سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی
اداره مخطوطات
نام کتاب: خفی علائی
مؤلف متن: سید اسمعیل جرجانی محشی
شارح
مترجم
تاریخ تحریر — نوع خط: نستعلیق — تعداد سطر: ۱۷
نام کاتب
موضوع: طب — زبان: فارسی — عدد اوراق: ۹۸
طول: ۲۴ — عرض: ۱۹ — شماره عمومی: ۳۳۶۸۳
وقفی خانم زهرا شیخی نیا — تاریخ وقف: آذر ۱۳۸۵
ملاحظات: ناقص الطرفین - نسخه آسیب دیده - شیرازه بهم ریخته - فاقد جلد.
آفت زدایی شد
۸۸/۳/۳۰

بخورند و غرای شب بشوربای چاشنی دار یا تمر هندی دیدوم چهارم بعلد وا
جو شاهینی خورده ق تر انجبین ده مقدر شیر خشت ده مقدر شحم فلوس ده
مقدر سه شب خیار سنبر و صبح ماء فسحم ده مقدر روغن بادام داخل کنم
بخورند غرا ادویم فلوس تخم ابا گوشت خروس ده جه باشد اما باید بیشتر از کشیدن
قلیان و بعد مکرر به این دواها غرغره نماینه گل خطمی سفید و عنب الثعلب خار ...
ریشه کاسنی ریشه خطمی سفید اهم را جوشانده هر روز مکرر غرغره نماینه

طریق زخمهای عمقی در بر زانو و جراحات و کوفت و سایر زخمها که در بدن از غلبه

و علاج آن بقلیان بلغم بنه و یکه نوشته بلغمی عمقی نمایند اما اگر در باقی بدن باشد
فصد شقاقی نمایند و اگر در حلقوم باشد و گلو و زبان و رگ زیر زبان بزنند
و بعد منضج بخورند به این طریق

گل نیلوفر ۲ مثقال	گل گاوزبان ۲ مثقال	عناب ده دانه	سپستان ده دانه	گل بنفشه ۲ مثقال
خبازی ۲ مثقال		عنب الثعلب ۲ مثقال	به دانه ۲ مثقال	پرسیاوشان ۲ مثقال
نبات ۲ مثقال	ریشه خطمی ۲ مثقال	ریشه کاسنی ۲ مثقال	سنا ۲ مثقال	پوست هلیله زرد ۲ مثقال

همه را نیم کوب کرده بعلاوه تمر هندی ده دانه و آلوی بخارا هم ده دانه
همه را شب در عرق کاسنی خیسانیده و صبح جوشانده و صاف کرده بخورند و غذا
ظهر آبگوشت خروس جوجه بی نمک چاشنی دار با تمر هندی یا با برگ اسفناج
بخورند و غذای شب شوربای چاشنی دار با تمر هندی و روز چهارم بعلاوه
جوشانیده فوق ترانجبین ده مثقال شیرخشت ده مثقال شحم فلوس ده
مثقال شب خیسانیده و صبح صاف کرده ده مثقال روغن بادام داخل کرده
بخورند غذا دم فلوس کهنه با گوشت خروس جوجه باشد اما باید پیشتر از کشیدن
قلیان و بعد مکرر به این دواها غرغره نمایند گل خطمی سفید و عنب الثعلب خبازی
ریشه کاسنی ریشه خطمی سفید همه را جوشانده هر روز مکرر غرغره نمایند

ابتدای قلیان چوب چینی تریاک شنجرف
۲ مثقال ۲ مثقال ۲ مثقال
مصطکی بلمه نیم مثقال همه را نرم کوبیده دوا خمیر کنند
۲ مثقال
و بعد تقسیم نمایند هر قسمتی مساوی عناب هفت قسمت کنند یک
قسمت امزا به ارواح شیخ معز الدین عقب سر انداخته و شش دیگر را
هر روز صبح و عصر سر قلیان انداخته تنباکو کم و این دوا ها را بر روی
آن گذاشته خوب بکشند که دود
تنباکو گذاشته و آتش تندی بر روی آن گذاشته خوب بکشند که دود
خوراک گوشت نان ... نمک با گوشت خروس جوجه و شب حلوا ... نمک کم گاه
در شب یوم ... نمک ... یوم دیگر عمل نمایند ... حلست
بعد هم چند روز تخم کرفس ... بریان ... پرسیاوشان همه را
جوشانده ... و صاف کنند و قند در آن انداخته بخورند و دیگر هلیله و شملیله
بیست درم خرما پنج دانه چند روز بجوشانند خوب است دیگر ... ماچان
[illegible]

٢

[illegible] ... و ... علاج ... بکار ... باید
... آرد و ... علاج آن ... جاره ...
... چون ... باشد و چون ... و چون ...
... جاره و چون آب انار ... و ... خفقان ...
... و ... ما ... و قلیه ... و ... که ...
... علاج [illegible] ... خوب ...
... بسی معلوم ... ار
... و ... رگها و ... ببکار ...
... با ... باید با حجامت کردن ...
... اکردن ... بطبوخ ...
... و ... کرده اند و اگر ...
... و رگ ... بار ... بادک
... باقی حجامت کردن ... علاج ... صداع
... است ... و ... زبان ...
... علاج ... و ... و ... مفت
... و آب ... و آب انار ... و ...
... و ... آهسته زباند ... مطبوخ هلیله

[illegible]

ونقوع صبر باید کرد و تدبیر [illegible] و آب تخمها و اسپغول
و شکر و پوست خشک و اگر حاجت آید [illegible] از دماغ باز دارد یک شب تخم
بنفشه و گل سرخ کوفته از هر یک [illegible] راست است با شکر آمیخته باید داد
و شیاف بنفشه [illegible] ورم [illegible] سرد بدهند و باقی علاج آنچه
در علاج صداع با ماده ذکر کرده شد و اندر همه انواع صداع پای
مالیدن و آب گرم و طبیخ بنفشه و با پوشیدن سود دارد و از
ناز [illegible] و بوقت [illegible] اندر آب گرم نهادن
از [illegible] از جای [illegible] باب دوم اندر

صداع سرد

صداع سرد یا بی ماده بود یا با ماده
و با ماده یا بلغم باشد یا سودا علامتها صداع سرد بی ماده اندر سر
و چشم گرانی نباشد و [illegible] و اندیشها فاسد کند [illegible]
رطوبت و بول رقیق و سپید باشد علاج روغن [illegible] آب
گرم کرده بر سر نهادن کفایت باشد و اگر سردی سخت غالب باشد
روغن فربیون و روغن سداب یا [illegible] روغن دیگر چون رو
قسط و روغن سوسن و مانند آن و مشک و [illegible] کرده بر سر نهادن
و بوی مشک و عود و بوی مرزنگوش سود دارد و سرکه بر جای
ریختن بر سر طلا کردن صداع سرد زایل کند و اگر واثق باشد

که درین خلطی بد نیست در آفتاب سر برهنه کردن سود دارد و اگر
که سر تا زده باشد غذا اندک باید داد و طبع نرم باید
کرد و از آب سرد و بیرون آمدن به سرما و از همه چیزها که بخار انگیزد
و نفاخ باشد [illegible] از جماع باز باید داشت و غذا نخود آب به روغن
زیت و چیزی که در وی سداب و کندنا و سیر و شونیز و فلفل
و زیره و کرویا و فلفل و دارچینی کرده باشند و اگر طبع
خشک باشد چند روز [illegible] کرده و [illegible] اندر
ماء العسل غرغره کرده سود [illegible] باشد واما علامتها صداع
سرد بلغمی گرانی سر و چشم است و کسلانی و بسیار خفتن و تری یا
بیرون آمدن از بینی و بسیاری آب دهان و بول غلیظ و سپید و
متفاوت و [illegible] باشد و باید دانست که همیشه از رنگ
روی و چشم نتوان دانست که ماده صداع کدام خلطست مگر
آنجا که خلطی دیگر [illegible] سبب صداع باشد اندر رگها آمیخته
باشد و سبب درد [illegible] کشیده شود [illegible] عضو دردمند
زبون باشد و اخلاط [illegible] کشیده شود [illegible] سبب
ممکن است که اگرچه ماده صداع بلغم باشد از بهر کشیده
شدن خون مثلاً بموضع درد که روی و چشم سرخ شود

و لمس نیز گرم شود **علاج** تدبیر استفراغ بلغم باید کرد بحب
صبر و حب شبیار و بایارج فیقرا و تخم حنظل و حب قوقایا و حب اصطمخیقون
و اگر حاجت آید بحقنه تیز کردن و از پس استفراغ غرغره کردن
و عطسه آوردن و روغنهای گرم بر سر نهادن و طعام نخود آب
بروغن زیت و یا روغن گوز و نطولهای گرم محلل بکار دارند
اگر با صداع سرد خواب کمتر آید روغن شبت بر سر نهند
و بگوشش و بینی اندر چکانند و اگر بدین علاجها زایل نشود و سل کند
و بسیار باشد که بسبب صعبی درد ~~زایل شود~~ او از باطل
گردد آب گرم بسیار بر سر می باید ریخت و روغن گرم
یا نفط بگوشش اندر چکانند و اگر صداع از بخار رگهای معده
باشد و غثیان دارد و آروغ ترش دارد قی باید فرمود
و اما علامتها صداع سوداوی آنست که صداع با وسواس
و کم خوابی و تیرگی رنگ روی باشد و گرانی سر
کمتر از گرانی بلغمی باشد و تدبیر گذشته بران گواهی دهد
علاج تدبیر استفراغ سودا باید کرد بمطبوخ افتیمون
و حبها که اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است و همه
تدبیرها از آن نوع باید ساخت **باب سیم اندر صداعی که از باد غلیظ خیزد**

۴

علامتها: تمددی اندر قعر چشم پدید آید و صداعی صعب باشد
بی گرانی و دوار و خلنده و گردان باشد از جایی بجایی و بسیار باشد
که با طنین و دوی و با ضربان باشد و اگر بخار رگهای معده باشد
درد از میان سر آغاز کند **علاج** نخست معده را بحب
ایارج و قوقایا و نقیع صبر پاک کند و هر بامداد آب ناشتا گرمابه
و بوییدن شونیز و مرزنگوش و جندبیدستر و مشک سوده
و دود کردن تخم بادیان و روغن بادام تلخ بینی بر کشیدن
و بگوشش اندر چکانیدن و سعوط بدین قسم بکار داشتن
ایارج فیقرا یک درم جاوشیر و جندبیدستر و افیون از هر یکی
نیم درم [illegible] و لختی غالیه چند وزن همه داروها بسایند
و بنقه [illegible] و لختی بر بینی بر کشیدن با شیر زنان حل کنند و اندر
چکانیدن و با بولص با روغن بادام تلخ و نقیع صبر
یا روغن بید انجیر معده را از ماتها یا و انکه
کنند و معجون سحرسیاوو و دواء المسک سرد و گاو زبان باشد
و اندر غذا ایشان کوشت چوزه و دارچینی و تخم بادیان
و انکفه و آب گوزد هر یک با مصطکی و اقراص انیسون
خورد **باب چهارم اندر صداعی که از ضعف معده و قوت حس دماغ خیزد**

ی	ه	ع	و	ب
ع	و	ب	ی	ه
ب		ه	ع	و
ه	ع	و	ب	ی
و	ب	ی	ه	ع

[illegible]

وقت برآمدن آفتاب خیزد و تاخیر نوبت غذا زیان دارد
و از هرچه بخار آرد او زود ضجر گردد و از بوی ناخوش
دوار آرد و عطسه کند و طاقت هیچ بوی قوی ندارد و بوها
ضعیف زود اندر یابد **علاج** نباید آو هیش از آفتاب
پیت کند هم اندر آب انار خورد و سیب و ایلبا و آلو و
و گل اباد
عسی بوییدن و اندک خوردن سود دارد و اگر مزاج
معده ضعیف سرد باشد گلشکر و انیسون و مصطکی هم شسته
سود دارد و ایارج فیقرا موافق بود و آنجا که حس دماغ
قوی باشد باد اذیت خو باشکر دو ند وطعام غلیظ
فرماید چون هریسه و پایچه گندم و کشک جو پخته و کرنج
پخته و سماق پخته و هریسه گوشت گوساله و ماهی تازه
و اگر حرارت سخت قوی باشد اندر غذاها برگ کوک
و سماق در افکنند و شراب خشخاش موافق بود **باب پنجم**
اندر صداعی که از جماع خیزد سببهاء آن یکی خشکی باشد
که از بسیاری جماع تولد کند و دیگر آنکه اندر تن اخلاط
بد باشد و بحرکت جماع بکار رکنید و بدماغ بر آید
آنکه سبب خشکی باشد تدبیرهای تری فرماینده باید فرمود

[illegible]

وماء اللحم و شوربای مرغ فربه و ماهی تازه و خایه مرغ نیم برشت
و قلیه کدو و اسفاناخ و مانند آن باید داد و آنجا که سبب
حرکت جماع باشد نخست تن را از خلط پاک کند اگر بفصد حاجت
آید فصد باید کرد پس استفراغ دیگر و دماغ را بروغن گل
و روغن و روغن مورد قوت باید دادن و نطولها ساختن پس
از استفراغ و بر سر چکانیدن و نطول از بابونه و برگ گل و برگ
مورد باید ساخت **باب ششم اندر صداعی که از جراحت و زخم تولد کند**
علاج نخست در دیباید نه ببوی روغن گل و اندکی سرکه و اگر
امتلائی باشد بنگرند اگر بفصد حاجت آید و مانعی نباشد فصد کنند
یا حجامت پس طبع را باب میوه‌ها و فلوس خیارشنبر یا حقنه نرم
نرمکند و اگر تب آید باید ... و آب عنب الثعلب
دهند یا مرهم فلوس خیارشنبر و اگر حرارت سخت قوی نباشد
اندرین شراب بمقدار یا صبر در افکنند و از دو دانگ
تا درمی و برجراحت ضمادها از صندل سرخ و فوفل
و زعفران و صبر و گل ارمنی و طحلب و آب عنب الثعلب
سازند و اگر خواهند که ماده تنها از حوالی جراحت دور گرداند
ضماد از عدس و سماق و گلنار و گل سرخ و برگ مورد

[illegible]

ونار پوست سازند این جمله بپزند و خرقه بدان تر می‌کنند و بر جوانب
آن می‌نهند **صفت** ضماد معتدل برگ مورد برگ سرو ترنج
و برگ بید و برگ خطمی و اکلیل الملک بپزند و آب بستانند
و روغن سوسن و شراب کهن با آن بیامیزند و بجوشانند
تا آنکه آب کم شود و اندکی مر و قصب الذریره و شبت با بسنی
و گل ارمنی همه کوفته اندر صره کنند و اندرین آب کوشانند
و بدست بمالند و بفشارند و خرقه بدین آب ترکنند و بر وی نهند
و آنجا که بتحلیل حاجت آید بگیرند مر یک درم و کندر یک درم
و صبر سه درم و مرداسنگ یک درم و موم سپید درم
روغن گل بیست درم و دارو را بکوبند نرم و بدانکه ترکنند
و اگر تحلیل قوی تر باید بشراب کهن ترکنند و بدین موم
روغن بسرشند و بر خرقه طلا کنند و گرم گرم بر نهند و روغن
سوسن یا روغن شبت تازه تحلیل بهتر کند بعوض روغن گل
ازین روغنها کنند و اگر دماغ کشنده باشند دو درم
اسطوخودوس بکوبند و با جلاب بدهند و غذا مغز مرغ
خانگی و مغز تره و بزغاله دهند و بر اثر او آب انار ترش
و شیرین دهند و اگر جراحت کوچک باشد یا اگر کاری

باز آید

باز آید که جراحت خشک باید کرد برگ مورد خورد کرده و خشک
و مرهم دو کوفته و بیخته بر وی پراکنند و اگر جراحت بزرگ
باشد و خون بسیار می‌رود اگر این بر می‌نهند **صفت**
اکسیر انزروت و کندر از هر یکی ده درم مر و دم الاخوین
از هر یکی پنج درم همه کوفته و بیخته به سپیده خایه مرغ
رشته موی خرگوش بدان آلوده کنند و بر نهند یا خشک
بر وی پراکنند و ضمادها و روغنها همه نیم کوفته بر نهند الا
آنجا که اختلاط عقل قوی باشد **باب ششم اندر علاج صداع خماری**
نخست علاج قی باید فرمود سکنجبین و آب
نیم گرم و طبیخ شبت و تخم ترب تا معده فارغ شود و اگر وقت
ممکن شود یک درم ایارج فیقرا یا دانگی سقمونیا و الهلیله
یا یک دانگ بدهند تا ایارج بسیار اندر معده ماند و زود تر
استفراغ کند و او را تولد کند و اگر از ایارج مانعی
باشد آب انار ترش و شیرین با سقمونیا و نیز قحت
باید داد و اگر بجای پوست خشخاش ثقل کنند روا باشد
و اگر از استفراغ مانعی باشد پای اندر آب گرم باید
نهاد و سخت بمالید و بر روغن بنفشه و نمک و اگر بنفشه

و بابونه اندر آب پزند سخت نافع باشد و حقنه و از پس
خواب گرمابه و آب خوش نیم گرم بسیار بر سر ریختن و اگر خواب
نبرد از پس پای بستن و مالیدن اندر گرمابه باید رفتن و آب
و آب بسیار بر سر فرو ریختن و از پس گرمابه خفتن حقنه
ساختن خواب کش برد و اما غذا ماهی تازه کوچک با برگ کوک و برگ کشنیز
ترکه سخت قوی نباشد و خایه مرغ نیم برشت بگوشت دراج و طیهوج و تذرو
و جوزه مرغ خانگی و گوشت بزغاله بغوره و زرشک و سماق و مانند این موافق
باشد و کرنب و عدس مخمور را موافق بود و اگر تشنگی غلبه کند آب غوره و شراب غوره
و شراب لیمو و شراب ریواس و آب هر یک با آب بیامیزند و اگر کسی را ازین شراب نفرت افتد
و بر آب میل کند شراب سپید رقیق بکاهیده هم و کشته با آب
تمام نیم تشنگی بنشاند و خواب آرد و اگر صداع لازم گردد
روغن بابونه می بوید و ریاضت معتدل و اگر چه که بجا اسهال
نارنج کوبیده سود دارد و اندر خمار آن شراب که و آب کامه سخت
ترش پرهیز باید کرد **صفت** سفوفی که خمار زایل کند
بلکه نگذارد کشنیز و تخم کرنب و زرشک پاک کرده و سماق پاک کرده
و عدس پوست کنده و گل سرخ و طباشیر از هر یکی راستا راست
کوفته و بیخته مقدار سه درم اندر آب انار ترش و شیرین با

یا اندر آب غوره یا دوغ کافور یا با کافور بحب فرانج
که از آرد جو و اندکی سنبل سازند معده را قوت دهد و اگر باقی شراب
نتوانند خاصه اگر با اندکی نمک خورند و بوی صندل و گلاب
و کافور و بوی شاهسپرم سرد کرده و گلاب سرد بر زده سود
دارد و اگر بامدادان روز که تشنه آب خواهند خورد شربت اسپ
خورند خمار نگیرد و بادام تلخ نقل کردن خمار باز دارد و روغن
کاو با دو زهر شرابیت قوت شراب از معده و دماغ باز دارد
پیش از شراب و پس از شراب و در میانه سود دارد

باب پنجم اندر صداع شقیقه شقیقه درد نیم سرست بعضی نوبت
باز آید هر گه کی یا ماده اندر عضلی صداع باشد آنجا که غلبه
خون ظاهر باشد رگ پیشانی و رگ بینی زدن سود دارد و ایارج
فیقرا اندر همه انواع شقیقه سود دارد و اگر بمشارکت معده باشد
صبر اندر آب کشنه سود دارد و اگر نوبت می آید پیش از نوبت
استفراغ باید کرد بحب ایارج و مانند آن و روغنها طلی کردن
که حاد و تند شقیقه بوی زعفران افیون با سپیده بیامیزند و با شیر
بیامیزند و با کاه پیشانی زنند و طلی کنند و مدام طلی کردن سود دارد
و اگر اکه شقیقه لازم گردد و شریان صداع سل باید کرد تا علت

[illegible]

[illegible]

است تولد کنند تمام شد نصب این کتاب از سخن اندر بیماریها
سر و سخن اندرین باب در از کشیده شد از بهر آنکه علاج اندر
صداع بقوت علاج بیماریهای بسیار راست چون تب و امراض
معده و جگر و غیر آن **گفتار دوم اندر بیماریهای چشم**
و علاج آن و این سی و شش باب است **باب اول اندر قوانین علاج چشم**

باید دانست که قوانین علاج چشم بعضی اندر مدبر کردن داروها است
و اندر پروردن و اندر چشم بکار کردن داروها کشیدن و بعضی
اندر تدبیرهای صواب فرمودن و آنچه اندر مدبر کردن داروها
است که بدانی که بعضی داروها را بباید شست و آب
باید داد و این را بتازی تصویل گویند چون شاذنه و
و توتیا و مارقشیثا سرمه و بعضی را سحق باید سوخت
پس تصویل کردن چون قلیمیا و قلیمیا سیم ... را الها و صدفها
و حلزون و توبال و مس سوخته را و سحق باید شب تا کوفته
است پس بکوفتن و تصویل کردن و اسفیداج را
چند کرت تصویل باید کرد تا ترشی از وی برود و سنبل را
سحق باید بیراییدن پاره کنند پس بکوبند و بحریره بیزند
غباری فرو آید و پشته را اندک بجا کنند تا پوستها از وی

جدا گردد و سبک شود ... بحقاند و بکوبند تا چون
مرهم شود و بهوا خشک کنند و از غبار و آفتاب نگاه دارند
پس دیگر باره بکوبند و بحریره ... کنند از ... تا چون غبار شود و این
مهبا گویند ... تصویل کنند و اندکی از وی تا
اسفیداج ترکیب کنند و اقاقیا را ... را از چوب
و برگ پاک کنند و بشکنند و اندر آب فرغار کنند پس اندر
هاون ... کنند و کتیرا و صمغ را که اندر شیافها
بکار دارند نخست فرغار کنند پس بخرقه بگیرند جامه و داروها
بدان بیرشند و آنچه اندر شیاف ابیض بکار دارند نخست
بکوبند و بحریره بیزند و با سپیده خایه مرغ بسرشند و داروها
بدان جمع کنند و شیاف کنند و افیون را بشکنند پارهای
کوچک و بر تخته مس و بر خاکستر گرم نهند تا نخست گرم شود
پس اندر آب گرم فرغار کنند تا حل شود و داروهای دیگر
بسرشند و داروها که بآب غوره و آب ... و آب
پلیله و آب مرزنگوش و آب سماق و آب باران بروند
چند کرت داروها ... آب نرم کنند و خشک می‌کنند
و باز بکوفتن و سحق و نرم کردن تا قوت آن اندر
بدید آید و داروها کوفتنی هر یک جداگانه باید کوفت

انت رتولد کند تمام شد نصیب این کتاب از سخن اندر بیماریها

سر و سخن اندرین باب دراز کشیده شد از بهر آنکه علاج انواع

صداع بقوت علاج بیماریها بسیار رست چون تب و امراض

معده و جگر و غیران **گفتار دوم اندر بیماریهای چشم**

و علاج آن و این شش باب است باب اول اندر قوانین علاج چشم

باید دانست که قوانین علاج چشم بعضی اندر مدبر کردن داروها

و اندر پروردن و اندر چشم بکار کردن و دارو کشیدن و بعضی

اندر تدبیرهای صواب فرمودن و آنچه اندر مدبر کردن دارو

است که بدانی که بعضی داروها را باید شست و آب

باید کرد و این را بتازی تصویل گویند چون شادنه و عدسی

و توتیا و مارقشیثا مرته و بعضی را لحت باید سوخت

پس تصویل کردن چون قلیمیا و قلیمیا زر الهما و صدفها

و حلزون و توبال و مس سوخته را و لحت باید شست یا کوفته

است بعضی پس بکوفتن و تصویل کردن و اسفیداج را

چند کرت تصویل باید کرد تا ترشی ازوی برود و سنبل را

نخست باختن پیرای پاره کنند پس بکوبند و بحریره بیزند

غباری فرود آید و اشنه را ابدنت بجا لند تا پوستها از وی

چه اگر دو و سنگ شود بر شکافند و بکوبند تا چون

مرهم شود و بهوا خشک کنند و از غبار و آفتاب نگاه دارند

پس دیگر باره بکوبند و بحریر فرو کذارند تا چون غبار شود و اینها

مها کویند تصویل کنند و اندکی از وی با آب

اسفیداج ترکیب کنند و اقاقیا را از چوب

و برگ پاک کنند و بشکنند و اندر آب فرو غار کنند پس اندر

هاون کنند و کثیرا و صمغ را که اندر شیافها

بکار دارند نخستین فرو غار کنند پس بخرقه پاکیزه بمالند و داروها

بدان بیرشند و آنچه اندر شیاف ابیض بکار دارند نخست

بکوبند و بیبزند و با سپیده خایه مرغ بیرشند و داروها

به آن جمع کنند و شیاف کنند و افیون را انگبین یا رباهای

کوچک و یا تخته مس و بر خاکستر گرم نهند تا نخچه گرم شود

پس اندر آب گرم فرو غار کنند تا حل شود و داروها بدان

بیرشند و داروها که باید خورده و آب

بهی و آب مرزنگوش و آب سماق و آب باران بروند

چند کرت داروها اب نرمی کنند و خشک میکنند

و باز بکوفتن و بیختن و نرم کردن تا قوت آن اندر

بدید آید و داروها کوفتنی هر یک جداگانه باید کوفت

از بهر آنکه بعضی در گرفته شود و بعضی زود و آنچه زود
کوفته شود تا دیگری بغایت نرمی او رسد قوت و لطافت
این غبار کرده و بر وی وزد و نی او گمراه شود و اما آنکه
اندر چشم کشیدن بکار باید دانست آنست که چشم راست را
بدست راست باید کشید برفق و با انگشت مسبحه و ابهام میل بدست
چپ باید گرفت و سر میل بگوشه چشم که سوی بینی است
نهادن و میل را با انگشت وسطی و ابهام بتافتن تا اندر چشم گردد
و دارو همه اندر چشم رسد و چشم از کشیدن میل بسته شود
و چشم چپ بدست چپ باید کشیدن با انگشت خنصر و ابهام و میل
بدست راست از گوشه چشم تا بدیگر گوشه چشم بر باید برد
تا به آهستگی بجای باز شود و از آنکه خواهند که پلک او باز
گردانند قیره با ابهام و سبابه باید گرفت و اندکی کشیدن
و کفچه میل بر پشت چشم نهادن و فرو بردن برفق تا باز گردد
و چون فارغ شوند یکبار دست از چشم باز نباید داشت
و اهل لکن خانه باید که بر وی بجای باز دارند و چشم که در دمیدن باشد
میل به وقت بدر رسانیدن لکن دارو تیر کشیده میلها
زود از وی شاید کشید تا چشم از میل کشیدن آسوده شود
کشند و ایجا که رند باصر بابان و ورد صعب
میل دوم

باید دانست که قوانین علاج چشم بعضی اندر تیز کردن داروهاست
و اندر پروردن آن و بعضی اندر چشم بکار کشیدن و دارو کشیدن و بعضی
اندر تدبیر باصواب فرمودن اما آنچه در تیز کردن داروهاست آنست که بدانی
که بعضی داروها را باید شست و آب سود باید کرد و این داروها را بتصویل
کوبید چون سازنه عدسی و توتیا و مامیثا و سنگ سرمه و بعضی را
نخست باید سوخت پس تصویل کردن چون قلیمیا زر و قلیمیا سیم
و حلیه زاکها و صدفها و حلزون و توبال را و مس سوخته را با تیزست
ناکوفته با چند آب پس بکوفتن و تصویل کردن و اسفیداج را چندرت
تصویل باید کرد تا زشتی و درشتی از وی برود و سنبل را نخست
بناخن به پاره پاره کند پس بکوبند و بر گیرند و با خون غباری فرو آید
و استه را بدست بمالند تا پوستهای سیاه از وی جدا کرده و سنگ شود
پس آب بر چکانند و بکوبند تا چون مرهم شود و بهوا خشک کنند و از
غبار و از آفتاب نگاه دارند پس دیگر باره بکوبند و بر گیرند فرو گذارند
تا چون غبار شود و این بر امها کوبند و بکار دارند و تصویل واند کاروی
با سیاه و اسفیداج ترکیب کنند و اشق او شکنج را از چوب و برگ پاک
کنند و بشکنند و در آب فرو کنند پس اندر ها وی بمالند و حل کنند
و کثیرا و صمغ را که اندر شیافها بکار دارند همچنین فرو کنند پس

کرقه یا کیره بیالایند و دارو ها بدان فرو ریزند و آنچه در شیاف ابیض بکار برند نخست بکوبند و ببیزند و با سپیده خایه مرغ فرو ریزند و داروها بدان جمع کنند و شیاف کنند و افیون را نشکند با نانه کوچک و ترحم ... کنند و بر خاکستر گرم نهند تا نیک گرم شود پس اندر آب گرم فرغار کنند تا حل شود و داروها بدان فرو ریزند و داروها که آب غوره و آب بادیان و آب هلیله و آب مرزنگوش و آب سماق و آب باران پرورند چند گرت داروها بدان آب تر کنند و خشک کنند و با کوفتن و بیختن و تر کردن تا قوت آن اندر دارو پدید آید و داروها کوفتنی هر یک جدا باید کوفت از بهر آنکه بعضی دیر کوفته میشود و بعضی زود و آنچه زود کوفته شود با دیگری تفاوت نرمی او رسد قوت و لطافت آن غبار گردد و برود و وزن او کم شود و آنچه در چشم کشیدن بکار باید داشت آنست که چشم راست بدست راست باید گرفت بنرمی و انگشت مسبحه و ابهام و میل بدست چپ باید گرفت و سر میل بر گوشه چشم که سوی بینی است نهادن و میل را با انگشت وسطی و ابهام بتابانند تا اندر چشم بگردد و دارو همه اندر چشم رسد و چون از گشادن میل خسته شود و چشم چپ بدست چپ باید گرفت و بانگشت خنصر و ابهام و میل بدست راست ... این گونه

چشم باید بگرد گوشه بر چشم نهادن بر رفق و تابانیدن و چون میل از چشم برداشتن دست از پلک چشم باهستگی بجای باز شود و از آنکه خواهد که پلک او باز گرداند مژه او با ابهام و سبابه باید گرفت و اندکی برکشیدن و کفچه میل بر پشت چشم نهادن و فرو بردن برفق تا باز گردد و چون فارغ شود دیگر بار دست از چشم باز نباید داشت لیکن چنان باید که برفق بجای باز آرند و چشمی که سخت درمند باشد میل تیز نشاید رسانید لیکن دارو سوده و حل کرده اندر باید چکانید تا قوت دارو اندکی میل بچشم برسد و از آنکه دارو تیز کشند تا چشم از میل بخنس آسوده شود و میل دوم نباید کشید و آنانرا صواب آنست که چشم را از دود و غبار و از باد و هوای گرم و سرد نگاه دارند و از گریستن بسیار و نگریدن اندر چیزها دور فان و نقشها خورد و خطها باریک صانت کنند الا گاه گاه بر سبیل ریاضت و از مستلقی خفتن و از مستی متواتر و از طعام و شراب بدگوار و از هر چه بخار آن بدماغ برآید و از چیزها بتر چون گندنا و سیر و پیاز پرهیز کنند و طبع نرم دارند و گرمابه بسیار و رگ زدن و قی کردن بسیار و خفتن بسیار و بیخوابی بسیار و نمک بسیار خوردن و سرکه بسیار خوردن و بر امتلا خفتن و بعد طعام خوردن و جماع

بسیار و تراب تیره و هرچه فی معده بر کجا ند خشم را از زیان آرد
بادروج و شبت و کوک و زیتون زیان دارد و کرنب و عدس
و باقلی و سیر و آنچه از آن سازند زیان دارد و برکه رماد و فتیتی
و اندر برف نگراندن و اندر صحراها و اندر چشمه آفتاب نگاه کردن
و اندر چیزها در فتن نگریستن خشم را ضعیف کند و از ضعیف خوردن
و اندر چشم کشیدن و ایارج فیقرا و اطریفل کوچک بکار داشتن
سود دارد و سرمه و توتیا باب بادیان و آب مرزنگوش
پرورده اندر کشیدن و برود الرمان سود دارد و اندر آب صافی
خشم باز کردن سود دارد و باب دوم اندر علتها
بیماریها که اندر پلک چشم افتد بسیار است ولیکن از جمله
نیست نه ده بیماری است که خاصه پلک چشم است و باقی اندر
پلک دیگر اندامها نیز افتد اما از جمله بیماریها خاصه یکی جرب است
رطوبتی است غلیظ که اندر پلک چشم پدید آید و تقرد
همچون بدرک پیرزر و ماء اس و ماسکنیج و ماحلت و برکه
ترش حل کنند و بر آن موضع می نهند و اگر تحلیل نپذیرد پلک را
از بهر آن شکافند بمبضع و بر آن بر دارند و چشم را
گرم ببوشند این علت آماسی است کوچک

و ماده این علت سوداست کاندر پلک چشم افتد و بفسرد و بعضی گویند این علت را
عدسه گویند علاج ماده این علت غلیظتر از ماده برد است بدین سبب
علاج دستکاری تواند بود از بهر آنکه بدارو تحلیل نپذیرد و پس استفراغ
کنند پلک را بیاوند و ماننده آن ناخون دستکاری کنند تا ماده تنها مانده باشد
با چیزی روی بدان موضع نهند و المی نتواند پس یکهفته بگذارد تا که کرم کند
تا زخم تر شود پس ناخون بر نهند تا که از د و اگر مدت دراز گردد و ورم شود
پلک چشم باز گردانند و بشکافند و بناخن یا بحلقه دو انگشت بیفشارند
تا بیرون و گاه باشد که فرده بیرون آید و گاه باشد که ریم بیرون آید
بعد از آن باب کرم نپوشند بر هم رستن لبها پلک
چشم است و سبب قرحه باشد یا ناخنه و سبل که علاج کرده باشد
و بیمار را تا چشم بر هم نهاده باشد وارفته و موضع جراحت بدان سبب
رشته گردد از بهر آنکه جراحت ناخنه را جای که واجب کند تا پوست
داغ ناکرده بگذاشته باشند علاج آن دستکاری است
کوتاهی پلک چشم است چنانکه لبها هر دو پلک بیکدیگر نرسد نه اندر خواب
و نه اندر بیداری و خواب خداوند این عارض را خواب خرگوشی
گویند و چشم او بخسبد و گوشی مانده کند و سبب این عارض یا خلقی باشد
یا سبب علت پلک بریده باشد و یا داغ عضله چشم

[illegible]

باعده و گوشت فرو بن باشد [illegible] ان دستکاری است و انواع
دستکاریها ودار وها که اندر هر بابی بکار آید اینجا بر نام دارو اقتصار
کرده اند است وصفت دستکاری وصفت دارو ها اندر کتاب
ذخیره خوارزمشاهی یاد کرده آمده است واندر قرابادین کتاب یاد
کرده آمده است و باشد که گوشت فرو شد را ابدار وهای بر دارند
و بکدازند چون باسلیقون و روغن و فتیح را انجبارات کرم و ضماد
موم روغن وخطمی و بنفشه علاج کنند و استخار را ابدار وی قابض
چون اقاقیا و مامیثا و آب برگ مورد علاج کنند [illegible]
اماسی است در از پرستش کاه قره شکل اماس دارد همچون شکل
جوز سبب ان فضل غلیظ است سودای [illegible] نخست فصد و دارو
مسهل نوائی سر از ماده کرم پاک کنند پس شیاف ماميثا و گل ارمنی با ب
گشنیز تر سوده طلا میکنند و نمکسات بشویند و نگمید میکنند و با
کرم و ماده بر نهادن و عکس سرکنده بالیدن و صبر طلا کردن و سکنجبین
اندر سرکه و آب حل کرده طلا کردن و آرد جو با بیرز د بر سته بر نهادن
[illegible] سبب این رطوبتی تباه است لیکن با تباهی عفونت ندارد
و سوز اند ست اگر عفونت داشتی ریشی کردی واگر سوزنده
ماده موی گشتنی [illegible] است و اعها باید کرد با یاریح فتح دو قوقایا

[illegible]

[illegible]

و غیره هم با یاریح و پیوسته با طریفل کوچک بکار داشتن و هلیله زرد
و هلیله کابلی اندر دهان داشتن و علاج دیگر دستکاری است و دارو
تر کشیدن چون شیاف احمر و باسلیقون و شیاف ذیره و دار
موی فرو نکنند و بر جایگاه موی خون صفدع سبز و خون قراد و کلب
با خاکستر مار زیون طلا کنند علاج قوی باشد و هر یک جدا کانه موی
دار و [illegible] که جای موی تباه کند با نوشادر و سیم سوخته هر سه
بسرکه بیامیزند و طلا کنند و نیم ساعت بر ان صبر کنند سود دارد
و خون خارپشت و زهره او بر چکانیدن سود دارد و کفک
دریا با لعاب اسبغول بسرشد و طلا کنند موضع موی را حدر کند
و موی بروید والله اعلم [illegible] و انقلاب الشعرات
که موی مژه اگر چه فرو نباشد با همواره راسته باشد و بعضی موی
دیده اندر شکند و بخلد و اعراض موی فرو نید آید [illegible]
موی بار سته یا فرو نا بر کنند و صدف کوچک بسوزانند و نوشادر
بسرشد و بر ان موضع طلا کنند دیگر باره موی برنیاید و خاصیت
پر افعی است که موی فرو نده بر کنده را باز دارد والله اعلم
[illegible] اندر بند گره انگشتی لیس می اند گره دنیح اماس
از موی است یا ضوابی اندر یک چشم و اندر کتاب قانون نیز آمده

[illegible]

ور وجه آماس طبقهٔ قرنیه است و عظیم آماس بدان حد رسد که سپیدی چشم
چنان بلند شود که حدقه را بپوشد و چشم بر هم نتوان نهاد [illegible] رگ
قیفال باید زد و اگر نباشد حجامت کنند بر پس سر و بر هر دو کتف و مطبوخ
هلیله استفراغ کنند و تدبیر لطیف فرمایند و سه روز شیر زنان بچشم رسانند
و اگر چاره نباشد شیاف ابیض بشیر زنان حل کنند و می‌چکانند و شیاف مامیثا
و حضض و صبر با آب کشنیز تر و اکلیل الملک و اندکی زعفران و زرده
خایه مرغ بر می‌نهند و گل سرخ و عدس مقشر و آرد جو اندر گلاب و روغن
گل پخته برنهادن سود دارد و از پس سه روز دو روز ملکانا و از پس نکفته
[illegible] روز نیام و هرگاه که اندر اخلاط افتد اصفر صغیر بکار دارند و اندر
افراط اخلاط اصفر کبیر و اگر پلک ریش کرده باشد و این علاج سود آرد
دو روز ابیض بکار دارند و دو روز [illegible] پلک [illegible] دو [illegible] حال
بچشم نباید رسانیدن [illegible] سطبر گشتن و سرخ شدن کناره چشم
گویند و اگر زود علاج بکند مژگان بریزد و کناره پلک [illegible]
به نزدیک مؤلف چشم افتد [illegible] پلک [illegible] رطوبتی باشد
غلیظ که طبع بوده دارد [illegible] آب سماق با شیاف سماق
اندر می‌کشند و ضمادی سازند از تخم انار ترش و گل سرخ
و عدس مقشر هر سه بگلاب بپخته و [illegible] کرده بر می‌نهند و برگ

کاسنی و برگ مورد کوفته با سپیده خایه مرغ و روغن گل سرشته
برنهادن سود دارد و هر بامداد اندر گرمابه رفتن سود دارد
و کهن شده را بر ساق حجامت کنند و رگ پیشانی زنند و اندر [illegible]
علت [illegible] و [illegible] و شیاف ذرور سود دارد [illegible]
[illegible] است همچون پیه که با عصبها بافته شود و غشا در وی پوشیده
بر پلک بالایین پدید آید و خداوند زکام و نزله و مرطوب [illegible] بیشتر
افتد [illegible] پلک سطبر شود و چشم [illegible] پیوسته
چشم تر باشد و هرگاه که انگشت مسبحه و وسطی از هم گشاده
بر پلک چشم نهد و بر آن اعتماد کنند شریانی اندر میان دو انگشت
پدید آید و اندر زیر پوست جسمانی باشد چون سلعه و خداوند
این علت روشنایی آفتاب نخواهد که بیند و زود اشک فرو ریزد
و [illegible] فرود آید و علاج این علت دستکاری است و از قطرها [illegible]
نیست علی بن عیسی الکحال اندر تذکرة الکحالین می‌گوید این اختیار را
این علت پدید آمد و [illegible] او رضا ندادند دستکاری
کردن [illegible] مدتی [illegible] و اصفر و [illegible] صبر و اقاقیا
و حضض و سک و شیاف مامیثا و اندکی زعفران با آب مورد تر
سرشته علاج کردم زایل شد والله اعلم

[illegible]

چو بچشم چهار نوعست یکی انست که اندرون پلک سرخ و درشت گردد
یعنی ناهموار و آنک امدن گیرد و بیشتری از پس رمد گرم و علاج ناصواب
تولد کند و سبب رطوبت شور باشند و غبارها و دود تا که بجر شد
[illegible] رگ قیفال زنند و حجامت کنند و استفراغ کنند با او آن [illegible]
و [illegible] و نفع نیرد پس پلک باز گردانند و از شیاف احمر حاد
نگارند یا شیاف اخضر با سرمه روشنای اندر کشند و باکرباس و [illegible]
شیاف احمر لین نگارند و بر و داغیر اندر کشند و گفته اند که پلک
باز گردانند و باز و شوده برکشند و ساعت باز گردانند
و باز وگرده بگذارند پس بشویند و چو باطل شود و علت ماده قبول کند
و این نوع از انگار زیدن خطا باشد نوع دوم درشت تر باشد
و در دمند تر و رنگ سیاه تر آید علاج هم طریق نوع نخستین فصد و حجامت
و استفراغ و خاریدن اشیافها بعینه از آن ترتیب و اگر شیافها و آزار
وایدیا و [illegible] مشغول می گشتند تا ساکن شود پس با حمرلین نگارند
و در و داغیر می کشند باید رنج با حمر حاد یا زاهند و سرمه و گشته
و شیاف ابیض از وی دور باید داشت و باید دانست که
مقصود از خاریدن و تر اشیدن آنست که خون پدید آید از روی رو

و درشتی هموار گردد و بعضی گویند که [illegible] حارند و بعضی گویند که
و بعضی به برگ [illegible] و نوع سیم قوی تر باشد و هر گاه که باز گردانند
شکافها پدید آید همچون شکافهای پوست انجیر علاج بعد از فصد
و حجامت و مسهل بکار دارند پس رگ گوشه چشم با رگ پیشانی بزنند
پس آن سعوط بکار دارند و صبر [illegible] تر زهر یکی نیم درم سعتر
حضض [illegible] زعفران شکر طبرزد [illegible]
[illegible] شود و عدس طبخ اندرو آب از هر یکی یکدرم [illegible]
[illegible] در اب مرزنگوش [illegible] کنند چون [illegible] بکار دارد
اندر انواع جرب [illegible] آرد و شیافها که یاد کرده آمد
نگارند و اگر خاریدن شیافها منفعتی نباشد شکر طبرزد [illegible]
نگارند چند انکه پلک باریک شود پس زیره و نمک بخایند و اب
دن بر مالند و [illegible] بر وغن گل تر کنند و در بربندند و بر
چشم نهند و از پس سه روز سادج هندی و [illegible] اغبر و [illegible] میکشند
نوع چهارم صعب تر باشد باطن پلک سیاه تیره و خشک باشند
و حکه بیشتر پدید آید [illegible] فصد و حجامت و مسهل قدیم بکار داشتن
چنانکه معهود است و حذر کردن [illegible] و سعوط بکار داشتن
و غرغره کردن و پلک را خاریدن چنانکه اندر نوع سیم یاد کرده آمده است

وهر بامداد آب اندر گرمابه رفتن با اکلیل و ترطیب یاری دهد
واگر کهن شود هیچ تدبیر به از تراشیدن با تیغ یا شیشه نیست
واز پس هر خاریدن دو روز اغبر کشیدن **قطربة** اندرون
چشم پلک و گوشها چشم و اشک ریختن **علاج** هر بامداد اندر
گرمابه خوش آب در آمدن و توتیا با آب غوره و اسپاق
پرورده و برود غوره و داروها که اشک فرو دارد کشیدن سود
دارد از بهر آنکه رطوبتها بد را بگدازد . وسعوط و ضماد با آب کاسنی
سود دارد و نافع بود **جفاف الأجفان** این علتی است که پلک چشم
سخت شود چنانکه هر وقت که از خواب بیدار شود چشم تو انگشت د
تا ز باز نتوان مالید و اندر گوشه چشم رمص خشک پدید آید و سبب
آن ماده غلیظ تر ح باشد که مثل خشکی دارد و خم سرخ باشد
و از المی خالی نباشد و ماده اندر نشتره حالها گرم باشد **علاج**
گرمابه و بخارات آب گرم خوش نشستن و اغبرین کشیدن و ضماد
از بنفشه و خطمی بر سر نهادن و عدسی و ترف و دوغ و شیر و نشت
کاوزبان دارد **کثرة الشعر** [illegible] این از علت [illegible] آب
هر دو بیکدیگر نزدیکست اما گلها [illegible] سخت
اندر پلک تولد کند عوام آنرا اگله گویند و اهل [illegible] گویند

علاج

علاج تدبیر لطیف باید کرد و عادت خفتن پس از طعام بباید گذاشت
و شیاف احمر لین کشیدن و تحت نواحی سر [illegible] و [illegible]
و فیقرا [illegible] پاک کردن و برگ کدو و خلون بر نهادن سود دارد
توثه توثه گوشت فزوناست سرخ و نرم بر شکل توت [illegible]
بعضی بیرون پلک باشد و بعضی اندرون پلک و بعضی بر پلک
زیرتن باشد و بعضی بسیاهی زند و از بعضی خون بر آید و از بعضی
سبب خون سوخته باشد **علاج** نخست فصد و مسهل تن پاک
کردن و سعوط کشنیز و اطریفل کشنیزی بکار داشتن و دیگر [illegible]
[illegible] بادی غلیظ است اندر پلک [illegible] حدا و بدان علت
هرگاه که از خواب بیدار شود پندارد که در چشم وی خاکیست یا ریگ
علاج تدبیر لطیف باید کردن و هر بامداد گرمابه رفتن و شیاف
باطیقان و شیاف [illegible] کشیدن **ثوالیل** سبب آن خلط
سودا باشد **علاج** [illegible] باید کرد و ثولول را اندرون
زیت پیک با لیدن چند آنکه ممکن گردد و [illegible] سوده [illegible]
سرشتن و طلا کردن و اگر بدین کفایت نشود [illegible] بگیرند و [illegible]
برای [illegible] آرند و [illegible] خون روان شود [illegible] تا بر [illegible]
[illegible] باز آرند **شری** [illegible] یک [illegible]

داماس کند شیر انکلی که زنبور کزیده باشد علاج فصد واستفراغ بمطبوخ
هلیله و فوماهی کنند و غذا از غوره و ملک باذروان و چشم را
بآب غوره شستن و سادج عدس کشیدن [illegible]
بثرها باشد کوچک وسوزان و اماسی اندک کند و زود ریش
کردد و بهن باز شود سبب ان صفرا سوخته باشد [illegible] مژکان
بریزد و کناره پلک بدان ماند که می طرقد ولون او سرخ باشد
علاج استفراغ صفرا و تسکین حرارت بیرماهیثا و زعفران
وحضض و مو طلا کردن و با قوا لمیلین کشیدن [illegible] اندرین
مژکان جون سبوسه پدید آید و باشد که ریش کردد و ورم کند
و مژکان بریزد [illegible] اکر ریزه ن سبوسه و موضع ان احمر باشد
از عفونت سودا باشد و برآمدن کار از چشم واکر سپید باشد
سبب ان عفونت بلغم باشد واکر سرخ باشد سبب ان عفونت خون باشد
[illegible] استفراغ باید بس احمر جاد یا شیاف ذیره کشیدن
و بوست ساق ارزن سوخته با روغن کل آمیخته طلا کردن و الحی کهن شد
[illegible] باز بند با شکری رند همچون جرب و شیاف روساپی میکنند
[illegible] یعنی بر تمیده شدن پلک سبها ضعیفی است
و تقصیر و بسیاری بلغم شور و تقصیر حرارت غریزی یا اماس کا

ازجنس

از جنس قلعمونی علاج است را قوت دادن و تدبیر قوت هضم کردن
و اطریفل بزرک بکار داشتن و صبر که حل کرده طلا کردن [illegible]
و ج است که بر پلک افتد یا ج است را که بوست پلک دریده شود و بیار
دوخت با بسر نشود لکن صبر و انزروت بر می باید کردن تا ظاهر کوشت
در طبیعت بوست کرد آید یا بدل آن بوست باشد و اکر ج است
کهن کردد مرهم زنکار اندکی با صبر بباید امیخت تا حک کند و بسیار ان
کوشت را بخورد و بدین سبب اندکی بکار باید داشت و اکر کوشت نیز تحتی رفته باشد
مرهم اسفیداج بر باید نهاد تا کوشت برآرد پس مرهم صبر و انزروت و [illegible]
کندر و زعفران و دم الاخوین بر می باید نهاد تا ج است درست شود و [illegible]
کر سبب [illegible] ریش باشد پاک کند و اما قرحه و باکل [illegible] القصد و استفراغ
تن را پاک باید کرد پس قرحه را علاج کردن بر جمله که یاد کرده آمده است
[illegible] تدبیر لطیف باید کرد و استفراغ بلغم بمسهل کردن
و عطنه و ماميثا و اقاقيا و فرو زعفران با ب [illegible] مورد [illegible] سرشته بر
چشم نهاده [illegible] که سبب زخمی بدید آید سک بیل و سقال
تو بره هم سوده باید کرد و تخم ترب کوفته با [illegible] سوده و نمک اب ترکرا
کنند و همه بدان تر می کنند و بر می نهند و نمک کرهوده اندر [illegible]
بسته بزرد بر جنبه نهادن کبودی ببرد [illegible] که در قرحه پدید آید

سبب ان تولد رطوبت غلیظ طبیعی باشد اندر تن و دگر ان رطوبت را
طبیعت بیرون اندازد و چون از تدبیر در وی اثر کند عفونت
پذیرد و مستعد آید قبول صورت حیوانی خسیس اندر وی پدید آید اندر
بن مژگان شپش تولد کند **علامت** این شپش سخت خرد و سپید باشد
او را الصئبان گویند دیگر بزرگتر باشد لون او سیاه باشد یا اسمر
او را القمقام گویند و دیگری بزرگتر باشد یا پهن بد باشد او را
القرده گویند **علاج** سخت تن و دماغ پاک کنند از آنک
باید کرد و پیوسته بگرمابه رفتن و خوشتن پاک داشتن و مژگان را با
دریا و آب شور و ملح گرم کرده می شستن و میویزج و عاقرقرحا اندر آب
بزنند و بدان آب بشویند و قمقام و قرده را الحجت منقاش
پاک کنند پس نیت ماتی و میویزج و صبر و بوره ارمنی پیر کنند
عسل بیرند و طلا کنند و بوره و میویزج سوده بر مژگان می مالند
و سرمه روشنائی میکشیدن **...** این علت بعضی جهانی باشد
که مژگان بریزد و پلک غلیظ شود و ریش گردد و سبب ان رطوبتی
شوری و عفن و بعضی را است رطوبتی قرح باشد که داء الثعلب تولد کند
و بعضی را سبب خشکی بود **علاج** آنی که رطوبت تر باشد
ما خارشت و شورش بود شیاف ماميثا طلا کردن و مانند ان س

۱۷

چرا رمی کشیدن و بر کناره پلک می مالند میل انکه سبب خشکی بود سرمه
اصفهانی باید کشید و تدبیر ترطیب کردن ضعف سرمه که اصفهانی مژگان نگاه دارد
و کناره پلک را نیکو کند استخوان خرمای سوخته و سنبل هندی و مشک لازوردی
رود که کنند و همه را سحق کنند پس بیامیزند و بکار دارند **سپید شدن مژگان**
سخت استفراغ بلغم باید کرد پس بگیرند لاله دشتی با روغن زیت بایدزد
بسایند و طلا کنند و سرمه روشنائی میل بر مژگان می مالند و این
حلزون با آن حیوان باید که در میان او باشد والله تعالی اعلم بالصواب
باب چهارم اندر بیماریها که در کوشه چشم افتد ... اماقی باشد کوچک
از نوع خراج اند و گوشت چشم میان چشم و بینی هر گاه که این اماس
بکشاید و سر کند از آن اغرب گویند و بیشتر عسر باشد **علاج**
سخت فصد قیفال و باسلیق افتد و تنقیه دماغ مشغول باید بود پس
ماميثا و زعفران و صبر و صدف سوخته انچه حاضر باشد حل با حد اطلاکند
باب طلحیقون گفته اند خاصیت ماميثا آنست که او را انجیانند و بر ان
نهند زایل گردد و کند را باسرکه کهنه تر سرشته و راج سوده و سکنجبین
بسرکه حل کرده پیش از انکه چرک و بیرون سر کند از ابرا اسد و کند ازدکه تو
شود و استخوان را تباه کند و هر گاه که تخته شود و سر کند نفشار بدو باب
کنند و کوز مغز سرکشته بکوبند و بسوده او را اغرب فرو می نهند و فرو گیرد

خشک و دیر پرشد و فرو نهند خشک کند زایل کند و باقی انواع علاج
اندر ذخیره یاد کرده آمدست **غدد** که در گوشه چشم برآید و هرگاه
که گوشت گوشه چشم از سوی بینی است زیادت شود زیادتی با فراط انرا غدد
گویند و این غدد فضلها را که از چشم برمص و تنگ بپالاید اندر گوشه
چشم باز دارد و چون تولد کند **علاج** استفراغ باید و تن را پاک
باید کردن پس دارو ها که در علاج ظفره و سبل یاد کرده آمدست بکار داشتن
دمعه آمدن اشک که بمراد نباشد دمعه گویند و سبب آن
نقصان گوشت گوشه چشم باشد باید دانست که مدد دمعه از سه
جای باشد یکی آنکه رگها که اندرون قحف دماغ باشد و رگها که ظاهر
پلک است دوم رگها که بیرون قحف دماغ است سیم از ضعف عضلهای چشم
علامتها اما علامت آنکه از اندرون قحف دماغ است آنست که دمعه
پیوسته باشد و عطسه باشد و علامت آنچه از رگهای بیرون قحف باشد
آنست که رگهای صدغ ممتلی گردد و متمدد باشد و علامت آنچه از ضعف
عضلهای چشم باشد آنست که چشم بیرون خوشتر باشد و پلک چشم
تر باشد و اسباب این هر سه نوع اسباب سابقه اند و سبب
نزدیکتر نقصان گوشت گوشه چشم است **علاج** شیاف مامیثا
یک درم زعفران دو دانگ صبر نیم درم سنبل نحاس سوخته

دانگی

١٨

دانگی بکوبند و بشراب کهن بپرشید و شیاف کنند و شیاف را
بشراب بسایند و اندر چکانند گوشت نقصان گرفته را باز دارد
و غرغره کردن و عطسه آوردن و فراخ دماغ معتدل داشتن و
خوش معتدل داشتن قوت دادن و موی سر دراز و دستر دن
دمعه را که از رگهای اندرون دماغ باشد باز دارد و آنچه از رگهای
بیرون دماغ باشد ضماد ارکنند و غبار اسیا و آب که از کنار
بر سر نهادن سود دارد و پس از استفراغ و تنقیه دماغ و آنچه از ضعف عضله
باشد دارو ها مقوی و مجفف باید کشید چون برود و انزروت و باسلیقون
و باسلیقون و روشنایی و آنچه از نقصان گوشت گوشه چشم باشد
گشته چشم بشراب انگوری بشویند پس اندکی صبر در گوشه
چشم کنند و اسفنج بشراب تر کردن و پیوسته بر چشم نهادن
و شب یمانی اندر شراب پرند و اسفنج بدان تر کنند سخت نافع بود
ان شاء الله تعالی **باب ... آزرد ... در حقیقت ...**
بحقیقت اماس ملتحمه است لیکن از بهر آنکه این اماس از درد و
و ضربان و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند
و ماده رمد یا خون باشد یا صفرا یا سودا یا بلغم یا مادت مرکب
علامت رمد خونی سرخی بسیار کند و چشم سرخ باشد و گران

و شود ...

وگرم باشد و رمد صفراوی اماس بکر اناکمتر کند لیکن درد و خلیدن
و سوزش تیز باشد و رمص کمتر و رمد سوداوی از همه درازتر و صفراوی
و خون باشد لیکن عکر تر باشد و رمد بلغمی کر آماس بیش کند و چشم
تر باشد و همه اعراض او بر ضد اعراض صفراوی باشد و اندر رمد
مرکب علامت خلطها بر تر باشد علاج اندر رمد خونی ابتدا
بفصد قیفال کند و استفراغ بمطبوخ هلیله و اقراص عشه کنند و اطعام
و شراب غلیظ و از امتلا و خواب پرهیز کنند و مسکن خانه تاریک
باید و فرش خانه ازرق یا کبود یا سیاه و هر شب شراب انار
و آب کمها و شراب بنفشه و مانند آن و شیاف برونا اندر کشند
و این شیافی است که دعوی کنند کاندر یک روز رمد را زایل کند
و برونا سرپایی است و معنی آن بتازی برو عست صفت این
شیاف مامیثا و اندروت از هر یکی هفت درم زعفران دو درم
کتیرا کندر م افیون نیم درم با آب باران بسرشند و به سپیده خایه
مرغ حل کنند و اندر چکانند ماده را از چشم باز دارد و این
شیاف برونا چند نسخه است و شیافهای دیگر است کاندر رمد
صعب نافع باشند چون وردی ابیض و وردی اصفر و ارمنی هفته چشم را
بطبیخ حلبه و اکلیل الملک و طبیخ بابونه باید شست و اسفیداج آن کرده

برنتن چشم

بر تن چشم نهادن و اما طلیها که تحت ماده را بند آن چشم باز دارد مانند جمع
و صبر و زعفران و شیاف مامیثا و حضض باید ساخت و بر پیشانی
طلا کردن و اگر ماده سخت گرم باشد از عصاره فوفه و عصاره آبیلا
و پوست جو و اسبغول و عصاره عنب الثعلب و سپیده خایه مرغ باید
ساخت و اگر سخت سرد باشد از جندبیدستر و زعفران و رفه در
انچه باید ساخت و تریاق بزرگ طلا کردن صفت ضمادی که در آخر
روز بکار آید بگیرند اکلیل الملک بیست درم زعفران چهار درم کشنیز تر
ده درم زرده خایه سه عدد و با آب هندبا اندر منحنج آغشته ده درم خون
مرهم کنند و بکار دارند اگر دردی مانده باشد اندکی پوست خشخاش
بیامیزند و سر بر بخار آن دارند و گرمابه بکار دارند **طرفه** نقطه
باشد سرخ یا کبود بر سپیدی چشم افتد بسبب زخمی یا سببی دیگر از
که سبب و اجی کرده اند ملتحمه باز رگ بر می پدید آید علاج رگ
قیفال بزنند و شیر زنان در وی چکانند و ضماد ادع برنهند و زیر بال
کبوتر بچه رگ زنند و خون او اندر چکانند گرم و چون که اندر رگها
تر باشد اندر چکانیدن سود دارد و شیاف احمر لین کشیدن و از
اکلیل الملک و دم الاخوین و اصل السوس و زعفران و عدس مقشر
و ورد و عن گل و زرده خایه ضماد کردن سود دارد **ناخنه** گوشت

انچه سپید ورقیق باشد تر بود علاج جالینوس میکوید هیچ سوزن نخه ضعیف را باطل کند کند رب بید و اندر اب کرم کنند یکساعت پس بپالایند واب ان بچشم اندر کشند وانکیس با زهره برفت واکنچه غلیظ وکهن باشد علاج ان دستکاری است برود غوره وبرهمه روسنای وباسلیقون وشیاف قیص وشیاف زنکار ازجمله داروها ناخنه وسبل است **انتفاخ ملتحمه** همچون اماسی باشد علاج تدبیر باید کرد وضمادها محلل ونکارطبخ بابونه وبنفشه وصبر برپشت چشم طلا کردن وشیاف حلوقی وشیاف اسود کشیدن **[illegible] ملتحمه** اين علتیست که ملتحمه سخت شود وحرکت پلکهاء چشم ناممکن کردد وطبقه ملتحمه سرخ وطرکیده وورم دیده باشد علاج بخار اب کرم وطبیخ بابونه وبنفشه وسپیده وزرده خایه مرغ باروغن بنفشه وبرپوسته برپشت چشم نهادن وداروهاء مصاصه یعنی داروها که اندک ارد کشیدن چون باسلیقون واغرلیس وامثال **خارش ملتحمه** علاج ازغذاها تیز وکرم پرهیز باید کرد وطبع نرم باید داشت وهر بامدادی اندر کرمابه باید رفت وداروهاء مصاصه در باید کشید **سبل** ابتدا بفصد قیفال باید کرد وحب قوقایا وبایارج فیقرا دماغ باک کردن وغرغره کردن وعطسه آوردن وازغذاها مبخره پرهیز کردن چون باقلی وعدس

بکلنا

وکندنا وسیر وپیاض وازغذاهاء غلیظ چون ماهی وکوشت کاو وازشراب وازهرچه ازشیر ودوغ سازند وازشیرینیها پرهیز کردن وچشم را از کرد ودود نکاه داشتن وبسیار کفتن وبالین بلند نهادن وتوتیا بکار بردن زمان دارد وشیاف آسود ودرمادی وشیاف دینارکون کشیدن سود دارد ودیکر دستکاریست **دبیله** که برملتحمه افتد دبیله قرحه بزرک کویند که اثر اغوری بزرک باشد وریم کند علاج بباید شکافت وفصد کردن ومسهل خوردن وشیاف ابیض قیمونا کشیدن وچون چند روز برآید شیاف ایار وشیاف ابیض کندری کشیدن **[illegible]** که برملتحمه افتد کوشتی باشد نرم وسرخ وبیزی از کوشه سوی چشم باشد که ازسوی بینی است بشکل ناخنه علاج فصد واستفراغ بمسهل بایدکردن وباقی دستکاریست **[illegible]** که برملتحمه افتد فصد واستفراغ بایدکردن بمسهل تاماده الخا زود واکر خون بیرون آمده باشد خون پاک کنند وبیاذنج میکنند با اندک کافور برسبیل ذرور بروی پراکنند وببخت ببندند واکر خون برآمده نباشد توتیاء مغسول پر کنند وزرده خایه مرغ برپشت چشم نهند وعلاج قرحه ودمعه کنند تا صحت ان امه

[illegible] که درطبقه قرنیه افتد

قرحه و دبیله علاج یکنوعست از انواع که خازی الغیار گویند یعنی باریکی
علامت وی انست که بر ظاهر سیاهی نقطه چون دودی بدید آید
نوعی دیگر هست که بر کناره سیاهی و بر کناره سپیدی سرخی بدید آید
قرحه چون منتشر که باشد میان سیاهی و سپیدی طبیبان این موضع
اکلیل السودا گویند **علاج** باید تکافت و تکرات فصد کردن
و مسهل دادن و شیاف ابیض افیونی کشیدن و بر ساق حجامت کردن
و از پس ان استفراغها و فصد ها ضربان ساکن شود و امید ان علاج
بد برفتن پر باید داشت و شیاف ابیض تسکین می باید کرد و اگر دیر
بجهد شود بکشاید شیاف ابیض اندر وقت و شیاف ابیض که در وی
افیون بسیار باشد سود دارد و پس از انکه قرحه پاک شود شیاف
اینار باید کشید و صدف سوخته و سته بر سبیل درو مالیدن بایدش تا زود
خشک کند و چون قرحه رسته شود شیاف احمر لین کشیدن و از پس
کیندر روز اکحل اغبر کشیدن و اگر قرحه زود بسته نخواهد شد علاج
بدار و ماء قابض باید کرد **سپیدی** سبب ان قرحه باشد
و بسیار باشد که بس از صداع صعب سپیده بر چشم افتد **علاج**
انچه رقیق باشد بعصاره شقایق و عصاره قنطوریون با عسل زود
سود دارد و بسیار باشد که بر بان داشت برخیزد شکر با نمک

بر زبان نهند تا درشت کرد و پس دیده را بدان زبان بمالند و شیاف احمر و
مورسکس و دار و معلل اندرین باب قوی است والله اعلم **سرطان** املی است
صلب و سوداوی و علتی موروثست بر همه اند اما افتد علاج تن را از خلط سودا پاک
می باید کرد و جهد باید کرد تا انچه بدر و باشد ساکن شود و انچه بدر و باشد بدان
مانند شیر تر تا ن خوردن سود دارد و سر مه بدین صفت کشیدن بکیرند توتیا
مغسول و نشاسته مغسول از هر یکی یک درم شیاف ماميثا کل مختوم از هر یکی
نیم درم مروارید دانگ و هر سه سپیده خایه مرغ بازده و روغن کل بر سر نهند
نهادن نافع بود **ماست بعم آمدن ابرا سیکه دوختن** ...
انتشار و فراخ شدن ثقبه عنبیه را انتشار گویند از بهر انکه هر گاه که ثقبه فراخ گردد
و نور بصر پراگنده شود و سبب ان ضربه و سقطه بود یا صداع صعب یا خشکی
بر عنبیه غلبه کند یا بیضه بسیار گردد اماسی افتد و این ثابت باشد و یا
صداع و ضربان علاج اما انچه از پس ضربه و سقطه افتد علاج دشوار پذیرد
نخست رگ باید زد و بر پس سر حجامت کردن و بر صدغ شیاف ماميثا و صندل
طلا کردن و چشم بگلاب سرد کرده نشستن و آرد باقلی و آرد جو با برگ
خرفه بر پشت چشم ضماد کردن و زرده خایه مرغ و روغن گل بر نهادن
و علاج انچه از پس صداع افتد علاج اب گرم و اندک است و انچه سبب ان
بسیاری رطوبت بود باشد استفراغ کردن یا بارج فیقرا یا

صواب بود و رگ گوشهٔ چشم و رگ صدغ زدن و شیاف مرارات
کشیدن و سل کردن و باب درایست و آنچه سبب آن خشکی باشد
نیز زنان بر سر دوشیدن و روغن بنفشه اندر بینی چکانیدن

اسباب آن یا رطوبت بود که بر عنبیه منتشر گردد و عنبیه
مسترخی شود و بعضی از هم شکافته چنانکه غربال خشک را تر کنند
دوالها آن مسترخی گردد و سوراخهای غربال تنگ شود یا خشکی غلبه کند و از هم
آید یا رطوبت مصبه کمتر شود چندی که عنبیه را ماند از وی باز گشته و این
نوع پیر را افتد و از پس برسام گرم افتد و چشم کوچک تر شود و خداوند این علت
از اشخاص شعاع بیند یعنی سایه بیند و شکل و رنگ نه بیند و تدبیرها گذشته
بر هر یک گواهی دهد و باشد نیز که کیموس صلب و غلیظ در ثقبه گرد آید
و بصر را [illegible] چنان باشد که طبیب ثقبه را نتواند اعلاج تری و خشکی
در باب گذشته یاد کرده آمده است و شیاف زعفران و دارو [illegible] از داروها
این علت باشد **فرود آمدن آب** این علتی است معروف آب
قوی تر اندرین علت سردی و تری است و این علت مردم سیاه چشم
را بیش افتد از بهر آنکه چشم سیاه رطوبت ناک تر بود علاج هرگاه
که اثر آب پدید آید اگر زود بعلاج صواب پیش باز شوند علاج فایده
دهد بوعلی سینا میگوید من عاقل معتبر را دیدم که وی را آب فرود آمده و چو [illegible]

علاج کرد و استفراغ کرد و طعام کمتر کرد و از چیزهای تری قوای پرهیز کرد
و بر غذای خشک مطبخه اقتصار کرد و سرمهای محلل بکار داشت آب را پل
گشت و نور بینایی باز آمد اما ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب [illegible]
دماغ را پاک کند خاصه اگر یک هفته یک شربت ایارج فیقرا اصلی اندر
مطبوخ قنطوریون بدهند صفت مطبوخ بگیرند قنطوریون باریک سه درم
تربد سپید هم کوفته سه درم بسفایج هم کوفته هفت درم مویز دانه
بیرون کرده بیست درم همه اندر [illegible] آب بپزند تا بمقدار پنجاه درم
باز آید بپالایند و بکار برند صفت شیافی که اندر ابتدای آب سود دارد
بگیرند [illegible] سپید یک [illegible] سپید هم وقیه انزروت یک درم همه را با
آب بسرشند و شیاف کنند آب بادیان تنها با عسل اندر کشند آب
[illegible] و اگر [illegible] سود دارد صفت شیافی مجرب زهرهٔ گاو
زرایک درم روغن بلسان با وی بیامیزند و خشک کنند و شیاف
کنند اندر ابتدای آب و علت انتشار سود دارد و سپیده برآورد
طریق علاج ازین نوع کنند و باقی علاج تدبیر قدح است والله اعلم
بالصواب [illegible]

طبیبان قوت باصره را روح گویند از آنکه
روح باصره قوی باشد از دور و از نزدیک [illegible] بیند و اگر ضعیف باشد

١

از نزدیک تواند دید واگر روح باصره لطیف باشد از نزدیک نیک بیند
وخط باریک نیک خواند واز دور دشوار بیند ازبهر آنکه قوت روح لطیف
بسبب دوری پراکنده شود واگر بسیار باشد وغلیظ از دور بهتر بیند
ازبهر آنکه بسبب مسافت دوری بقوت حرکت لطیف شود علاج بایارج فیقرا
مسهل باید کرد وسرمه روشنایی وبوی قرنفل کوش واندر غذا از چیزی حذر
بکار داشتن واگر اندک وغلیظ باشد بسبب اندکی از دور نتواند دید
وبسبب غلیظی از نزدیک همه دشوار بیند واین آفت پیران بیشتر
افتد وعلاج این دشوارتر باشد اما ازبهر غلیظی را از ایارج فیقرا
چاره نباشد ازبهر آنکه اندک غذاهاء لطیف زود گوارنده خوردن
چون اسفیدباج گوشت وبزغاله ومرغ فربه ومانند آن واگر بسیار ولطیف
باشد از دور ونزدیک بیند واگر اندک ولطیف باشد نزدیک
بسر بیند واز دور نتواند دید **شبکوری وروزکوری** اسبابست
کوری غلیظی روح باصره است وتری اجزاء چشم وغلیظی رطوبت بیضیه وپیوسته
اندر آفتاب بودن وازبهر آنکه هوا روز بقیاس با هوا شب لطیف
لطیف است لطافت روز ونور آفتاب رطوبت اجزاء چشم را
وغلیظی بیضه را لطیف کند بروز تواند دید وازبهر آنکه حرارت
ولطافت هوا روز بشب باطل گردد وروح ورطوبتها غلیظ گردد

وشبکوری

٢٣

وشبکوری تولد کند وپیوسته اندر آفتاب بودن نور آفتاب روح
باصره را تحلیل کند واینجا علتها باشد اندر شب غلیظتر باشند شبکوری تولد کند
علاج دماغ را از ایارج فیقرا پاک باید کرد وغذا لطیف کردن ونمک
از طعام اندک زدن وفانیذ کوفته وبیخته سعوط کردن وپس از هضم
اندکی انگبین یا سکنجبین خوردن یا اندکی شراب کهن انگوری وجگر بز
بکار داشتن وبر آتش نهند وآن تری که از وی بیرون آید بردارند
ودارفلفل سوده ونمک هندی سوده با وی بیامیزند وبچشم اندر کشند
وسرمه روشنایی وشیاف مرارات سود دارد وکباب جگر بز وقلیه
آن خوردن وچشم به بخار آن داشتن سود دارد ودارفلفل
وعسل را استارست کوفته وبیخته با آب جگر بز بچشم اندر کشند
ویکزمان چشم برهم نهادن سود دارد واسباب روزکوری
ضد شبکوری است وازبهر آنکه هوا شب بقیاس با هوا روز
تر است لطافت هوا روز وخشکی واندکی ولطافت روح
باصره زیادت کند بدین سبب چون روز آید بصر ضعیف
گردد واین علت مردم چشم ازرق واشهل بیشتر افتد

علاج تدبیر تری فزودن باید کرد و از ترشی و تیزی و شوری پرهیز باید کرد و اگر شب در آفتاب بودن باشد و برف دیدن جامه ازرق و کبود باید پوشید و نظر بر چیزها سیاه و نهش سرمازده کاه آب در باید چکانید و عصارهٔ سپر اندر چکانیدن و کحلها از سنگ اسپیاکرم کرده سوده آرد و بخار طبیخ زوفا و بابونه و اکلیل الملک که در رطوبت افتد اگر قوام بیضه غلیظ باشد

بیماریها

ارد و پسیج تواند دید و از نزدیک دشوار بیند و اگر بعضی از اجزا او سخت غلیظ شود و اجزا اگر غلیظ شده باشد و پیوسته اگر این اجزا غلیظ میانگاه او باشد خداوند این علت آنچه برمیبیند میانگاه او سیاه بیند یا خالی و اگر کنارها او باشد احسام آن را یکبار نتواند دید چنانکه دیده می‌آرد و می‌برد و دیده را میگرداند تا چیزی بزرگ را تمام بیند و اگر اجزا غلیظ پراکنده بود پیش چشم خیالها بیند چون پشه و مگس و خطها و مانند آن و اگر همگی رطوبت بیضه سخت غلیظ گردد بینایی باطل گردد و اگر لون طبیعی بیضه بگردد خداوند علت چیزها بدان لون بیند و اگر لون آن اغبر بود دیدنا

اخنق

راچنان بیند گریبان پر دم یا از میان دود بیند و اگر بعضی اجزا آن لون طبیعی بگردد و بعضی نه خیالها بیند برنگ و شکل آن و اگر بخاری بدین رطوبت میرسد سایه آن بخار دیدنی بلون و شکل خویش نماید و اگر این رطوبت خشک شدن گیرد بینایی ناقص گردد و اگر یکسر خشک شود بینایی باطل گردد و اگر بعضی اجزا آن خشک شود و اجزا خشک پیوسته باشد یا پراکنده حال چون غلیظی باشد و فرق آنست که خداوند خشکی را خواب نباشد و چشم کوچک شود و اگر این رطوبت اندر تری از حال طبیعی بگردد چشم بزرگ شود و تر باشد علاج آنچه اندر غلیظی از حال طبیعی بگردد علاج هم تدبیر لطیف و هم استفراغ باشد و آنچه اندر خشکی بگردد علاج همچون علاج صداع خشک باشد و احوال رطوبت زجاجیه هم برین قیاس باشد و اما رطوبت جلدیه و اگر از موضع خویش و بیرون تر نشیند یا فرو سوگر آید از سستی عضله و عصب مجوف و اگر بسوی چپ یا راست میل کند چشم احول ماند سبب آن تشنج باشد و تشنج یا امتلای باشد یا خشکی و اگر جلدیه یکسو چشم بسوی بالا میل کند یک چیز را دو بیند و اگر نقصی چشم اندر شود سبب آن علت خشکی بود و چشم کوچک شود و از رق بماند و اگر بیرون

زاید و سبب رطوبت باشد چشم اکحل بماند چنانکه در یا انجا که آب
بسیار باشد سیاه نماند و اگر لون او اکر د و سبب آن غلبه اخلاط باشد
و دیدنی بلون از خلط بماند و اگر تری غالب شود چشم خیره شود
و بیوسته و اگر خشکی غلبه کند رطوبت منعقد شود و بینایی باطل
کردد علاج اما انجا که تری و امتلا ان غالب باشد
استفراغ و تحلیل و غرغره و تعطیس باید فرمود و روشنایی کونا کون
و مانند ان باید کشید و انجا که خشکی غالب باشد تدبیرها
تری فزای باید کردن و شیر زنان بر سر دوشیدن و ضمادها
تر بر نهادن و انجا که ماده غالب باشد استفراغ ان ماده بباید
کرد و مرهمها محلل کشیدن و بباید دانست که تفرق الاتصال را که
که اندر طبقه قرنیه یا اندر طبقه عنکبوتیه علاج عسر باشد و کم پذیرد
بیماریها عصب مجوف اندر عصب مجوف همه بیماریها مزاجی
مفرد و مرکب ساده یا ماده ممکن است که افتد و اسباب و علامات
و علاج انواع صداع افتد و بیرون از بیماریها مزاجی سده صعب
و تفرق الاتصال و رفق و غیر ان بسیار افتد و بسیار باشد که
بصر باطل شود و اندر عصب مجوف هیچ و از اجزا چشم
افتی نباشد که روح باصره ضعیف کند یا فعل او باطل یا راه

او بسته دارد ولیکن سبب ان اندر بطون دماغ باشد و بیماریها دماغی بر ان
کواهی دهد و علاج سده و مانند ان با یارج فیقرا باک باید کرد و علاج ورم
تدبیر لطیف باشد و رک کوشه چشم زدن و دیوجه بر صدغ او کندن و ما
رایسوی قدم کشیدن و طبع نرم داشتن و علاج انصباب فرود آمدن کردن
و علاج انتشار و تفرق الاتصال که نه ورمی باشد از اعلاج نیست
یعنی بیرون جستن چشم سبب ان یا قوت قی باشد یا قوت خناق ها
که سبب صیحی طلق چشم بیرون خیزد علاج فصد و حجامت و استفراغ
بکفنه تیر و دار و مسهل و چشم بسته داشتن و رفادی عصاره برک
زیتون و برک مورد و دارو ها قابض تر کردن و بر چشم نهادن و بر بالا
رفاده تکیه سرب باید از چشم کردن بر نهادن و بستن و نفقها جفین
و طعام اندک خوردن و کوشت و شراب ناخوردن و شیاف سماق
اندر چکانیدن و ضمادی از کلنار و اقاقیا و حضض نهادن و انجا که
سبب رطوبت درد دق باشد تر از داز طشت باید کرد و در بر
حجامت کردن و الله اعلم کفتار سیم اندر احوال کوشت و شوخ
و علاج بیماریها که اندر ان افتد و ان هفت بابست
باب اول اندر فضیلت آلت شنوایی
اول سخن اموختن است و منفذ راه کوش است و شرف

مردم بر دیگر جانوران سخن و نفس و سخن کفس است و بدین سبب آلت
شنوایی را بر آلت بینایی و بویایی فضل بسیار است نه بینی که هر که از مادر
کر آید لال باشد از بهر آنکه سخن نشنود و نتواند آموخت پس بطلان آلت
شنوایی اندر کمال فضلت ... نفس آرد که بطلان آلت دیگر جایها
نیارد بدین سبب و احب است گوش را تعهد کردن و از خاک و ریگ
و باد سرد و گرم و از آب و حیوانی بدو در آید چون کرمی و غیر آن نگاه
داشتن و از شوخ پاک کردن اما تعهد آنست که هر هفته یکبار قطره دو
روغن بادام تلخ در چکانند و از بهر آنکه تا از قرحه و بثره سلامت
باید هر هفته شیاف مامیثا بر که بیاشند و اندر چکانند و هیچ خیر برد
بگوش اندر نباید چکانید نخست هم گرم باید کرد و بر امتثال خفض مستبدا
زبان دار آرد

باب دوم اندر گرانی گوش و باطل شدن شنوایی

آفت شنوایی یا نقصان باشد یا بطلان یا تغیر از حال طبیعی و آن چنان
باشد که آوازها در وعلی شنود چون آواز آسیا و جلاجل و غیر آن
و اسباب اینها انواع سوء المزاج است مفرد و مرکب با ماده و با ماده
و سده و اسباب آن چون خلط غلیظ باشد و اماس شوخ و ثولول
و گوشت فزونی و خون که بفسرد و چیزی که بمنفذ اندر ماند چون سنگی
و دانه و حیوان و افتهاء دیگر چون تفرق الاتصال و اسباب آن.

بر آن انتقال علاجات سوء المزاج ساده یا دردی باشد
یا کرانی و تمدد و سوء المزاج سرد اندر هوا خنک زیادت کردد
و از هوا گرم راحت یابد و سوء المزاج گرم بر خلاف این باشد
و سوء المزاج با ماده از کرانی و تمدد و قربان خالی نباشد و سوء المزاج
خشک همچون سوء المزاج ساده باشد و تدبیر گذشته بر آن گواهی دهد
و سده اگر با کرانی و تمدد باشد سبب آن شوخ باشد یا ثولول اگر
با کرانی باشد سبب آن خلط غلیظ باشد یا اماس لیکن اماس اگر اندر عصب
باشد تب گرم و ناقص و هذیان نشان آن باشد و اگر نه اندر عصب
باشد از تب خالی نباشد و اگر سبب سده تولد کرم باشد بیرون آمدن
کرم بر آن گواهی دهد و علامت قرحه و بثره ظاهر باشد و باتت و فرمان
باشد و علامت ... احت و سنگی که اندر ماند و غیر آن و علامت
در آمدن حیوانی همه ظاهر باشد و سبب این علامت آن باشد
و علامت بحران انتقال بیماری حاده باشد و هنگام بحران علاج مم انواع
سوء المزاج ساده را بضد آن علاج باید کرد و آنجا که سوء المزاج گرم باشد
آب عنب الثعلب و آب کشنیز خشک و آب کوک اندر باید چکانید
و تدبیرها دیگر در خورد آن و آنجا که سوء المزاج سرد باشد روغن
بادام تلخ با اندکی جند بیدستر اندر چکانند سود دارد و آنجا که سوء المزاج

خشک باشد بخار آب گرم و شیر زنان و روغن بنفشه اندر چکانیدن
سود دارد و آنجا که سوء المزاج با ماده باشد نگاه کند تا ماده یکی از اخلاط است
استفراغ آن مشغول باید و اندر سوء المزاج با ماده هیچ دارو بگوش
اندر نباید چکانید تا تحت استفراغ نکند و از پس استفراغ قطورها
و قطورها سود دارد و داروهای مسهل و لطول و قطور همه از آنها علاج بیماری
سرد و علاج صداع تر باید کرد اما اگر خلط غلیظ باشد چیزی که اندر
چکانند تحلیل کننده باید چون عصارهٔ سداب با عسل و جندبیدستر
با روغن شبت و بیرزد اندر بول بز یا اندر زهرهٔ بز حل کرده صفت
قطوری که نسخه زعفران جندبیدستر از هر یکی یک درم و بورهٔ ارمنی
چهار درم اقراص کنند و به شراب بسایند و اندر چکانند و انجیر فربه
بگیرند و تخم از وی جدا کنند و عسل او از پوست جدا کنند و با
خردل و نطرون بکوبند و بلیته کنند و اندر گوش می نهند و آب
دریا گرم کرده چکانیدن و ابهل اندر سرکه جوشانیده تا سرکه
سیاه شود آن سرکه اندر چکانیدن سود دارد و گرانی گوش
زایل کند و فوتنج سیاه را در سرکه بپزد و آن سرکه اندر چکانند
و اگر سبب گرانی بحران انتقال باشد نخست با ایارج فیقرا
و اقراص بنفشه و حب قوقایا استفراغ باید کرد پس روغن بادام

بستر شیرین

شیرین اندر چکانیدن پس داروهای دیگر که یاد کرده آمد هر یک بحسب
حاجت و اما علاج سده که از گوشت فزونی باشد بگیرند زر روی سوخته
و زنگار و سنج هر دو را به سرکه بسایند و اندر می چکانند تا گوشت
و ثولول را بسوزد و آتش کند پس ریش را علاج کنند و آنجا که
سده از بسیاری شوخ باشد پیه سپیدان و بوره بکوبند و بلیته سازند
و بگوش اندر نهند و سه روز بگذارند پس اندر گرمابه گوش تر با ته
نهند یک زمان و بلیته بیرون کنند شوخ بسیار بیرون آید و روغن
کنجد گوش را پاک کند و شنوایی باز آرد و اگر بول گوسپند گرم
نطرون شانزده مثقال زعفران سه مثقال همه بکوبند و به سرکه تر کنند و اقراص
کنند و بوقت حاجت به سرکه حل کنند و بگوش اندر چکانند
گوش را از شوخ پاک کنند و عصب را حس را از خلط غلیظ
پاک کند و آنجا که سنگی یا دانه اندر افتاده باشد قطرهٔ دو روغن
نیم گرم اندر چکانند و کندش با چیزی دیگر که عطسه آورد ببویند
تا عطسه آرد و عطسه باز دارند و نفس فرو گیرند تا آن چیز بیرون
افتد و اگر حیوانات بگوش اندر شود قطران اندر چکانند تا زود
بمیرد و عصارهٔ ترب با عصارهٔ سپیدا زخاص تلخ یا از هر یک تنها
یا عصارهٔ برگ شفتالو یا عصارهٔ مورد و انه یا اندر کشمش نیت اندر چکانند

یا اند کی صبر در آب گرم حل کرده این دارو ها هر یک ان حیوانرا
بکشند و اگر کرم تولد کند از ان بکشند و از جمله علاجها که ازموده است
یکی انست که دو درم شراب و سه درم عسل و یک درم روغن
گل و سپیده دو خایه مرغ هم بیامیزند و نیم گرم کنند و پشم پاره
بدان آلوده کنند و بگوش اندر نهند و خداوند علت بران
گوش تکیه کند و دست بر روی نهاده اندر خواب شود دیگر ساعت
پس ان پشم پاره را از گوش برارد دیگر کرم بیرون آید

باب ... اندر آماس که اندر گوش افتد و ریش و ... گوش ...

اماس که اندرین گوش افتد از جنس اماسهاست که اندر بغل
دست افتد و بغل ران افتد و چیزی با درد باشد و انچه اندرون
گوش افتد با خطر تر باشد خاصه اگر خداوند علت جوان باشد
از بهر انکه مزاج گرم و تر ماده ان سوزان تر و حس او قوی
تر باشد و حال پیر ان برخلاف این باشد ...
و اماس بحرانکه وقت بحران باشد علاج اما انچه درین
گوش افتد هیچ طلا و ضماد که ماده را باز گرداند بد و نشاید بود
خاصه اگر اماس بحرانی باشد لیکن اگر بحرانی نباشد جهد باید کرد
تا ماده تحلیل انجا کشیده شود بحجه ضماد های محلل و اگر ماده عزیمت می کند

و واتر بحران پدید نیاید و بیمار از ان علت که بوده باشد به شود فصد
باید کرد تا ماده تحلیل کمتر شود و اگر ماده تمام انجا ریخته شود بطبع خویش
باز باید گذاشت تا در دو تب زیادت نشود و اگر اماس
با درد باشد ضمادها نرم بر باید نهاد چون بنفشه و خطمی و اب حلبه
و ماء العسل و مانند ان و اگر با ول تخت درد ناک باشد تخت
خرقه با اب نیم گرم تر می کنند و بر می نهند و اگر سردی پدید می آرد تخم
کتان کوفته با ماء العسل و خطمی و بابونه با اب حلبه و هم با اب حلبه
بر نهادن تا برفق تحلیل میکند و پخته آید و اگر معلوم گردد که ریم خواهد
کرد دارو های پزاننده تر باید نهاد چون آرد باقلی اندر طبیخ انجیر
و بیخ سوسن پخته تا سطبر شود با اندکی روغن گل و اگر حاجت آید بسکافند
و بیرون ارند و پاک کنند پس ضمادها بر نهند و سرگین گوسپند را با پیه بط
و پیه مرغ خانگی بر ان خاصیتی است اندر پزانیدن و تحلیل کردن ورمها
که از رفت روی و مقل و سوخته انکس انگیبین و پیه
بز و پیه زد و علک البطم و پیه بز و پیه گوسپند و مغز ساق گاو
و مغز گاو کوهی و مغز مرغ خانگی و پیه مرغ و دقاق قوحا و فو دمانا و ...
و بلبل و بیخ سوسن سازند پزاننده و تحلیل کننده باشد
و اگر مرهم سوخته صدف سوخته با عسل بر می نهند و اگر اماس ...

باشد مرهم کافوری و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر بر می باید نهاد
و استفراغ سوداوی کردن والله اعلم اندر علاج اندر درد گوش

اسباب درد گوش و اسباب کران وعلاج آن

گوش یکی نیست و بسیار باشد که مردم از هوا بهو تحلیل کند و بادی
گرم یا سرد بدو رسد درد گوش تولد کند و بیشتر از باد سرد تولد کند
علاج اندر این استفراغ آن خلط باید کرد و علامتها اخلاط بسیار جای
یاد کرده است اما اگر ماده قوی باشد و گرم سخت رگ قیفال
باید زد و طبیخ الشراب آلو و تمر هندی و طبیخ [illegible] و حب بنفشه
و طبیخ هلیله و مانند آن نرم باید کرد و اگر خلط تر باشد استفراغ با ایارج فیقرا
و حب شبیار و حب قوقایا کنند و اگر پس استفراغ غرغره کنند
و اگر درد سخت باشد روغن بنفشه نیم گرم با اندکی کافور اندر چکانند
شیاف ابیض با شیر زنان که با سپیده خایه مرغ اندر چکانند و سپیده
خایه را درین باب خاصیتی عجب است و شیر زنان تنها از پستان
اندر چکانند و آب کشنیز تر و آب عنب الثعلب سود دارد و اگر
درد ترسند که تشنج کنند از چیزهای مرخی حاره نباشد و هیچ بجای روغن
گرم کرده نیست و بخار طبیخ بنفشه و نیلوفر و خطمی ماتره [illegible] گوش تابیدن
ضربان و درد بنشاند و اگر بضرورت بچیزی مخدر حاجت آید

شیاف مامیثا و یک حبه افیون با شیر زنان اندر چکانند و فلونیا
و کوکب با شیر زنان سوده در چکانند سود دارد و اگر مخدرات ضرورت
باید آید جند بیدستر تنها باید و اندر چکانند و باید دانست که چیزها
ساکن کننده سه روز بیش نباید در چکانیدن بعد از آن لعاب حلبه
و لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو با شیر زنان اندر چکانند و روغن
زیت و روغن کنجد نیم گرم کرده تکمید کنند و هر ساعتی قطره در وی
چکانند و باز بیرون می کنند و اگر سرما رسیده باشد روغن سداب
و روغن شبت و روغن بید انجیر و اندکی غالیه با روغن بان حل کرده اندر
چکانند و بسیار باشد که شخصی را سرما رسد و باد سرد بر گوش زند
و درد خیزد این شخص را شراب خوردن عادت باشد مقداری بخورد
و بخسبد بی گزند برخیزد خاصه شراب صرف قوی و اگر سبب درد ماده
بادناک باشد جند بیدستر اندر روغن سداب بپزند و اندر چکانند
و تکمید کنند یا ورس و نمک گرم کرده و اگر امید پراندن باشد
پیه روباه گداخته یا پیه بط و پیه مرغ خانگی یا مرهم باسلیقون اندر چکانند
پیه بز و انگبین و مصطکی و زوفا از هر یکی راستا راست بپزند و گرم کنند
و اندر چکانند و اگر ریم کند و بگشاید علاج ریش کنند

باب [illegible] ریش گوش

حروف نغمات ادراک بس وحکنند که سبب این عارض حرکت
هوا اندرونی باشد ومحرک ان بخار باشد بعضی مردمان که دماغ
ایشان صافی وحس سمع وشم ایشان قوی باشد پیوسته سبب حرکت
اهسته که هوا اندرونی را باشد از حرکتها قوتها بدنی ونفسانی
یا از حرکت بخاری اندک اندر گوش خویش اواز در وعین
ماند وبویها ضعیف واز اذکا الحس گویند یکی سبب از اسباب
طنین ذکا الحس است وسببی دیگر ضعف قوت وحال
خداوند قوت ضعیف همچون حال خداوند ذکا الحس باشد
کز حرکت اهسته منفعل شود واین حال ناقه را بسیار افتد وگاه
باشد وانچه بیرون از تن باشد بعضی مشارکت معده وقی
دیگر اندامها باشد وبعضی بیماری گوش وسبب ان چه مشارکت
اندامی باشد برآمدن بخار باشد وانچه بیماری گوش باشد
سبب ان هم حرکت هوا باشد ومحرک بادی باشد اندر حوالی
گوش ماصد وجوشیدن که از قرحه می بالاید وز اندرون گوش
جمع میشود یا حرکت کرم باشد کانجا تولد کند یا امتلاء رگها سر
واین نوع بیشتر از بی پرهیزی وحفض بر امتلا معده افتد یا
سوء المزاج گرم اخلاط را بجنباند وبخارات برانگیزد واین

در ابتداء نوبتها تب بسیار افتد وباشد که سبب گرسنگی
حرارت غریزی بخاری را بجنباند واین بخار غلیظ باشد که از
حرارت تحلیل پذیرد وسبب طنین ودوی گردد علاج
انجا که سبب برآمدن بخار باشد از عضوی او از همچون جوشیدن
دیگ باشد وبوقت پری وتهی معده وبوقت اسایش وحرکت
اندر سرما وگرما میکاهد ومیفزاید وانجا که سبب تحلیل بخار غلیظ باشد
کاهلی او از ضعیف گردد وگاه قوی تر میشود حرارت قوی
وانش گرمابه وحرکتها عنیف وقی کردن واواز بلند کردن وبسیار گفتن
وچیزی باواز بلند خواندن وطعام بسیار خوردن وطعامها بخار انگیز
همه اندر تن علت زیان دارد وخشکی طبع زیان دارد وهرگاه
عارضه بمشارکت عضوی باشد یا بمشارکت همه تن نخست تدبیر
استفراغ ان عضو وتدبیر پاک کردن تن باید کرد پس دماغ
را بروغن مورد قوت دادن وروغن بادام اندر گوش
چکانیدن وانچه سبب ان جوشیدن ریم باشد یا اندر
نوبتهای تب پدید آید یا سبب ان ضعف قوت باشد تدبیر
سبب باید کرد ومزاج با اعتدال باز آوردن وتدبیر ناقهان
کردن وانرا که سبب تحلیل خلط باشد نطول افسنتین

و مرض بکوشش وسیح و بوی دنه وسعتر سود دارد و استفراغ هم بحب قوقایا
سود دارد و باب … اندر کوفته شدن انده بینی صبر و اقاقیا
کندر برکه و سپیده خایه مرغ بر … و طلا کنند و … اندر
ماء العسل … و طلا … تا … و دانه انزروت و حل و …
باب … اندر … بینی … و قوت … که در حس کوی بینی
افتد نوعست یا باطل شود یا ضعیف یا از حال طبیعی بگردد و با بوی
بوی ناخوش او را خوش آید و از بوی خوش بگریزد و یا همه
بوی ناخوش می آید یا اکه از بیرون بد و می رسد و اسباب
این آفتها یا سده باشد یا سوء المزاج ساده یا با ماده و اما
سبب سده یا زکام باشد یا گوشت فزونی یا آماس سبب و قرحه
حادث از حال طبیعی ماده غریب باشد عفن که بیمار بوی ناخوش کند
یا ناسور کهن علامات آما علامت سده و زکام آن ذکر
او از دست و دشواری دم زدن اندر راه بینی و از انجا که منفذ
بینی کشاده باشد و حس بوی نمی یابد باید دانست که سده
زیر اندرون مصفاه است و ماده سرد است و خام و انجا که
سده نباشد و حس بوی ضعیف شود یا باطل از حال طبیعی بگردد
باید دانست که سبب اندر دماغ است علامتها سوء المزاج

ساده

ساده و با ماده ببایدجست چنانکه اندر بیماری دماغ یاد کرده آمده است علامتهای
سوء المزاج و اگر بوی ناخوش پیوسته یافته شود بباید دانست که ماده عفن اندر
منفذ بینی است و گند بینی هم علامت ماده عفن باشد یا علامت ریش کهن و ناسور
کهن و اگر بیمار اندر بیماری حاده بوی مشک یابد یا بوی دخل یا بوی ماء الروغن کاو
علامتی دیگر از علامتهای بد ظاهر شود **علاج** اما سده ضعیف انزروت کبر کندش
شب بازرو زیس برمای کشته بکوبند و در خرقه بندند و می بویند و
بخار سرکه از سنگ تافته برآمده و بخار سونیز که در سرکه پخته باشد اگر سده
قوی باشد خربق سیاه و بوره و شونیز بسایند و با زهره گاو بیامیزند
و به بینی اندر چکانند و اگر سبب سده باد غلیظ باشد که منفذ یا مصفاه
اندر بجا ... بلیل سپید و نه ار سفند و یا روغن بادام تلخ به بینی اندر چکانند و اگر
سبب سده بخار و سداب و سعتر و پودنه در سرکه پخته سود دارد و اگر حس
بوی خوش باید خند بید ستر سوده به بینی بر کشند یا اندر دست و اگر
دارو نه اندر است در بینی سوز دو قطره روغن گل اندر چکانند و آب گرم
بر سر او بسیاری ریزند و جوی گرم بیاشامد و اگر سبب ریشی کهن یا ناسور کهن
بینی گنده شده باشد و یا سبب ماده عفن که اندر منفذ بینی یا اندر مصفاه
جمع شود نخست تنقیه دماغ کرده باشد غرغره و عطسه آوردن
و بینی شستن و داروها ربو بیدن اندر دمیدن سود دارد و صفت

بخره و دل کوفته اندر سکنگبین بزوری حل کرده بدان غرغره کنند
و برابران سعد و سنبل و قرنفل و سک اغرار استارست اندر شراب
ریحانی بپزند یا اندر گلاب و بدان غرغره کنند و کندش و ملح سوده
بوییدن و بدان عطسه آوردن و ماده را بیفکار تن فرو آورد
و بهی ستن شراب ریحانی پس ازش ستن آرد و بادرد و مالیدن سود دارد
و دارو ها که اندر دهند و بر بلیته کنند و به بینی اندر نهند از این نوع
باید سعد سنبل گل نسترن قصب الذریره تمامی قرنفل برگ تر ورد
برگ گل سرخ صبر اقاقیا مارو سک کافور زنگ مغز و برگ
مثال ترکیب آن بگیرند مورد قصب الذریره گل نسترن از هر یکی درمی
مرمار و سعد صبر از هر یکی دو دانگ قرنفل چهار دانگ مشک
کافور از هر یکی نیم دانگ قلقطار نمک اندرانی از هر یکی دانگی
همه کوفته و بیخته بیامیزند و بلیته با انگبین آلوده کنند و بدین دارو ها
اندر کرده اند و به بینی اندر نهند و بول خر اندر چکانیدن علاجی قوی است
و سودمند بی خلاف و عصاره بوده نه سودمند است و آنجا که سبب
کند نه بس رشس کهن باشد بخت لحب قوی باشد مانند آن سراع
باید کرد و اگر علامت خون ظاهر باشد بخت رگ قیفال باید زد
پس سه روز باید کرد بدار و پس از آن رشن پاید که عصاره بیخ آن اندر نهند

پس

پس بپزند تا به نیمه باز آید و بلیته بدان غمسه کنند و به بینی اندر نهند
و رفتها بدو ملید را پاک کند ضعف دارد و مرکب که زفش بینی
را پاک کند و خون آمدن باز دارد دیگر بدشت ماتی بریان کرده
اندر سرکه افکنند پس خشک کرده مزرنج از هر یکی چهار درم زراوند
طویل دو درم قلقطار سوخته دو درم مازو یک درم روی سوخته کمعار
کرمارو گلنار از هر یکی سه مثقال بوره ارمنی مثقال زاک سیاه
قلقطار قلقند از هر یکی دو درم برف سوخته سه درم همه بکوبند
و بپزند و سرکه بیامیزند تا که بقوام انگبین باشد بلیته بدان آلوده همی کنند
و به بینی اندر همی نهند و اما رفتها خشک را موم روغن اندر روغن
گل و مردار سنگ و اقاقیه اح سوده اندر روی سرشته کرده است
بود و اگر سخت خشک باشد لعاب اسبغول و لعاب خطمی بکوبند
و کتیرا سوده در روی بپزند چنانکه همه منجمد کردد و روغن بنفشه
بر روی بچکانند و می سرشند و طلا کنند و اگر قرحها بود باشد
سرب سوخته اندر شراب کهن و روغن گل یا روغن مورد بساید
و بر آتش نهند تا سطبر شود و اندر چیزه مس نگاه دارند و طلا کنند و اگر
نیز نیز شود اندر وی طلا اسفیداج و مرداسنگ زیادت کنند
تا چهار درم مردار سنگ و چهار درم شب یمانی بریان کرده دو درم

سداب ترهمه با روغن مورد بیامیزند و طلا کنند و اما ناسور بینی را
بگیرند انار ترش تازه و بکوبند با پوست و بفشارند و آن را با ثقل آمیخته
و یک روز اندر خمره مستی کنند روز دیگر بپالایند و ثقل از وی
جدا کنند و بکوبند نرم و بیامیزند و از وی شیاف کنند و بدین
آب کز وی پالوده اند تر کنند و به بینی اندر چکانند و اگر اندرین
شیاف اندکی نوشادر افکنند قوی تر باشد این دارو
که ناسور بینی را ریم پاک کند لیکن بروزگار دراز تر صفت داروی
دیگر بگیرند جوز سرو دو جزو و انجیر خشک یک جزو بکوبند نرم و فتیله کنند
صفت دارو دیگر اشنان اسپر مرضافی زستار است بکوبند نرم و فتیله
کنند از کتان و بسرکه تر کنند و بدین دارو برگردانند
و به بینی نهند و بدستکاری نیز علاج کنند و این چنان باشد
که کاردی سازند نرم گرد چون خوب پاره باریک به بینی اندر کنند
و بگردانند تا ازو بر دو غیر اسد بین قیر که و کلات استنشاق کنند
و بدان بشویند و برمی بگیرند و خرقه بر تازه آویخته و او را
با آب انار ترش تر کنند و بدارو ازین دارو ها در کرده اند
و به بینی اندر نهند تا آنکه از دکه بروید بسته شود و جراحت
را خشک کند و گوشت فزونی گوشتی باشد نرم و سپید می دزد

وزوی

ریاح و درازطبیعی است که مشابه با اجزا بود و معتدل بود در رقت و غلظ و از قراقر خالی بود و منتن و عدم الرائحه
باشد و سهل الخروج بود و غیر لاذع

فصل چهارم در بحران

و بحران عبارت است از تغیری عظیم که دفعتاً واقع
شود از مقاومت طبیعت با مرض و تشبیه کرده اند طبیعت را بسلطان و مرض را بدشمن یاغی و بدن را بمملکت و روز
بحران را بروز قتال پس اگر درین روز سلطان که طبیعت است دشمن را که مرض است بشکند و بر وی غالب آید و از
مملکت براند آن را بحران تام جید گویند و این بحران موجب صحت شود بزودی و اگر سلطان غالب شود ولیکن دشمن
دشمن را بالکلی در نکند بلکه محتاج شود بمقاومتی دیگر آن را بحران ناقص جید خوانند و دلیل طول مرض بود و اگر نعوذ بالله
دشمن غالب شود و سلطان را بشکند و مملکت بدست فرو گیرد آن را بحران تام ردی گویند و بغایت بد بود
و اگر دشمن غالب شود اما محتاج باشد که یکبار دیگر مقاومت کند تا مملکت را مسخر کند آن را بحران ناقص گویند ردی
و بدانکه انتهاء مرض یا ببحران بود یا بتحلیل ماده بتدریج و وقوع بحران یا باستفراغ ماده از عضوی بعضوی
و این را بحران انتقالی گویند پس اگر ماده از عضو رئیس بخسیس نقل کند انتقال جید گویند و اگر از عضو خسیس به
رئیس نقل کند ردی گویند و بحران محمود آنست که در انتهاء مرض بعد از نضج تام در روزی باحوری واقع
شود و بحران بدفع ماده باشد نه بانتقال و در عقب آن خفت و راحت حاصل شود و بحران مذموم
بعکس این بود و چنانکه در روز جنگ و مصاف که از طرفین تهیه اسباب و با صاحب شدن مشغول
می باشد امورهای مثل صیاح و عجاج و خوف و تحیر می باشد در روز بحران نیز امورهای مثل اضطراب
و سوء احوال مریض واقع می شود و بحرکت است که بدفع ماده بود یا بقی یا باسهال یا رعاف یا ادرار یا عرق دفع ماده
کند و هر یکی را ازین علامات بود که دلالت کند بر آنکه طبیعت بکدام جهت دفع ماده خواهد کرد اما علامات
قی ضیق نفس و غثیان و تلخی دهن و اختلاج لب و وجع معده و ثقل آن و تاریکی چشم بود و علامت اسهال
ثقل بطن و قراقر و درد پشت بود و عدم علامات قی بود و علامات رعاف صمم و طنین گوش و اشتعال سر و
سرخی روی و خارش بینی بود و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظ و کثرت بول و علامات عرق نبض
موجی و نداوت و انتفاخ بشره بود و بحرانی که بعرق و ادرار واقع شود ماده رقیقه دفع کند ازین جهت اکثر
که بدان بیم اکثر اوقات ناقص بود و هر بحران که در ابتدای مرض واقع شود مهلک بود و در وقت نیز آید
ناقص بود و در انتهاء مرض تام بود و در انحطاط بحران نباشد و در روزهای بحران طریقه آنست که مریض
را بهیچ نوع تحریک نکنند و روزهای بحران اگر ایام باحوری می گویند اول آن چهارم مرض است و باشد
که در امراض حاده تقدم کند و در سوم واقع شود و بحران جید در روز چهارم منذر بود به بحران هفتم و در روز
منذر بود ببحران ششم و اگر در ششم بحران واقع شود بد بود و اگر در پنجم بحران واقع شود نیک باشد و روز
هفتم روز بحران است و درین روز بحرانی جید قوی واقع شود و روز نهم منذر است ببحران در یازدهم و اگر در روز دهم
بحران واقع شود بد بود و در روز هشتم نیز بحران واقع شود و اگر بشود بد بود روز یازدهم بحران است

و مندرست بحران در چهاردهم و در دوازدهم بحران بد باشد و در روز سیزدهم محرق او روز هشتم بود و روز چهاردهم بحرانست و
درین روز بحرانی قوی و جید و سلامت بود و در روز پانزدهم بحران بد بیشتر بود و روز هفدهم روز بحرانست و مندرست
بحران بیستم و در روز هیژدهم و در روز نوزدهم بحسب تا در بحران اگر واقع شود بد بیشتر و روز بیستم و بیست
و یکم روز بحرانست اما بیستم اقوی بیشتر از بیست و چهارم روز بحران است و درین روز بحران قوی شود
و روز بیست و هفتم روز بحرانست بعد از آن سی و یکم و سی و چهارم و هر بحران که بعد ازین واقع شود
از اقوی باشد در روز سی و هفتم روز بحرانست و بعد ازین روز چهلم و بقول بقراط بعد از چهل روز بحران اما
بقول بعضی در شصتم و هشتادم و صدم و صد و بیستم نیز واقع شود

فصل پنجم در علامات ردیه و محموده در امراض بدانکه علامات محموده در امراض ثبات قوت و اشتها و سلامت عقل و ذهن و خلق و انتفاع
بمعالجات بود و در حمیات ظهور بثرات بر لب و سینه و بحران چند در روز بحران و خواب شب و اول روز خفت
و راحت بعد از خواب و تنفس طبیعی مجموع علامات نیک و علامات ردیه برخلاف این بود و چشم در کواشادن
و کشادن دهن و تنفس بالائی و حدت سر بینی و سرد شدن گوش و تیره شدن چشم و دایما نظر بر یک جا داشتن
و بسیار انگشت در سینه کردن و پیچیده شدن لب و برپشت باز افتادن و روی از مردم گردانیدن و
دست در جامه و دیوار مالیدن چنانکه کسی چیزی طلبد و سکوت با گفتار و بسیار گفتن کم گوئی و اضطراب
در غیر روزهای بحران و هر لحظه برخاستن و نشستن و از مرگ ترسیدن و یرقان پیش از هفتم و رعاف مفرط بی ظهور
خفت و عطسه در اول مرض همه علامات بد بود و در حمیات حاده بر هم سودن دندان و برودت اطراف با
حرارت و سبات و ضعف نبض و وجع احشا و حدوث رعشه و سواد زبان و ثور رعد سبز سیاه و بنفشجی
و رعاف سیاه اندک و بول سفید و سیاه مجموع علامات بد است و نتن بینی و حدوث خناق در غیر ایام
بحران و طلب جای تاریک و سواد و خضرت و تیرگی لون و هذیان گفتن با سکون و دوار و سیاه و تیره
شدن ناخن و کشیده شدن پوست پیشانی و سرد شدن بینی و گوش و بول رقیق ابیض در برسام و اختلاط
عقل و برودت ظاهر با حرقت باطن و کشاده ماندن چشم مجموع دلیل مرگ بود و بسیار بود که نزد مرگ
مرض و وجع ساکن شود و بعضی بی سببی ظاهر در آن بحران بیشتر که طبیعت از حیات نومید گردد و ترک
تصرف کند و آن نیز دلیل مرگ بیشتر و علامات نکس ساکن شدن تب بیشتر بی وقوع بحران و ضعف
و عدم اشتها و غثیان و خبث نفس و فساد هضم و خواب بسیار و تهیج روی و پشت چشم و صبغ بول
و علامات طول مرض استمرار اعراض و کثرت اختلاج و احتلام در ابتدای مرض بود والله اعلم

را که تغییری حادث شود در عادات طبیعی مثل
اما انذار الحوادث چنان بیشتر که کسی
که کسی را که تغییری حادث شود در عادات
اما انذار الحوادث چنان باشد
اما انذار الحوادث چنان باشد

که کسی را که تغیری حادث شود در عادات طبیعی مثل شهوت طعام و جماع و بول و براز و عرق یا در عادات غیر طبیعی
مثل قی و رعاف و سیلان دم بواسیر و طمث منذر مرض بود و خفقان دایم منذر بود بمرگ مفاجاة و کابوس
و دوار بصرع و سکته و اختلاج بسیار بتشنج و خدر شدن اعضا بفالج و اختلاج وجه بلقوه و ثقل و کلال بدن با کثرت
عرق منذر بود بسکته و فالج و حمرة روی و چشم و سیلان دمع و نفرة از روشنی منذر بود بمالیخولیا و سرخی روی
با کمودة و غلظ منذر بود بجذام و تهیج روی و چشم باستسقا و دوام صداع و شقیقه بنزول آب در چشم و انتشار
و ثقل و بند در طرف راست منذر بود بعلل کبد و ثقل کرگاه و خاصره بعلل کلیه و سقوط اشتها و قی و تنفخ و وجع
اطراف و قولنج و حکه مقعد که نه بسبب کرمها خرد بود منذر بود بواسیر و حدوث قوبا بسیار برص و بهق ابیض
منذر بود ببرص و ورم بدن و تشقق بداء الفیل و کثرة زکام و نزله بذات الجنب و ذات الریه و سل و عرق
و بول منتن و حمیات عفنه و حرقت بول بقروح مثانه اما انتقال از علتی بعلتی دیگر چنان بود که اگر در حمیات حاده
صمم حادث شود و بعد از آن اسهال صفراوی دست دهد صمم زایل شود و همچنین رمد باسهال صفراوی زایل گردد و اسهال
صفراوی نیز بصمم زایل شود و استسقا باسهال بلغمی و مانیا و تشنج را طب تحمی و حزن بواسیر و سعال بورم خصیتین و
فراق امتلای العطاس زایل گردد و همچنین داء الثعلب و درد گرده و دیگر اعضا بدوالی و داء الفیل زایل
گردد والله اعلم

فن دوم در طب عملی مشتمل بر پنج مقاله

مقاله اول در حفظ صحت و علاج کلی مشتمل است بر ده فصل

فصل اول در تدبیر حبالی و مولود بدانکه هرگاه که علامات آبستنی ظاهر شود باید که
از فصد و حجامت و قی و اسهال و فزع و اصوات هایله و ریاضت و تعب و بوهای بد احتراز کنند تا چهار ماه
بگذرد و بعد از آن اگر چیزی ازینها بحسب اضطرار واقع شود مضر باشد و چون بماه هفتم رسد همان احترازات مرعی دارند
و سکنجبین و گل انگبین و تلطیف غذا و اسقاط شهوة گل کنند اما مولود باید که در خانه که معتدل باشد ناف
او بالای چهار انگشت قطع کنند و خرقه بروغن بیالایند و بران نهند و مولود را باب و نمک بشویند چنانکه
آب بدهن و بینی او نرسد و اگر بان آب سماق و بشادنه و حلبه و قیظ باشد بهتر باشد و بعد از آن
باب فاتر عذب بشویند و انگشتی عسل در دهن او نهند و در قماط پیچیدن هر عضوی را بجای خود نهند و در رقعه
ببندند و در خانه تاریک پرورش دهند و هر روز برفق او را حرکت کنند و هر چند روز باب فاتر
بشویند رضاع بدانکه شیر مادر بهترین با طفل مناسبت تر است اگر مادر صحیح المزاج بود لیکن
تا چهل روز نگذرد شیر مادر ندهند کسی دیگر شیر دهد تا چهل روز بگذرد و اگر خواهند که دایه بگیرند اختیار
مرضعه بکنند و خوش شکل نیکو خلق که بقوة بود و سال او میان بیست و پنج و سی و پنج بود و معتدل المزاج
و بزرگ پستان و لبنا بیشتر بود و شیر او معتدل القوام باشد و شیر پسر بهتر از شیر دختر است و چون دو گذشته باشد
چهل روز از وضع حمل او گذشته بود و غذاهای لطیف معتدل تناول کند و در باید او پستان را اندک بدوشد
پس در دهن طفل نهند و از حرکت مفرط در ریاضت اجتناب نماید و با او مجامعت نکنند و اگر شیر علت

بود ملطفات تناول کند مثل سکنجبین ساده یا بزوری و بقدر دانخواه و ریاضت معتدل مفید بود و اگر شیر رقیق
بود اغذیه غلیظه مثل هریسه و ثرید تناول کند و اگر شیر بسیار بود چنانکه مودی بفساد شود تقلیل غذا کند و تضمید
پستان بزیره و عدس و سرکه کنند و اگر ادویه حاره عارض او شود شیر بطفل ندهند تا اثر آن عارض زایل شود
شود و مدت رضاع دو سالست چون نزدیک فطام رسد آب بدهند و بتدریج معتاد بطعام گردانند و
شیر برنج و نان در شیر و عسل آغشته می دهند و چون اثر بر آمدن دندانها ظاهر شود روغن بابونه و عسل در لثه
او بمالند و پیه مرغ و مغز خرگوش در گردن و بن دندان او بمالند و اگر انگشت بسیار خاید دهن او را [illegible]
و نمک بشویند و قطعه بیخ نمک بدست او دهند و در وقت سخن گفتن بن دندان او را بمالند و در امراضی که زبان
او را حادث شود معالجه طفل و مرضعه هر دو باید کردن و مرضی که اطفال را بسیار عارض می شود ذکر میکنیم اما
در استطلاق شکم او را بگون [illegible] دو ورق گل و سرکه گرم کرده طلا کنند چنانچه متادی کرده و زرده تخم
مرغ نیم برشت بدهند و [illegible] و اگر متادی شود [illegible] برغاله با آب سرد بدهند و در حبابک
[illegible] از عسل [illegible] استعمال کنند و روغن زیت در شکم [illegible] بن گوش بر روغن
زیت چرب کنند و آب گرم بدهند تا بیاشامد و در کام سر طفل را گرم دارند و اندکی عسل بدهند و
کنند تا قی کند یا که انگشت یا پر مرغ چرب کرده [illegible] بر جای که اذیتی بادر رسد و در سعال صمغ
عربی و کثیرا و دوانه [illegible] با شیر یا روغن بنفشه بدهند و در وجع گوش [illegible] و مغز و در گوش
و روغن [illegible] در گوش او چکانند و اگر از گوش رطوبتی بیرون آید پاره صوف بفتیل و
[illegible] بانی و زعفران آلوده کرده در گوش او نهند و در قی کردن بسیار شراب سیب و اندک پودنه
بدهند و معده بجا [illegible] طلا کنند و در پیچیدن شکم آب گرم بدهند تا بیاشامد و در شکم نیز بریزند و روغن
زیت در شکم بمالند و در قلاع که عبارت از بثرهائی بود که در دهن حادث شود و از آن سرخ و سیاه باشد
[illegible] باید که دهن را بماء العسل بشویند و بنفشه و گل کشنیز بسایند و بر آن افشانند و سماق و گلنار و
پوست انار نیز مفید بود و اگر [illegible] متواتر کند و علامات ورم دماغ یا حوالی آن ظاهر بود علاج او باید
کرد و اگر علامات ورم نباشد بادروج بسایند و در بینی او دمند و اگر از قطع ناف در آن موضع ورم حادث
شود [illegible] در روغن بجوشانند و اندک در حلق او چکانند و در ناف نیز بمالند و اگر دیر بمند مل بهم آید
شود عروق و خون سیاو وشان و انزروت [illegible] بسایند و بر آن افشانند و در اضطراب و بیخوابی
او روغن خشخاش در سر بمالند یا پوست خشخاش با کاهو در آب بجوشانند و در سر بمالند و شراب خشخاش
بدهند تا تلیین کند و در فواق جوز هندی و شکر بدهند و در ورم حلق تلیین کنند بشیاف و در بثور
و شراب بنفشه بدهند و در خوف در خواب بزرگ بگویند و یا عسل بدهند و در ریح الصبیان که عبارت
از [illegible] که شبیه [illegible] و [illegible] کندر و عود الصلیب بسایند و بدهند و در خروج

وزوی تری بیالاید از او اهم بدست کاری توان پاک کردن بدین طریق
که یاد کرده آمد و بسیار باشد که گوشت فزونی پدید آید سخت و رنگ
او تیره و کام نیز آماس گیرد اما بی حلب و گاه افتد که ناسور
و نبات آید لیکن سرطان باشد و فرق میان هر دو آنست که ناسور نرم
باشد و پیش از پس برسام و تره نرمی تولد کنند و باشد که دراز
گردد و بیرون بینی بیرون آید و به هیچ وجه نشاید خشانید و علاج این غدد
بریدن و فصد و فتق از ماده سودا پاک کردن باشد والله اعلم

باب دوم اندر خون آمدن از بینی اسباب خون آمدن
از بینی یا خیانی باشد که خون اندر همه تن غالب شود و بجوشد
و سر رگی گشاده شود یا خون اندر همه شریانها و دماغ گرم شود و صداعی
سخت تولد کند و سر شریانها و رگها و دیگر گشاده گردد و از جمله
از شریانها گشاده شود علاج کمتر پذیرد یا بحران بیماری حاد باشد
و بسیار باشد که بخاری گرم بدماغ بر آید و رگها گرم کند و سر رگی
باریک گشاده شود و قطره قطره بچکد و بایستد و گاه باشد
که زخمی افتد بر سر و رگها لط کند و گشاده شود و علامات خون
رقیق باشد و گرم و سرخ و درفشان و بعضی باشد
که بنوبت می آید و ساکن میگردد و باز معاودت میکند

علاج آنچه آنی که از اسب بسیار ریزی خون باشد باز
نباید داشت پس اگر افراط کند و قوت ضعیف میشود باز باید
داشت نخست فصد باید کرد و رگ باریک باید شکافت و از آن
جانب باید که خون همی آید و خون اندکی بیرون باید کرد چندانکه ماده
از دماغ باز گردد و بدین جانب میل کند و داروها که خون باز دارد
بعضی قابض است و بعضی سرد کننده و داغ کننده و بعضی بخاصیت
باز دارد اما داروهای قابض خون عصارهٔ لحیة التیس است و اقاقیا و
گل سرخ و مازو و عصارهٔ برگ امرود و آیله و مانند آن و داروی
سرد کننده افیون است و کافور و روغن [illegible] و عصارهٔ کوک و
عصارهٔ برگ بید و عصارهٔ شکوفهٔ [illegible] و عصارهٔ برگ لسان الحمل
و داروی موی کرد اسپ است و خاک کندر و گل ارمنی و عصارهٔ
حی العالم و دم الاخوین و داروی [illegible] و داغ کننده قلقطار است و انواع
زاج و داروها که بخاصیت باز دارد سرگین خر است و آب بادروج
و آب پودنه و داروها غلیظ کننده عناب است و عدس
و خشخاش و مانند آن اما داروهای داغ کننده کمتر بکار باید داشت
از بهر آنکه سرخ جراحت بسوزد و داغ کند و خشک ریشه بر آرد
هم باشد که خشک ریشه بیوفتد و جراحت بزرگتر شود و خون همان

معاودت

۳۵

معاودت کند و بیش از آن نخست آید صفت داروی مرکب
که خون باز دارد بگیرند اقاقیا و خاک کندر و قلقطار و سرگین خر
خشک و موی خشک خرگوش یاب کند تا کرباب بادروج
کرباب خرفه بر تیند و فتیله سازند و به بینی اندر کنند اگر شیره تر و آب
خیار و عصارهٔ لسان الحمل هر یک از این ابها با اندکی کافور در چکانند
و عصارهٔ بادروج و عصارهٔ سرگین خر که تازه باشد آزموده است و آب
سرد خوردن و اندر دهان گرفتن و بر سر زدن نخست نافع است صفت
طلا نافع بگیرند آرد جو بریان و برگ خطمی و گل ارمنی و اقاقیا و عصارهٔ
لحیة التیس و گلنار و صندل و اندکی کافور و اندکی افیون همه را بسرکه
بسرشند و بر پیشانی طلا کنند و گچ کشته بسرکه حل کنند و بر سر طلا
کنند علاج صواب است و آنجا که خونی بر باید داشت زودتر از آن
بر باید داشت که قوت ساقط شود و اگر از بینی راست همی آید محجمه
بر جگر نهادن و اگر از چپ می آید بر سپرز نهادن و اطرافش بستن
صواب است تا بدان حد کرده که گاه باشد که خایه باید بست و سر
پوشیدگان را پستان باید بست و اندر آب سرد نشاندن
چندانکه طاقت دارد صواب است اگر مانعی دیگر باشد خون پیری
و لاغری و ضعف قوت و غیر آن و آنجا که خون رقیق باشد آ

غاب و شراب خشخاش و طعام اندر عدس و آب غوره و آب
سماق و بیز تر و خایه مرغ نیم برشت و مغز مرغ خایگی دادن سود دارد
و با کرنب و سماق پخته سخت نافع است و نگاه باید داشت تا اگر
چیزی از زکام فرو آید بمعده فرو نشود و اگر ناگاه فرو شود و معده را رنجه کرد
و نبض ضعیف شود و غشی افتد تدبیر قی باید کرد و اگر از معده فرو گذشته
باشد تدبیر حقنه باید کرد

باب سیم اندر خارش بینی

سبب خارش بینی بخاری باشد گرم و تیز که از جانب سر و دماغ
برآید یا مقدمهٔ زکام باشد یا مقدمه خون آمدن از بینی یا مقدمه آبله
و حصبه و علامتها هر یک اندر جایگاه خویش گفته اند **علاج** اینجا که
سبب خارش برآمدن بخار باشد تن را از آن خلط پاک باید کرد
و دماغ را ببوی صندل و گلاب قوت دادن و سرکه و گلاب
و روغن گل بوییدن و سفوف کشنیز و اطریفل کشنیزی [illegible]
بخار از دماغ باز داشتن و اینجا که علامتها خون ظاهر باشد و گمان
افتد که مقدمه بحران است رگ قیفال بزنند و اینجا که اثر زکام
پدید آید بعلاج زکام و منع آن مشغول باید بود و آنچه مقدمه آبله باشد
علاج آن کردن والله اعلم بالصواب

باب چهارم اندر بسیاری آمدن عطسه

عطسه حرکت دماغ است

بسیاری هوا بیرونی که از راه بینی اندر کشیده شود و این حرکت از جهت
دفع خلط تیز است که بدو رسد و عطسه دماغ را همچون سرفه است
شش را و بسیاری عطسه اندر ابتدا از زکام مادهٔ خام را که از [illegible]
پختن باز دارد از بهر آنکه ماده ساکن باید تا پخته شود و عطسه آنرا بجنباند
و اندر ابتداء تب و بیماریها سر و دماغ محلی کند و قوت ساقط کند
و خداوند رعاف را زیان دارد و خداوند علت ذات الصدر و ذات الریه
را زیان دارد و ماده دیگر اینجا انداز دو اندر افزودن علتهای دماغی که ماده
پخته باشد سود دارد و سرگوسپند کانرا بوقت زادن سود دارد
علاج روغن گل بوییدن و حسوی گرم خامیدن و آب گرم
بر سر ریختن و بالش گرم اندر سر و گردن نهادن و روغن نیم گرم اندر گوشها
چکانیدن و سیب بوییدن و تفکر و مشغولی بمهمات عطسه باز دارد و چشم
و گوش و اطراف مالیدن و عطسه بتکلف باز گردانیدن و دهان
فراخ باز کردن و ترف اندر چیزی نگاه کردن اندر باز داشتن عطسه یاری دهد
و گرده گوسپند با آتش بریان کرده و آبی که از وی بچکد به بینی کودکان
باز کند عطسه ایشان باز دارد

باب پنجم اندر زکام و نزله

مبدا زکام و نزله دماغ است لیکن طبیبان آنرا که بمنفذ بینی فرو آید و
آواز بگرداند زکام گویند و آنرا که بحلق و سینه فرو آید نزله گویند

وقیاس زله با دماغ همچون قیاس علت درب است وسبب ذرب
صعف قوت معده است وناگواریدن طعام تا بدان سبب رطوبتها فزونی اندر
معده بسیار شود وقوت دافعه اثر ابر وی باندازد و اسهال حدی
تولد کند و هرگاه که رطوبت بسیار بجانب دماغ برآید و دماغ از هضم
آن عاجز آید قوت دافعه بحویها افکند و باندامها فرود آید
واز بهر آنکه موضع دماغ بالا همه اندامهاست وحرارت غریزی همیشه
رطوبتها می زاند واز بر انگیختن آن بخار تولد میکند و هر بخاری که از
همه تن بخیزد میل آن بجانب بالا باشد از بهر آنکه سبب حرکت آن
قوت حرارت است ومثال برآمدن وفرود آمدن آن بخارها و رطوبتها
همچون کارگاه گلاب گرفتست و ماده زله بعضی گرم و رقیق باشد و بعضی
سرد و غلیظ واما رقیق تیز و تلخ باشد و بعضی ترش و غلیظ و بعضی شور
باشد و بعضی طعم ناخوش باشد و بعضی هیچ طعم ندارد و هرگاه که زود
پخته نگردد سبب بیماریهای بسیار گردد و بهر اندامی که فرود آید آنجا علتی
گردد اگر بچشم فرود آید بیماریهای چشم باشد واگر بگوش فرود آید سبب بیماری
گوش باشد واگر به بینی آید سبب بیماری بینی باشد واگر بکام فرود آید سبب
بیماری ملازه باشد واگر بحلق وحنجره فرود آید سبب خناق باشد واگر بمعده
فرود آید سبب درد معده وجوع الکلب و ذرب و مانند اینها باشد

واگر بشش فرود آید سبب سرفه وذات الریه وسبب سل باشد
واگر بحجاب فرود آید سبب ذات الجنب و شوصه باشد واگر بروده‌ها
فرو آید سبب سحج وریش روده‌ها و سبب اسهال دماغی باشد
خاصه اگر ماده شور باشد یا تیز و ترش واگر خام و غلیظ باشد سبب
قولنج باشد واگر دافعه دماغ غلیظ و ضعیف باشد اندر مجریها سده باشد ماده
اندر تجویف دماغ بماند اگر بسیار باشد سکته آرد واگر کمتر باشد
صرع آرد و اندر رگهای دماغ بماند واندک باشد صداع وشقیقه آرد
واگر بسیار باشد و بسوزد مالیخولیا آرد واگر بگوهر دماغ یا بغشاء دماغ
اندر بماند سرسام آورد گرم یا سرد وسبات و مانند آن واگر اندر رگهای
سر و دماغ بماند و بخارهای آن را بجنباند دوار و سدر آورد واسباب زکام
دو نوع است زکام درونی است و بیرونی و زکام درونی دو نوع است یکی
سوء المزاج گرم است و بدان سبب ترها فرو آن را بخویشتن
کشد که نتواند گوارید تا بدان سبب فزونیها بسیار اندر دماغ
گرد آید واز وجهی دیگر هر عضوی که در وی نوعی سوء المزاج افتاد
ضعیف اندر وی حادث گردد که بدان سبب آن عضو فزونیها
باز راند بدین دو وجه فزونی بسیار گرد آید و قوه دافعه آن را
دفع کند زکام و نزله تولد کند سبب دوم سوء المزاج سرد است

وبدان سبب هر رطوبتی که انجا رسد غلیظ گردد و اندروی بماند
اگر دافعه ازو دفع کند زکام تولد کند سبب بیرونی هم دو علت
یکی انست که حرارت افتاب و با حرکت گرمابه و اتش رطوبتها را
که اندر دماغ باشد بگشاید و بمنفذ بینی و حلق فرو گشایند و هوا
خانه که هوای بیرونی درو در نیاید و بوی مشک و چند بیدستر
و مانند ان همین کند سبب دوم انست که اندر حرکت یافت
و اندر گرمابه و مانند ان مسام گشاده باشد و رطوبتها بگدازد
و ناگاه سر برهنه کند و هوا سرد برو رسد مسام بسته شود و رطوبتها
گداخته که اندر سر باشد بر بینی و حلق فرود آید فصد بسیار تن را
متحلل و مستعد زکام کند و خداوند دماغ تر را از زکام بیشتر افتد از بهر آنکه
از هضم تر بیاعاج تر باشد و خفتن بروز اندر زمستان زکام آرد از بهر آنکه
بخارها اندر خواب بیشتر آید و خواب روز خواب فزونی باشد
اندر زمستان و بدان سبب تری دماغ آرد و میوهای تر بسیار
خوردن اندر زمستان خاصه خربزه زکام را آغاز کند و روغن
بسیار بکار داشتن و مالیدن اندر زمستان و تابستان زکام
آرد و نیز نزله سرد را بیز آید و هرگاه که تابستان سخت گرم بود
که از پس باد جنوب باد شمال آید نزله بسیار آید نزله بسیار افتد

و هرگاه که تابستان سخت گرم باشد و تیرماه باران بسیار آید اندر زمستان
اندر زمستان انده نزله بسیار افتد از بهر آنکه جنوب دماغ را ممتلی کند
بقراط میگوید اکثر من حصه النوازل لا بصه الطحال یعنی هر که را نزله بسیار افتد
از علت سپرز ایمن باشد جالینوس میگوید از بهر انست که هر گاه یک
اندام ضعیف باشد دیگر اندامها سلامت باشد یعنی ان اندام بزرگ
تر باشد علتها روی بدان اندام آرد و بوعلی سینا میگوید این از بهر انست
که اخلاط خداوند نزله رقیق باشد و اخلاط خداوند طحال غلیظ علاجها
اما علامت زکام گرم انست که چشم و روی سرخ باشد و انچه از بینی فرود آید
گرم باشد و تر و تنک و زرد و بینی و حلق را بسوزاند و دغدغه کند و علامت
زکام سرد انست که سر و روی گران باشد و انچه از بینی فرود آید
سطبر و سپید و کبود فام باشد و اندر هر دو نوع آواز گرفته باشد
و حس بوییدن باطل علاج اصل اندر علاج نزله و زکام انست که ماده
را بپزاند و پختن ماده انست که انچه گرم و رقیق باشد غلیظ تر میشود
تا بحد اعتدال رسد و انچه غلیظ باشد رقیق میشود تا باعتدال باز
آید اما ماده رقیق بخشخاش و عناب و سپستان و شراب بنفشه
توان پخت و انجا که ماده سخت بسیار و سخت گرم باشد زود
فصد باید کرد و اگر بدان بیاری و گرمی نباشد فصد از پس روز

باید کرد تا ماده پخته شده باشد و اندر زکام گرم و سرد بالین بیت
باید داشت و بقفا باز نباید خفت و غدا و نیز زکام گرم را سه روز
جز شکاب و شراب خشخاش نباید داد چنانکه وصف کرده آمد و تا
زکام زایل نشود حیوان نباید خورد بهیچ حال و اگر چه زکام
گرم باشد از هوا خنک و باد شمال پرهیز باید کرد و سر پوشیده
باید داشت و اگر چه تشنه شود آب سرد بسیار نباید خورد و کمتر باید
خفت خاصه بروز از پس طعام و اگر ماده اندک و رقیق باشد
گرمابه اندر اول سود دارد از بهر آنکه بعرق تحلیل پذیرد و اگر بسیار باشد
زیان دارد از بهر آنکه آنچه رقیق باشد تحلیل پذیرد و باقی غلیظ شود
و غلیظ ماند لیکن اندر آخر که ماده پخته شود سود دارد و آنرا که زکام بسیار
افتد اندر حال تندرستی گرمابه و عرق آوردن بخارها که سبب زکام
شود بعرق فرج کند و موی سر ستردن زود زود خاریدن و شانه کردن
همه از جمله اسباب منع زکام است و اگر غدا و نیز زکام اندر میانه زکام
بمسهلی حاجت آید مسهل از بنفشه و پرسیاوشان سپستان و تخم خطمی و بیخ
خطمی و بیخ سوسن و عناب و خیارشنبر و شیرخشت باید داد و اگر ماده
بحلق فرود آید و خواهد که باز دارد غرغره فرمایند باب عدس و آب
انار و تخم خشخاش و پوست خشخاش و حب الاس و اندکی کشنیز خشک

درو پخته و اگر گلنار و گل سرخ در افزایند روا باشد که بحسب حاجت
و حکم مشاهده می باید فرمود و مایحتاجات و شربت و شراب بنفشه
شکر پرورده و شراب زوفا و شراب خشخاش هر یک بوقت حاجت
و بقدر حاجت و باقلی بسرکه تر کرده بر آتش افکنند بخار آن منفعتی کند
و بخار سبوس و سرکه و صندل سپید و سک و گل سرخ و برگ مورد و شکر
طبرزد و موضعش سود دارد و نطول از بابونه و بنفشه و کنگر خود و خشخاش
و برگ مورد و سیب و آبی و بخار آن سود دارد و اما اندر زکام سرد
ارزن گرم کرده و بر سر نهادن چنانکه حرارت بقعر دماغ رسد و طعام
باز گرفتن چندانکه ممکن گردد و بر تشنگی صبر کردن و اگر ماهی شور خورند
تا تشنگی غالب شود بر آن تشنگی صبر باید کردن سود دارد و روز و در ابل
کنند و اگر طبع نرم باید کرد حبی بدهند بدین صفت بگیرند صبر یک درم مصطکی یک درم
رب سوس دو دانگ تخم بادیان دو دانگ مقل دانگی حب کنند
باب کرفس جوشانیده و بخار از سنگ آسیا گرم کرده و بخار طبیخ بابونه
و اکلیل الملک و مرزنگوش سود دارد و شونیز بسرکه تر کرده و بریان کرده
و کوفته بوییدن و انیسون بوییدن و عود و قسط و کندر و لادن و نوره
سوختن سود دارد و اندر شکاب انجیر و میوتا و مویز منقا و بیخ سوسن
و تخم بادیان و پرسیاوشان و زوفا خشک و بیخ سوسن اندر پزند

ومعجون زوفا دهند بدین صفت بگیرند رب سوس زوفا خشک پرسیاوشان از هر یکی ده درم قردمانا بلیل از هر یکی سه درم مقرباد ام بلخ زراوند کرد بدر الاترجه از هر یکی پنج درم همه کوفته و بیخته با کبین بسرشند وشراب بنفشه با کبین سازند وبنفشه پرورده با کبین وماء العسل سود دارد وسر کنگبین ساده سود دارد ودو غد اسپوسات دهند با کبین وکلک بریان کرده وکوفته با کبین سرشته سود دارد وجوی که از گندم سازند نافع وسودمند بود ان شاء الله عز وجل گفتار پنجم اندر احوال دهان وزبان ولب ودندان وبیماریهاء آن وان سه جزو است جزو اول اندر بیماریهاء لب ودندان وگوشت بن دندان ودهان آن نه باب است

باب اول اندر کوفتگی لب

سبب آن سوء المزاج خشک باشد پیوسته می طرقد وپوست باریک از وی می خیزد واگر بان حرارتی باشد وپیوسته میسوزد واز آب وهوا خشک پرهیز باید

علاج بر ناف ومقعد روغن بنفشه چرب باید کرد وخیار ویا درنگ برهم مالیدن وان کفک که بدر آید مالیدن ولعاب اسبغول مالیدن وخوردن سود دارد وبگیرند موم زرد وگل سرخ وموم روغن سازند وبعد اج از زرد ماز وکوفته ونشاسته وکتیرا ابهار را کوفته وبیخته در موم روغن بسرشند وطلا کنند وپوست که زند رلوتی نا [illegible]

جزو دوم اندر احوال زبان وبیماریها وعلامت وعلاج آن سبب نه باب است

باب اول اندر سستی وبهتر ها زبان

باید نیست که سبب سستی زبان ودیگر اندامها رطوبت باشد وان رطوبت یا رقیق ویا خون آمیخته باشد وبر خون غالب باشد **علامتها** اگر رطوبت رقیق باشد ویا خون آمیخته رنگ زبان بر حال خویش باشد وآب دهان بسیار واگر غلیظ باشد زبان سخت گران باشد وزیر زبان سپید واب دهان کمتر وانجاکه رطوبت خاصه باشد اندر زبان بود و [illegible] زایل شود وانجاکه فتر که دماغ باشد نخست بایارج فیقرا وحب [illegible] و [illegible] استفراغ باید کرد وغرغره از جهت رطوبت رقیق به سکنجبین ساده وسکنجبین بزوری وسپیدوا از شیعان وگل سرخ وعلاج اذخر باید کرد واز جهت رطوبت غلیظ از سعتر وحاشا وخردل وموترخ وعاقرقرحا وکندر ونوشادر ونو وپوست بیخ کبر وسرکه عنصل وایکامه [illegible] وری سازند وسلیخه ومرد [illegible] ورحر [illegible] اندر زیر زبان مالیدن وخوردن سودمند باشد ان شاء الله

باب دوم اندر تشنج زبان

تشنج زبان معجون

تشنج اندر اندامها دیگر است وسبب همان وتشنج امتلایی است یا خشکی اما علاج تشنج کلی اندر علاج بیماریها عصبها گفته و گفته یاد کرده ایم وعلاج خاصه زبان است که اگر تشنج امتلایی باشد بر پس کردن [illegible]

محلل بر می نهند چون گز بابونه و حلبه و اکلیل الملک و شبت یمانی و مرزنگوش
خشک سازند و غرغره فرمایند بطبیخ حلبه و انجیر یا روغن بابونه و مانند آن این
روغنها اندر دهان گرفتن و از روغن سداب یا از روغن گوز یا
از روغن زرد آلو در تلخ حلوا سازند حلبه و تخم بادیان و انیسون و از ان حلوا
بخورند و بر بیرون گردن نهند و اگر قشر خشک باشد ضماد از بنفشه و خطمی
و بابونه و پیه بط و موم صافی و روغن بنفشه سازند و شیر و روغن
بنفشه و روغن مغز کدو و روغن بادام می دهند و بدان غرغره میکنند و اندر
دهان می دارند هم کوفته باب سیم اندر اماس زبان
اماسها زبان و غیر زبان خالی نباشد و از انچه ماده ان ما خوش
باشد یا صفرا یا سودا یا بلغم و اماس خونی سرخ باشد و گرم و با ضربان
و صفرایی بدان سرخی نباشد لیکن بزردی گراید و خلنده و سوزنده
باشد و بدان افعی نشود و بلغمی سپید باشد و بزرگ و نرم و گرمی ان
و درد کمتر باشد و سودایی کبود فام باشد و سخت باشد و اگر کسی
را افیون دهند یا سمارغ خورد زبان بیاماسد علاج اما انچه
سبب ان خوردن سمارغ و غیر ان باشد علاج ان اندر باب
زهرها یاد کرده آید و اندر اماس خونی نخست رگ قیفال باید زد و پس
بمطبوخ هلیله و شاه تره استفراغ باید کرد و اندر ابتدا آب دو غو

زبان

آب گشنیز تر و کوک و آب عنب الثعلب و گلاب اندر دهان میدارد
و مضمضه میکند و عدس مقشر و گل سرخ و بیخ سوسن و انار پوست و کنک جو
اندر آب بجوشانند و بدان مضمضه کنند و اگر بچیزی براننده حاجت آید حلبه
و انجیر اندر آب بپزند یا با شیر تازه ما الکبیر بیامیزند و بران مضمضه کنند
و اندر این همه اماسها گرم و سرد سود دارد و اگر اماس سر کند و بالود دل کرد ماء العسل
و گلاب با عسل مضمضه میکند با نبوید و پاک کند پس علاج قلاع کند و اگر اماس
بلغمی باشد نخست ایارج و فوقا یا استفراغ کند و بیخ سوسن و مویز و حلبه و انجیر
بسی بپزند و بپالایند و بدان مضمضه کنند و ماء الاصول دهند و بدان
غرغره کنند و اگر اماس سودایی باشد تن از خلطها سودایی پاک باید کرد
و پیوسته ایکستر تر با آب مانند ان چیزی خشک اندر دهان دارد
تا اماس زیادت نشود و اگر اماس سرطان شود و بزرگ باشد چنانکه دهان
باز ماند چو انکه ازین ببرند تا از ان برهند از دیگر علاجی دیگر نباشد و الله اعلم
بالصواب باب چهارم اندر گرانی زبان و ثقلی که از نخس عضله
اسباب گرانی زبان یا استرخاء عضلها او بوت یا تشنج اماس
یا قلاع یا فضله که در افر سام از دماغ بعضلها زبان فرود آید یا خلطی
اندر تیها محرقه اندر عضله زبان تولد کند سبب تحلیل رطوبت اصلی
و بسیار باشد که عضلها حنجره مسترخی شود یا تشنج کند و بدان تشنج او از

دادن و اغاز کلمها دشوار کرده علاج استرخا و علاج تشنج ممتلی
و تشنج خشک و علاج قرحه و خوره و علاج اماس حلق یاد کرده امدست و علاج
دمله که اندر اثر برسام بعضله زبان فرود آید علاج اماس است
و علاج خشکی که بسبب تحلیل رطوبت اصلی تولد کند اندر اثر تبهاء محرقه علاج
تشنج خشک است و علاج حنجره علاج زبانست الا انکه علاج زبان مضمضه است
و علاج حنجره غرغره و دیگر انکه هر وقت که سخن اغاز خواهد کرد نخست دم باز کشد
و مددی از هوا بستاند تا حنجره را انقوت شود چنانکه باید و الله اعلم بالصواب

باب نهم اندر ضفدع

ضفدع غده سخت باشد
که اندر زیر زبان بدید آید و این علت را این نام از بهر ان نهادند که لون
او آمیخته است از لون زبان و سبزی رگها همچون لون ضفدع و ضفدع را
اندر خراسان وق گویند **علاج** داروها تحلیل کننده می
برنهاد چون نمک و سرکه و نوشادر و زنکار و زاک و اگر بدین زایل
نشود داروها قوی تر از داروها قلاع بر باید نهاد و رگ زیر زبان
زدن و کودکان را سعتر و ناربوت و نمک برکنند و اندر زیر زبان اله
و زاک سوخته و سورنجان سپیده خایه مرغ بیرشت سود دهند یا نخ
والله اعلم بالصواب باب دهم اندر علاج ملازه
ملازه بلغت شهر مست و بتازی اللهاه گویند و بیماری وی اماس باشد

که اندروی

که اندروی بدید آید بسبب نزله که از دماغ بدو فرود آید یا سرخی گرد دور
سر و حنجره و حلق بپشید و ماده ملازه ماده اماس زبان باشد و علاج
همان و علاج همان کنند غرغره و دارو اندر دمیدن و ملازه را اندر آرو
بر داشتن صواب تر و انجا مضمضه وا ایجا داروی قابض یا محلل ممتزجه
تا قابض ماده را از آمدن باز میدارد و محلل از انکه حاصل باشد تحلیل کند
چون سکنگبین با اب گرم آمیخته و چون شراب توت و اب شیر تر
که اندر هر دو هم قوت باز گردانیدن است و هم قوت باز گردانیدن
است و هم قوت تحلیل و انجا که بچیزی حاجت آید کموز و طبیخ سماق
و توت و گلنار و گل سرخ بکار دارند صفت داروی که اندر میشه
بکیرند زرد چوبه برگ سوسن گلنار مازو کزمازو صندل سپید و سماق
عدس مقشر همه کوفته و بیخته اندر انبوبه کنند و اندر دمند و اگر
از چیزی قابض رگی و قردی باشد بهاره و برگ خرفه و بادرنج
و توت غرغره فرمایند و اگر ماده بلغمی باشد داروی که اندر دمند از کوه
و سعتر و عاقرقرحا و فلفل و دارفلفل و سماق و رب سوس و زعفران و
زرد چوبه و هلیله زرد و شب یمانی و مازو و حنا و حضض و قاقله و قصب الذریره
و زرنیخ سرخ و قسط سازند و سرگین سگی که او استخوان خورده
باشند و خطاف سوخته را اندرین باب خاصیتی عظیم است معروف

برگ اگر ازین هر دو با این دارو ها یا مرزنجوش بمالند سخت
سودمند بود و اگر بن ملاذه مسترخی شود و وارتی باشد از اصندل و گلنار
و گل و کافور و قشر انار و توت سرشته بر دارند باز و بکعب دندانها
داکی با مکامه و نزدیک عرعره کنند با نمک آب تلخ و ملاذه کو دکان
بماز و سرکه بر دارند با زور افیر که بیالایند و ریش سرا و طلا کنند و در آن
موضع که تازی با قوج گویند ازبهر انکه اصل ملاذه بدان گوشت پیوسته است
که گرد اگرد اوست از اتازی اللعه گویند و فغان که بر ظاهر قحف
دماغ پوشیده است و مویست بهر گاه که دار و قابض بر پوست سر کنند
پوست ملاذه بدین علاج ها منکشف شود ملاذه بباید برید و اندر بریدن آن
خطری بزرگ اندران احتیاط باید کرد چنانکه اندر کتاب ذخیره یاد کرده
شدست والله احکم و اعلم و قسم نهم اندر احوال زبان و آن

هفت باب است **باب اول در انکه گوهر دندان چیست و ماده آن و کیست**

بعضی طبیبان گفته اند که گوهر دندان استخوانست ازبهر انکه
سخت است و خشک و سکننده و از سودن و تراشیدن حس الم ندارد
و بعضی گفته اند که عصب است ازبهر انکه حس سرد و گرم و حس ضربان و درد دارد
و خارش همی یابد و از ترشی کند شود و این کندی جز از عصب
را باشد و درست انست که گوهر دندان استخوانست و سردی و خشکی

بروی غالب است و شاخها از عصب دماغ بدو پیوسته است
و در هیچ او بر اگنده حس درد و ضربان و حس سرد و گرم بدان یابد و خلاف
دیگر آنست اندر انکه ماده دندان از اصل آفرینش از تخم مادر و پدر است
یکبار بر آید و اگر پاره از ان برود بدل ان باز نیاید چون استخوان و گر
و پی و غشا و هر چه از غذا رویده و اگر لحمی از ان برود باز بروید چون گوشت
و بدین قوم که گفته اند که تخم مادر و پدر است میگویند اگر از غذا رستی یا فی
که دندان که اندر بزرگی بیفتد یا بشکند باز بر آمدی چون مردم که بیمار
لاغر شود باز فربه شود و ان گروه که گفتند که از غذا میروید میگویند
که اگر از تخم مادر و پدر بودی کودک با دندان آمدی و انچه بیفتادی باز نیامدی
و درست انست که ماده دندان در اصل آفرینش از تخم مادر و پدر است
و اندر استخوان فک که دندان از وی بر آمدست اماده نهادست
لیکن با انکه ماده اماده نهادست آفریدگار تبارک و تعالی طفل را
بی دندان آفرید ازبهر انکه غذا او نخست شیر است و او را ازبهر شیر
بدندان حاجت نیست و نیز دهان او که دندان از وی بر آید
در خور دندانهاء او باشد کوچک و ضعیف و نازک و اگر طفل را
باول آفرینش دندان آفریده شدی با در خور او بودی
پس ضعیف بایستی با در خور او آمدی و اگر قوی بودی یا بازنده بودی

پس از روی حکمت اولیتر ان بود که ماده دندانها آمده باشد
تا از پس مدتی که استخوانها بزرگتر ومحکمتر شود از بهر انکه غذا ایند ان
حاجت آید دندان بر آید وسبب افتادن دندان کودکان
انست که دندانها نخستین ضعیف باشد طبیعت بفرمان افرید کار تبارک
وتعالی بر سبیل تسخیر از ان فکند ودیگری قوی تر که قوت وطاقت
کار همه عمر دارد بر آرد دیگر معلوم است که خون طفل هفت ساله شد
استخوانها اندامها او بزرگ شود وجای بیخ دندانها بضرورت فراخ
گردد ودندانها جنبان شود وموافقه وبدیگری قوی تر حاجت آید الحکمة ایزدی
ان اقتضا کرد که ماده آماده باشد تا طبیعت بوقت حاجت خویش دیگر
بر آرد محکمتر باذن الله تعالی واگر بعضی مردمان میگویند که بعضی ان
دراز عمر را دندانها افتاده باز می بر آید عجب نیست لیکن شخصی را ماده
دندانها تمامتر افتد چنانکه ماده انگشتها وچنانکه بعضی را دندان فزونی بر آید
از ابتدای ان غنه گویند وبعضی را از پس بلوغ دندان فرد بر آمدن
ان ماده باشد باب دوم اندر درد دندان اسباب
درد دندان انواع سوء المزاج است با ماده و بی ماده و درد که سبب ان
سوء المزاج با ماده باشد یا بسیاری ماده باشد یا بدی و تیزی و غلیظی
و بادناکی و بسیار باشد که اندر گوهر دندان و بیخ ان کرم تولد کند و نیز

آماس را بسوء الاتصال گویند وسوء المزاج بر خلاف این باشد
ماده اندر قضا عضو باشد یا اندر عروق یا مجاور یا شود ورسیدن
حری یا طبعی یا انتها دم زدن چون دودی وغباری وطعامی
رسیس یا تیز یا عفص وبسیاری که سرفه بسیار کند همه ببر نیز
آید چنانکه اندر سرفها محرقه وحادّه پدید آید و اتش چنان باشد
کاندر جگر متصل یا اندر حجاب یا اندر فرو سوی حجاب آماس
پدید آید معالیق جگر فرو کشیده شود وسبب سستی عصابها
معالیق همه احشا اندر اشتر و معالیق او نیز کشیده شود و
مقعد یا دم زدن سبب کشید که اندر اسیتش بنک سود المی
یافته شود قوة طبیعه از جهة دفع الم واز جهه یکی مقعد زدن بجنبد
سرفه تولد کند اس سرفه باشد خشک ویا باشد دوالم و یا باشد تیز که جگر
گرم باشد و غذا که از وی بیش رود لعاب گرمی بحر او را
بسوزاند و نیز یا لون پدید آید آگر ابتدا. السعال گویند وممکن
باشد که جراحی تولد کند واندر اعمار تولد شراب وخراج سرفه
بی نفث بود و باشد نیز سینه گرم بود و غذا که بوی رسید طبعی بیاشد
اندر وی گرم و تحلیل شود بدین سبب اندر او استسقی تمده ...

آید و سرفه آرد علامتها انواع سوء المزاج ساده و با ماده معلوم شده است و علامات آماس آماس سینه و آماس دیگر احشا معلوم است و علامات تیزاب السعال تب گرم و نبض سریع و درد جانبش از هوا خشک و تربت خشک است علاج اندر سوء المزاج کرم ساده شراب بنفشه و نیلوفر باید داد و دیاقوذا ساده و کشکاب بجنته و کلاب سرد و صندل و کافور و بنفشه و نیلوفر و برگ بید و برانشه که و تر بر سینه نهادن و حب السعال از جمع بادام یا جمع آب و کثیرا و نشاسته و مغز بادام و مغز کدو و تخم خیار سازند و اندر سوء المزاج سرد ساده بنفس قرو گرفتن چند انکه ممکن بود سینه را گرم کنند و لعاب حب از شاد و لعاب تخم کتان با انگبین بر سینه و قوای دهند و بکار دارند و اندر شراب زوفا الخیر پستی و مویز منقا و تخم بادیان و زوفا خشک و برسیاوشان و اندکی ایرسا می ترند و با انگبین بدهند و غذا اسفیوسات و حنوی کنند بعسل و اندر حسو حلبه و زوفا و انجیر می برند و روغن او و روغن جلغوزه و روغن حبه الخضرا و روغن سوسن کنند و اندر سوء المزاج گرم با ماده بنگرند اگر ماده رقیق باشد دیاقوذ ا

حب کتیه دتخم خشخاش کوفته

45

دهند و اندر کشکاب عناب سپستان می پزند و از کثیرا و جلاب و روغن بادام لعوقی سازند بقوام انگبین و بکار دارند و حب السعال از کثیرا و نشاسته و رب السوس سازند بعصاره برگ کوک و برگ خشخاش اندک اندک با شکر میدهند و اگر ماده غلیظ باشد کشکاب با شراب بنفشه دهند و اندر کشکاب بیخ سوس و تخم خطمی و اندکی باقلی پوست کنده می پزند و اگر بیخ درم بنفشه پر و ورده اندر آب باقلی بدهند صواب باشد صفت شرابی که سینه را و طبع را نرم کند بگیرند عناب بیست عدد سپستان چهل عدد مویز دانه بیرون کرده ده درم انجیر فیسی ده عدد بنفشه پنج درم پرسیاوشان پنج درم بیخ سوس مقشر ده درم لسان الثور پنج درم بپزند و بپالایند و ده درم فلوس خیار شنبر و چهل درم روغن بادام بر افکنند این جمله دو شربت باشد و غذا از کشک جو و ماش مقشر و اسفاناخ و روغن بادام سازند و اندر سوء المزاج سرد با ماده بر قانون علاج ضیق النفس میروند و اندر شراب زوفا فراسیون و تخم کرفس زیادت کنند و آنجا که سبب سرفه آماس در سینه باشد علاج آن علاج ذات الریه و شوصه و ذات الجنب باشد و آنجا که سبب نیزات السعال باشد علاج آن و علاج نیزات که

زاندرون حلق باشد برآید کمی است واندر باب چهارم از گفتار ششم یاد کرده
آمده است والله اعلم

باب سیم اندر برآمدن خون بسرفه

برآمدن خون از گلو یا از حنجره وحلقوم باشد یا از شش ورگهاء او ورگهاء سینه
یا از مری معده وجگر واسباب آن یا سرفه صعب باشد یا قی کردن بالحاح
یا زخمی وافتادنی یا از پس خشمی وضجرتی چنانکه دیوانگان ومصروعان را
افتد یا داروی وطعامی تیز خوردن یا بر زمین خشک بسیار خفتن
یا اندر هوا گرم مقام داشتن یا دویدن وحلق آویختن یا طرقیدن رگی از
قوتی بدو رسد یا از شربت خلطی که با خون آمیخته باشد وتیزی آن
رگ بسته وبیرون تراید یا اماس خونی اندر سینه وشش ومعده
وجگر پدید آید وخون تراویدن گیرد یا امتلاء بهم تن از خون ودور
آمدن آن از غذا اندامها واین کسی را افتد که طعامهاء قوی خورد
وریاضت کمتر کند وممکن است که اندامی از کسی جدا کنند وچون
دست وپای ومانند آن بسته شود ونصیب آن اندام از
خون اندر تن بماند وامتلاء خون پدید آید یا باز ایستادن خونی
که استفراغ آن حاجت باشد وچون خون حیض وبواسیر یا بادی
که اندرون رگها تولد کند ورگ را بطرقاند یا سردی وخشکی
یا التهاد مزون غلبه کند وبدان سبب اندر رگ انشقاقی

یا رطوبت غلبه گیرد ورگها اغشیه سست گردد چون از رگها تراویدن گیرد وبقصد
شش اندر آید یا پیوسته فرا رئتی یا التهاد مزون میرسد چون حرارت
آفتاب وآتش وگرمابه **علامتها** آنچه از حنجره ومری باشد چون آب
وبی سرفه وبی تنحنح برآمدن وآنچه از شش باشد بسرفه سخت برآید کم
رنگ ورقیق وبا کفک باشد واگرچه با سرفه سخت برآید یا درد نباشد
وهر چند روزی بیستد وباز برآمدن گیرد وآنچه از رگهاء شش برآید
خونی کمتر وبقوام تر وبسیارتر ورنگین تر باشد وکفک پاک تا
وآنچه از رگهاء سینه برآید خون سیاه وغلیظ واندک باشد واز بی کفک
حالیکه باشد وبسرفه سخت برآید وبا درد باشد درجمله آن تنگی نفس
رگی باشد چون آب وبسیار وبی درد برآید واز آمدن آن از رأس حجی
پدید آید وآنچه از اماس شش برآید علامتها ذات الریه بر آن گواهی
وآنچه از معده برآید یا از جگر وسپرز بقی برآید بی سرفه وبباید دانست
که آنچه از سینه بدان خطر نباشد که نیست که قرحه شش برآید واگر کسی را
از شش خون برآید بیم باشد که ریش گردد واگر برآید وبیستد وباز
برآمدن گیرد علامت آن باشد که ریش گشت واین بار دوم از شش
می برآید علاج طریق بازداشتن خون رگ زدن است وآماده را بسوی
زیر فرو کشیدن ومزاج عضو با اعتدال باز آوردن وداروها باید

دارند اگر از سینه و شش بر آید رگ باسلیق باید زد و اگر از کام و ملازه
و ملازمو و می آید قیفال باید زد و اگر از معده و جگر بر آید اکحل باید
زد و اولیتر آنست که رگ صافن زنند تحت تا ماده از بالا فرود
آید پس باسلیق زنند تا ماده از سینه کمتر شود و اما خون کشیده
و خون تفاریق بیرون کنند تا قوت ساقط شود و اطراف بستن
و مالیدن و نیشتر بر ساق نهادن و صافن و مانص کردن و خفته
کردن تا ماده را فرو کشند و از حرکت بسیار و کاری سخت و بسیار گفتن
و از بلند کردن و از خشم و ضجرت و از شراب و مباشرت و از
و از طعامهای گشاینده چون کرفس و کندنا و خرما و انگبین و جمله شیرینها پرهیز
کردن مزاج عضو را باعتدال باز آرد و غذا اما اگر سعال نباشد از
سماق و غوره و زرشک و نار دانک و حماض برنج و بانچه زره اندر
وی پخته و اگر سرفه و تب باشد غذا اشک جو و ماش مقشر و از کدو تر
و خیار و اسفاناج سازند بمغز بادام و مسکه و پیوسته گل ارمنی اندر دهان
داشتن و اگر تب نباشد بانچه و خایه مرغ نیم برشت جوشانیده و دوغ
یا کارع گاو و بانچه برند و خشکر لعک و گاورس مقشر سازند و گوشت
طیهوج و دراج و کبک موافق بود اما داروها که خون باز دارد دستان
الحمل است تنها یا با گل مختوم یا با قرصها کهربا و آب برگ خرفه با کهربا

سوخته و گل ارمنی و نشاسته و عدسی مقشور بهترین داروی است از
یکدرم تا دو درم اندر آب عصا الراعی یا اندر آب خرفه و لسان الحمل
خون باز دارد و جراحت خشک کند و بر و یابند و آب که او خورد صمغ
عربی و طباشیر و گل ارمنی و نشاسته مقشور عدسی اندر وی می کنند
یک روز می پالایند و از بن آب خورد و برگ لسان الحمل و برگ خطمی
دار و جو بکوبند و بگلاب تر کنند و بر سینه نهند صفت داروی سود دهد
بکنند طباشیر گل سرخ از هر یکی پنج درم بسنتد کهربا مروارید از
هر یکی سه درم گل ارمنی افیون شادنج عدسی از هر یکی پنج درم
افیون و دو درم تخم خشخاش سپید سه درم تخم خرفه پنج درم رب
سوس سه درم اقاقیا عصاره لحیه التیس از هر یکی سه درم
همه بکوبند و بیزند و بیست درم اسبغول ناکوفته با آن بیامیزند
و دو درم کتان الحمل شربت دو درم اندر آب بادیان
یا اندر اطراف زرکوفته و فشرده یا اندر عصاره گل ارمنی تریاندر
گلاب و اگر حرارت سخت قوی نباشد سه درم کندر با این
دارو با بیامیزند و اندر گشکاب میوها قابض می ریزند چون خرنوب
الاملسی و آبی و انبرود و مدید و زعرور و کندش کوهی و بوستانی

واین گندش میوه تر است اندر بعضی از شهرهای خراسان
اورا الج گویند واگر سبب نزله باشد موی سترد یا بخور و سر بباید
ضمادی از بنفسه و سرگین کبوتر بر سر نهادن و بپوست سر خاریدن
و محجمات می شستن واگر سبب تیزی ماده باشد که با خون آمیخته باشد
اندر گشکاب کدو تر و سرطان تازه می باید پخت واگر کدو تر مغط کنند
و گشکاب بدان آب بپزند صواب باشد واگر طرقیدن رگی باشد
سبب حرکت سخت و مانند این رگ باید زد و قانون علاج بجای آورد ن
وضماد از خاک کندر و ماز و و آرد جو و گرد آسیا و گلنار و پوست انار و
برگ مورد و اطراف زر و خرما قسب سازند همه بکوبند و ببیزند چون
عصیده سازند و روغن گل با روغن مورد با وی بیامیزند و بر سینه
نهند واگر سبب طرقیدن رگ سرما سخت بود بگیرند علک سه درم سر
درم تخم کتان یکدرم سنبل سه درم بسد و گل سرخ از هر یکی پنج درم
کهربا پنج درم و نیم جندبیدستر یک درم و نیم اقاقیا سه درم
شربت یکدرم و نیم اندر عصاره گل تر و مانند آن تا اندر تبتید قابض
واگر سبب طرقیدن رگ بادی غلیظ باشد سجربیا و خرمیا و تریاق
بزرگ نارسیده و فلونیا سود دارد واگر سبب گشاده شدن سر رگها باشد

بسبب آغشتگی

بسبب آغشتگی آن رطوبت نخست رطوبت را کم باید کرد و قوانین علاج
خون باز داشتن بجای آوردن و تریاق و متردیطوس و سجزنیا
و فلونیا رومی دادن و ضماد از کندر و زیره بریان کرده و اقاقیا و
عصاره لحیة التیس و جندبیدستر و ملقدسین باید جبت و طعام از
گوشت گنجشک و کبک و تذرو و دراج باید داد واگر سبب بر آمدن خون
زخمی باشد که بر جگر افتد نخست چینی ده درم تلک مغسول پنج درم گل ارمنی پنج
درم شربتی دو درم و باقی علاج از باب علاج جگر باید جست و یک مثقال شادنج
مغسول اندر آب بالو روح یا اندر عصاره لسان الحمل بهترین داروی است و
پنیر مایه خرگوش اندر گلاب یا اندر عصاره گل تر یا اندر عصاره خرفه و عصاره بارنج
سخت نافع است

باب [illegible] اندر ذات الریه

ذات الریه

اماس شش است و اسباب آن یا نزله یا خناق بگشاید و ماده بشش فرود آمد
ما ذات الجنب یا ذات الریه گردد و سبب آنکه ذات الریه و ذات الجنب تواند
گشت تحلحل و نازکی شش است و بیوستگی حرارت او و حرکت سبب جذب ماده باشد
و تحلحل سبب قبول آن و ذات الریه علتی عسر است از بهر آنکه شش عضوی
نازک است و قوام زندگانی در حرکت انبساط و انقباض اوست و این فعلی شریف است
و از بهر نازکی او و از بهر شرف فعل او آفریدگار سبحانه و تعالی جنان ساخت است
که خونی که غذا او خواهد بود نخست اندر دل پخته شود و بتمامی پختگی نزدیک آمده بود.

که بدو رسد یا مونث برانیدن بروی سبک آید تا اندر آن فعل
ضعیفی فتوری و خللی بیوفتد پس عضوی که برانیدن غذای
خویش از وی بر می باید داشت تا ماده علتی که اندر وی افتد دشوار
تر تواند برانید و دشوار دفع توان کرد خاصه ماده ذات الریه
اندر شش و تنها بلغم باشد یا خون از بهر آنکه گوشت وی تا یک
صفو اندر وی باز ماند یا آنکه گاه باشد که ذات الریه از جنس
حمره افتد و بد باشد و علاج کمتر پذیرد از بهر آنکه پس نرم باشد
و بدل تر دیگر باشد و منفعت شربتها خشک بدو کمتر رسد
از بهر آنکه هر عضوی شربت قوی میستاند و شربت از بهر عضوی
تغری و حرارت تا می پذیرد و از بهر ماده که اندر اعضا باشد و گوشت
با وی امیخته میگردد و از قوت خشکی با وی چند اندیماند که تا
حرارت عره برابری کند و خشکی ضماد نیز با آن حرارت برابری
نکند از بهر آنکه قوت خشکی گدازنده تر است لیکن مسام را بربندد
و گدازنده که چیزها گدازنده را باطل کند و بخار گرم را از تحلیل باز دارد
و بباید دانستن که گاه باشد که ذات الریه به تحلیل دفع شود
و گاه باشد که ریم کند و گاه باشد که ریم سپید و هموار باشد
و گاه باشد که همچون دردی تیره باشد و گاه باشد که صلب گردد

وگاه

و گاه باشد که فراخ گردد و گاه باشد که ذات الجنب گردد
و این نادر باشد که درست و اکثر تباه خیزد گردد و گاه باشد
که کاهش دل میل کند و خفقان و غشی پدید آرد و ممکن است
که گاه بنشیند و دماغ میل کند و این نیز نادر باشد و گاه باشد که
اندر شش جدا و بند علت ماده ابتدا گرد اند و حال او همچون
حال مستسقی گردد و گاه باشد که اندر ذات الریه سنگ صلب
تولد کند و بولس از جالینوس حکایت کند که او دیده است که
بیمار سنگها بر آمده است همچون ژاله و گفتند که گوید من دیدم
که سنگی بزرگ بر آمد همچون سنگها که از مثانه بیرون آید و پیش از آنکه
آن سنگ بر آمد بیمار تب ازیل شد و بولس گوید من نیز دیدم
که سنگها خرد و در شب همچون خشک بر آمد بیمار ضعف بود
چهار را نخ بوزن سه قیراط و پس از آن بیمار کمتر شد و علت
بیل باز گشت و بیمار از سل هلاک شد علامتها علامت
کلی ذات الریه راست است بحسب مزاج ماده و سبکی نفس
و گرانی سینه و تمدد باشد از وی کمی و تیتی در درد میان سینه و
دو کتف بیرون میدهد و ضربان اندر زیر کتف یا اندر زیر روه
یا اندر پستان یا اندر هر سه جای و عمده رطوبتی غلیظ

ونرم بزبان پدید می آید وسرخ شدن رخسار ومقدار یکدرم
بررگ علامت خاصه این علت است خاصه اندر تب و رگهای
چشم آهسته تر از رگهای عادی گردد ورگهای چشم اندر پیشتر و
ممتلی نماید بسبب بسیاری بخار ونبض موجی باشد یا عظیم یا متواتر
واگر ذات الریه صلب گردد تنگی نفس زیادت گردد ونبض
خشک ومتواتر و حرارت کمتر واگر مادهٔ رطوبت رقیق باشد
نفس تنگ باشد واب دهان بسیار ورخسار اندر تب
سرخ شود واندر سینه حرارت نباشد واگر علت تحلیل دفع
خواهد شد پس اندک رطوبت نخته بر آید واگر ریم خواهد
کردن لازم باشد واندر معالیق ششش درد و تمدد باشد
واگر ذات الریه ذات الجنب گردد تنگی نفس کمتر شود و پهلو
خنیدن گیرد علاج اگر اماس خون باشد تامل باید
کرد تا اماس اندر کدام جانب است وان چنان باشد که
بنگرند اندر تب رخسار از کدام جانب سرخ میشود وگر اش
همی باید رگ صافن بزند مثلا اگر از جانب راست سرخ میشود
وگر انه از سوی راست می باید از پای راست صافن بزنند
واز پس سه روز از جانب مخالف رگ باسلیق زنند

از ده بحران چهارکانی افتد باشش بحران هفت کانی وپیوستن روزها
بیک دیگر بر دو وجه است یکی پیوستن اتصالی است و دیگر انفصالی
اما اتصال چنان باشد که یک روز در میان دو دور مشترک باشد یعنی یک نیمه
روز از حساب روز نخستین باشد و دیگر نیمه از دور حساب دوم چنانکه اندر
دور چهار کانی روز مشترک که روز چهارم است یک نیمه روز آخر دور
نخستین است و دیگر نیمه آغاز دور دوم باشد آخر آن روز هفتم باشد از
بهر انکه چون روز آخر را آغاز را یاد ورها دور دوم منفصل باشد یعنی پیوستن
آن بدور دوم بروز مشترک نباشد و روز هفتم میان دور دوم و سیم
مشترک نباشد بدین سبب بحران سیم اندر دور چهار کانی روز یازدهم
باشد پیوستن انفصالی برین گونه باشد و پیوستن روز چهارم بدور
سیم اتصالی باشد و روز یازدهم میان هر دو مشترک باشد بدین سبب
بحران اندر چهاردهم افتد از بهر انکه روز چهاردهم روز چهارم باشد
از روز یازدهم واگر پیوستن دور پنجم بدور چهارم انفصالی باشد بحران
اندر هفدهم افتد از بهر انکه هفدهم چهارم باشد از چهاردهم واگر انفصالی
باشد بحران اندر هژدهم افتد واگر پیوستن دور ششم بدور پنجم انفصالی
باشد بحران اندر بیستم افتد از بهر انکه روز چهارم اندر روز هفدهم بیستم
باشد واگر انفصالی باشد بحران اندر بیست ویکم افتد وپیوستن دور هفتم

بدو ششم انفصالی بود و بحران اندر بیست و چهارم افتد و بپیوستن دور هشتم
بدور هفتم اتصالی باشد و بحران اندر بیست و هفتم باشد و دور نهم از بیست و هفتم
تا سی و یکم انفصالی باشد و روز دهم از سی و یکم تا سی و چهارم اتصالی باشد و روز یازدهم
از سی و چهارم تا سی و هفتم اتصالی باشد بدین سبب بحران حقیقی روز هفتم باشد
و بحران دوم روز چهارم و هفتم و سیم بیست و دوم متصل باشد و بحران روز
بیستم کند و روز چهاردهم مشترک باشد میان دور دوم و سیم بدین سبب اندر
هر بیست روز سه دور افتد و روز بحرانی و دوم منفصل و سیم یا دوم متصل است
تا تمامت چهل روز و از چهل تا شصت و تا هشتاد و صد و بیست و باید دانست
که بحران چهارگانی تا روز بیستم قوی باشد پس ضعیف شود لکن از آن بیرون
نشود که از جمله روزها انذار باشد و بحران هفتگانی تا چهل روز قوی باشد
پس ضعیف شود و قوت بحران بیستگانی را باشد تا صد و بیست روز
و پس از صد و بیست روز بحران یا پس از هفت ماه باشد یا پس از هفت
سال یا پس از چهارده سال یا پس از بیست و یک سال و بحران همه بیماریها
حاده اندر روزها طاق باشد و بدین سبب است که بحران تب غب
روز یازدهم بیشتر از آن چشم دارند که روز چهارم و اندر بیشتر بیماریها دو
تنها همچون عدد روزها بحران باشد مثلا هفت دور غب همچون
هفت روز تب محرقه باشد و اندر بیماریهای مزمنه عدد ماه و سال
همچون عدد روزها بیماری حاده باشد مثلا اندر تب ربع هفت ماه

همچون غب باشد و اندر بحران بیماری مزمن تیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه
اندر بحران بیماریها باشد و بباید دانست که حرکت بحرانها بر حرکت و گردش
ماه قسمت کنند از بهر آنکه هر کاری که زود متغیر شود به حرکت ماه منسوب کنند
و نیز ماه را اثر کلی است اندر دلالت بر کارها که به حرکت ستارگان دیگر منسوب است
از بهر آنکه ماه بدین عالم تر نزدیک نزدیکتر است از دیگر ستارگان و اثرها
حرکت ماه چنانست که هرگاه که ماه از نقطه اجتماع چهل و پنج درجه دور شود
یا نود درجه یا صد و هشتاد درجه اثری پدید آید اما چهل و پنج درجه نیمه تربیع
از بهر آنکه جمله فلک سیصد و شصت درجه قسمت کرده اند و چهل و پنج درجه
هشت یک فلک باشد و نود درجه تربیع تمام باشد از بهر آنکه نود درجه
تربیع باشد و صد و هشتاد درجه مقابل باشد از بهر آنکه نیمه فلک باشد و
برابر نقطه اجتماع باشد و نیمه تربیع روز چهارم باشد اثر آن سخت قوی نباشد
و تربیع روز هفتم باشد و اثر آن قوی باشد و تربیع و نیمه تربیع روز یازدهم
باشد و اثر آن ضعیف تر از اثر روز هفتم باشد و مقابله روز چهاردهم باشد
و اثر آن قوی تر از هفتم باشد و حال ضد آن گردد که بوده باشد و روز
هفدهم از موضع مقابله چهل و پنج درجه دور شده باشد و شکل دوری او
از نقطه مقابله نیمه تربیع باشد و از نقطه اجتماع تربیع و نیمه تربیع باشد و روز بیستم
تربیع باشد و از نقطه اجتماع تربیع و نیمه تربیع باشد و روز بیست و یکم از نقطه مقابله
نود درجه دور شده باشد و شکل دوری او از هر دو نقطه تربیع تمام باشد

وروز بیست وچهارم از نقطه اعتدال مقابله صد وسی وپنج درجه دور شده
باشد وشکل دوری از نقطه اجتماع بر تیمه تربیع باشد گفتند هر چهار روز
که ماه بدین جایها رسد وآن شکلها برده می آید اندر کارها که بحرکت ماه
منسوبست اثری وتغیری پدید می آید وگفتند اگر ماه اندر این روزها بدین
جایها رسد وبستاره سعد پیوندد وبجای نیک باشد اثرها که پدید آید خوب
باشد واگر بستاره نحس پیوسته باشد یا بجایگاهی نیک نباشد اثرها که پدید
آید بد باشد واز بهر آنکه بیماری حادّه ازجمله کارهاست که زود دیگر گردد گفتند
که هرگاه که ماه از آن نقطه که در ابتدا بیماری بوده باشد بدین درجات تیمه
تربیع ودرجات تربیع ودرجات مقابله دور می شود باندازه آن تغیری
اندر بیمار پدید آید اگر بیماری سخت گرم باشد بحران اندر تیمه تربیع کند واگر
آهسته تر باشد اندر تربیع کند یا اندر مقابله واین بروجهی دیگر یاد کرده
اند گفته اند گردش ماه اندر فلک بروج اندر بیست وهفت روز وسیکی روز
تمام شود یعنی بدین مدت بدان نقطه باز رسد که روی حرکت کرده باشد
وچون ایام اجتماع از این مدت بیفکنند بیست وشش روز ونیم بماند وایام
اجتماع دو روز ونیم وسیکی روزیست وماه اندر این ایام اندر نور
آفتاب ناپدید شود واگر مدت بیست وشش روز ونیم را که ماه پدید باشد
وبیست ونه روز وسیکی روزی را که مدت گردش ماهست اندر فلک
بروج بهفت هفته قسمت کنند هفته مدت گردش ماه اندر فلک بروج دراز

تر از هفته روزگار پیدا بودن ماه باشد وچون روزگار پیدا بودن ماه بچهار هفته
قسمت کنند هر هفته شش روز ونیم وهشت یک روزی باشد وسه هفته بیست
روز باشد کم یک هشت یک بدین سبب گفتند که بحران بروز بیستم اولیتر
از آن باشد که بروز بیست ویکم واندر بیماری مزمن بحران بقیاس با گردش
زحل وبحران آفتاب بیش ماه همچون چهارده روز باشد وبحران زحلی چهارده
سال همچون چهارده روز باشد از بهر آنکه آفتاب صد وهشتاد درجه که نیمه فلکست
بیش ماه رود وزحل بچهارده سال دماه بچهارده روز وقیاس بحرانها جار
کاتی با گردش آفتاب وزحل هم بر این مثال که یاد کرده آمدست لکن عدد
ماه وسال آنچه بحرانها همچون عدد دوران بحران باشد ومیان طبیبان اندر
روزها بحرانی با چهارده روز هیچ خلاف نیست لکن از پس چهارده خلاف
کرده اند بقراط میگوید روز هفدهم روز بحرانست وانذار کننده است بحران
روز بیستم وارکاغانیس ودیگران می گویند روز هیژدهم روز بحرانست وانذار
کننده است بحران بیست ویکم از بهر آنکه روزها بحران هفت گانه هفته
تمام شمرده است وهمچنین روز بیست وهشتم را بر روز بیست وهفتم فضل
نهادست وسی ودوم بر سی ویکم وسی وپنجم را بر سی وچهارم وچهل ودوم
بر چهلم وگروهی دیگر چهل وپنجم را وچهل وهشتم را ازجمله روزها بحران شمرده
اند بقراط آنچه بتجربه یافته است اندر مقالت نخستین از اپیدیمیا یاد کرده

است و روز هفدهم را با روز بیستم قیاس کرده است و روز بیستم را با روز
بیست و یکم و بیست و چهارم را با بیست و پنجم و بیست و هفتم را با بیست و هشتم
و سی و یکم را با سی و دوم و سی و چهارم را با سی و پنجم و چهلم را با چهل و دوم و این همه
روزها را با یک دیگر قیاس کرده است و تجربه که دیده است و قیاس که کرده است
حکایت کرده است این حکایتها اندر ذخیرهٔ خوارزمشاهی یاد کرده آمد
و بباید دانست که بسیار باشد که عکس اندر روز بحران افتد و کتابها پارهٔ
که عکس باز آمده باشد اندر روزها بحران باشد و روز بحران زایل شود و هم
دوری از دورها بیماری حاده باشد که حادث می شود و لکن بسبب [illegible] دوری
بیک دیگر بیماری دراز باشد و طبیبان آزموده اند غلط افتد و پندارد که بیمار
مزمن است

باب چهارم اندر بحران هر بیماری که چه وقت باشد

مدت بیماری گرم هفت روز باشد و روز هفتم بحران کند و آنچه اندک
گرمی بیاشد مدت آن چهارده روز باشد و بحران روز چهاردهم زایل
شود و آنچه آهسته تر باشد مدت آن بیست روز باشد و بحران روز
چهاردهم زایل شود و آنچه آهسته تر باشد مدت آن روز باشد یا چهل
روز بحرانها بدان ترتیب افتد که اندر باب گذشته یاد کرده آمد
و هر گاه که نوبتهای تب محرقه اندر روزها سخت گرمتر شود بدید باشد و باشد
که روز بیستم بحران بد کند و روز چهارم [illegible] بحد [illegible] حالی از حالی

دوا خوردن اختلاج است [illegible]

بدید آید چون عرق سرد و غیر آن و بحران سرسام گرم بیشتر اندر یازدهم باشد از
بهر آنکه پس از روز سیم و چهارم قوی گردد و بحران بهفت روز کند و بحران
بیماری تابستانی مزمن اندر زمستان باشد و بحران بیماری زمستانی مزمن اندر
تابستان و بحران تبهای غب محرقه با عرق باشد یا برعاف و بحران تب ربع
و تب ربع یا بعرق باشد یا با سهال و آماس جگر اندر جانب مقعر باشد
بحران با عرق کند یا با سهال و اگر اندر جانب محدب باشد با عرق باشد
یا با درار بول و بحران بیماریهای سر بیشتر بمخاط باشد یا بدمعه یا برعاف و بحران
بیماریهای سینه بنفث باشد و بسیار باشد که یک بیماری دو گونه بحران کند
چنانکه تب محرقه گاه باشد که بحران برعاف آغاز کند پس بعرق باز گردد
و عرق بسیار کند و باشد بیشتر که بیماری هم بعرق بحران کند و هم بقی و باشد که
هم رعاف کند و هم قی و بسیار باشد که نشان بحران بدید آید و بحران باز
گردد یا باز پس افتد و باشد که بسبب یاد کردن بحران نزدیکی مرگ باشد
یا عرق بحران و بقراط اندر آید تعالی گوید ان الاعراض التی یکون
فی وقت البحران اذا ظهرت ثم لم یکن بحران ربما دلت علی الموت
و ربما دلت علی ان البحران عسر والله اعلم

باب پنجم اندر علامات بحران

بحران حالی باشد از آنکه ماده بر بالا میل کند و دفع آن برعاف باشد
یا بقی یا بدمعه و مخاط و باشد [illegible] یا سوی زیر میل کند و دفع آن با سهال

باشد یا ادرار بول یا بطلت یا بظاهر پوست میل کند و دفع آن ببرق باشد یا
و بثرات دیگر یا اثری که بر پوست پدید آید چون بهق و برص و [illegible]
یا بعضوی میل کند و آماس و قوابی کند و شک نیست اندر آنکه بعضی بحرانها
نیک باشد و بعضی بد و هر نوعی را علامتهاست اما علامت میل کردن
ماده بسوی بالا آنست که ناگاه صداعی و گرانی در سر پدید آید و سر گشتن
و طنین و دوار و صدغها ممتلی گردد و خیالها گوناگون پیش چشم آید و
گوش باکاه گرشود و نفس تنگ شود و سر پهلوها و عضلها و شکم ببالا برکشیده
شود بی دردی اگر با این نشانها لب زیرین اختلاج کند و لعاب روان
گردد و غثی پدید آید و معده درد کند و دل بطپد و نبض سست و فرده باشد
و ما وقتی پدید آمدن نشان آن باشد که بحران بقی خواهد بود خاصه اگر بیمار
صفراوی باشد و اگر بیمار پیش چشم خیالها سرخ بیند و روی و چشم و بینی سرخ
گردد و اشک آمدن گیرد و نبض بلند و سریع و موجی باشد و رگها بر ضربان
کند و بینی خاریدن گیرد علامت رعاف باشد خاصه اگر بیماری دموی باشد
و عمر کم از سی سال باشد و گاه باشد که ماده صفراوی نیز رعاف کند و علامت
آن خیالها زرد باشد اما آنچه علامت رعافست خاصه سرخی روی است و خیالها
سرخ و خارش بینی و دمعه و آنچه علامت قی است خاصه تنگی نفس است و
برکشیدن سر پهلوها و اختلاج لب فرو سوی [illegible] وقت بیمار روز بحران

بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انت تعلم سری وعلانیتی فاقبل معذرتی وتعلم حاجتی فاعطنی سؤلی وتعلم ما فی نفسی فاغفر ذنوبی [illegible]

و خشکی پوست هم از علامتها رعافست اگر دیگر نشانها نبود نشان سلامت بود و
اگر نه علامت مرگست و علامتها میل ماده بطریق اسهال گرانی است زیر ناف
و قراقر و نفخ و هیچ عرق نکند و نبض صغیر و قوی باشد و بول سپید و رقیق باشد و عادت
بیمار چنان باشد که بیشتر وقتها طبع او نرم باشد اگر دیگر نشانها باشد نشان سلامت
بود و این همه آن علامت بود که بحران باسهال خواهد بودن و علامتها میل
ماده بطریق بول گرانی اندر مثانه و سوزش سر قضیب و طبع خشک و عرق ناکردن
و بول غلیظ تر شدن این جمله علامت آنست که بحران بطریق بول اندر مثانه
بهتر باشد و علامتها میل ماده بطریق حیض آنست که هیچ نشان از نشانها بحران
دیگر ظاهر نباشد و اندر پشت و رحم گرانی پدید آید خاصه اگر روزگار عادت
نزدیک باشد و علامت گشادن رگهای مقعده آنست که اندران موضع گرانی
پدید آید و پشت و کمرگاه درد کند و نبض عظیم و قوی باشد و عادت بیمار آن بود
که کمرگاه درد کند و نبض عظیم و قوی باشد و عادت بیمار آن باشد که گاه گاه
این رگها گشاده شود و هیچ نشان دیگر از نشانها بحران ظاهر نباشد و علامت
میل ماده بجانب پوست و بحران عرق آنست که بول کمتر باشد و طبع خشک
و ظاهر تن سرخ شود و گرم و نبض موجی نرم و گرم باشد و اندام بخار دیدن
و ماننده آن و حرارت تب روز بحران قوی تر باشد و ابتدا انقباض کند
و بخاری گرم از پوست او بر میخیزد و درکین شدن بول نیز علامت عرق باشد

باشد یا ادرار بول یا بطبت یا بظاهر پوست میل کند و دفع آن بعرق باشد یا
بتجربت و بثرات دیگر یا اثری که بر پوست پدید آید چون بهق و برص و بریحات
یا بیوضوی میل کند و آماس و قراحی کند و شک نیست اندر آنکه بعضی بحرانها
نیک باشد و بعضی بد و هر نوعی را علامتهاست اما علامت میل کردن
ماده بسوی بالا آنست که ناگاه صداعی و گرانی در سر پدید آید و سر گشتن
و طنین و دوار و صدغها ممتلی گردد و خیالها گوناگون پیش چشم آید و
گوش ناگاه کر شود و نفس تنگ شود و سر پهلوها و عضلها و شکم ببالا برکشیده
شود و بی دردی اگر با این نشانها لب زیرین اختلاج کند و [illegible]
گیرد و غشی پدید آید و معده درد کند و دل بطپد و نبض سست و فسرده باشد
و ما وقتی پدید آمدن نشان آن باشد که بحران بقی خواهد بود خاصه اگر بیمار
صفرایی باشد و اگر بار پیش چشم خیالها سرخ بیند و روی و چشم و بینی سرخ
گردد و اشک آمدن گیرد و نبض بلند و سریع و موجی باشد و رگهای سر [illegible]
کند و بینی خاریدن گیرد علامت رعاف باشد خاصه اگر بیماری دموی باشد
و عمر کم از سی سال باشد و گاه باشد که ماده صفرایی نیز رعاف کند و علامت
آن خیالها زرد باشد اما آنچه علامت رعاف است خاصه سرخی روی است و خیالها
سرخ و خارش بینی و دمعه و آنچه علامت قی است خاصه تنگی نفس است و
برکشیدن سر پهلوها و اختلاج لب فرو سو [illegible] یا با قی بیمار روز بحران

وخشکی پوست هم از علامتهای رعافست اگر دیگر نشانها بود نشان سلامت بود و
اگر نه علامت مرگست و علامتهای میل ماده بطریق اسهال گرانی است زیر ناف
و قراقر و نفخ و هیچ عرق نکند و نبض صغیر و قوی باشد و بول سپید و رقیق باشد و عادت
بیمار چنان باشد که بیشتر وقتها طبع او نرم باشد اگر دیگر نشانها باشد نشان سلامت
بود این همه آن علامت بود که بحران باسهال خواهد بودن و علامتهای میل
ماده بطریق بول گرانی اندر مثانه و سوزش سر قضیب و طبع خشک و عرق ناکردن
و بول غلیظ تر شدن این جمله علامت آنست که بحران بطریق بول اندر زنان
بهتر باشد و علامتهای میل ماده بطریق حیض آنست که هیچ نشان از نشانها بحرانها
دیگر ظاهر نباشد و اندر پشت و رحم گرانی پدید آید خاصه اگر روزگار عادت
نزدیک باشد و علامت گشادن رگهای مقعده آنست که اندران موضع گرانی
پدید آید و پشت و کمرگاه درد کند و نبض عظیم و قوی باشد و عادت بیمار آن بود
که کمرگاه درد کند و نبض عظیم و قوی باشد و عادت بیمار آن باشد که گاه گاه
این رگها گشاده شود و هیچ نشان دیگر از نشانها بحران ظاهر نباشد و علامت
میل ماده بجانب پوست و بحران عرق آنست که بول کمتر باشد و طبع خشک
و ظاهر تنه سرخ شود و گرم و نبض موجی نرم و گرمابه و آبدان بخواب دیدن
و مانند آن و حرارت تب روز بحران قوی تر باشد و ابتدا [illegible] کند
و بخاری گرم از پوست او بر میخیزد و تیره شدن بول نیز علامت عرق باشد

اللهم انت تعلم سری و علانیتی فاقبل معذرتی و تعلم حاجتی فاعطنی سؤلی و تعلم ما فی نفسی فاغفر لی ذنوبی [illegible]

ازبهر انکه رکیکین شدن بول نشان میل ماده باشد بجانب رکها و هرکاه که ماده
بجانب رکها میل کند استفراغ یا بعرق باشد یا بادرار بول و علامتها بحران
انتقال آنست که تب قوی باشد و هیچ استفراغی نباشد و اندر بول اثر نضج
نباشد و اندر همه اندامها یا اندر یک عضو المی باشد لازم لکن قوت قوی باشد
و از علامتها به جز خامی و نضج نا پذیرفتن ماده چیزی دیگر نباشد اما علامت
انکه انتقال بکدام عضو خواهد کرد آنست کاندر عضوی حرارت و الم زیادت
از اعضا دیگر باشد و بوقتها دیگر عادت بوده باشد الم‌ها و اما سببها
یا بیش از آن عضو آفتی افتاده باشد که بدان سبب از دیگر اعضا ضعیف‌تر شده
باشد و آماس و خراج انتقالی بیشتر اندر بیماریها سرد و اندر فصل خریف و زمستان
و اندر سالها کهولت افتد از بهر انکه ماده بیماری سرد تحلیل و نضج بلکتر پذیرد
و فصل زمستان و خراج آن طبیعت را از نضج و تحلیل باز دارد و اندر سالها
کهولت نیز قوت ضعیف‌تر باشد نه نضج تمام تواند بود و نه دفع تمام این
اسباب هرکاه که طبیعت قوتی باید دفع ماده جز بر طریق انتقال ممکن نشود
و کاه باشد که علامت بحران انتقالی پدید آید و بر اثر آن استفراغی افتد
خاصه بادرار بول و ماده بدان استفراغ پاک شود و انتقال باطل کردد
و هر عضوی کاندر بیماری عرق بیشتر کند انتقال بدان عضو کوش باید
داشت و اگر اندر وقت زیادت تب بول بسیار آید نشان آن بحم

که اندر نیمه زیرین دردی تولد کند و اگر بیماری بکرمی میل دارد و هیچ بحران
نکند و از بیست روز اندر کذرد و ناکاه عضوی را المی پدید آید علامت آن
باشد کاندر روزی از روزها بحران اندر آن عضو خراجی پدید آید و علامتها
انکه بیماری خاص به بیماری دیگر خواهد شد آنست که بیماری حاده نزدیک
انحطاط قوی‌تر باشد یا عارضی دیگر زیادت شود خاصه اندر علاج و
تدبیر خطایی رود و دلیل آن باشد که بیماری دیگر حادث شود و علامت
انکه بیماری اندر بحرانست صداع است و کرمی سر و بی‌قراری بیمار و کشش
از دست بدست و برجستن و در هر کسی و چیزی آویختن و سبات و اختلاط
عقل و غشیت و کند شدن خواستها و تنگی نفس و سرخی روی و چشم و
علامتها بحران نیک نضج است و آمدن بحران اندر روز نیک از روزها
بحران و اندازه کردن روزی متناسب آن روز و استفراغ از ماده بیمار
باندازه نه تقصیر و نه افراط و بدان طریق که لایق آن بیماری باشد چنانکه
اندر تب محرقه رعاف و اندر غب عرق و باقی و نبض چنانکه باید بکر
نشان صعوبت بحران پدید آید و نبض قوی‌تر و با نظام می‌شود پس اندر همه
احوال اعتماد بر قوت باید کرد و علامتها بحران بد نیز خلاف علامتها
بحران نیک باشد خاصه اگر پیش از نضج و پیش از وقت انتها و بر ابتدا
روز بحران نیک پدید آید از بهر انکه آن بسبب حرکت آن بحران بسیاری و تری

ماده است وبی طاقتی وعجز طبیعت والله اعلم

گفتار شانزدهم در تدبیر حفظ الصحة شانزده بابست

باب اول اندر ...

بباید دانست کاسباب تن درستی وبیماری شش نوعست وطبیبان آنرا الاسباب الستة گویند وآن هوا است وحرکت وسکون وخواب وبیداری وطعام وشراب واستفراغ واحتقان واعراض نفسانی اندر تن تدبیر نگاه داشتن تن درستی این سببها واجب است ازبهرانکه این شش سبب کارها که هرگاه که چنان باشد که باید وچندانکه باید وانگاه که باید سبب تن درستی باشد وهرگاه که برخلاف این باشد سبب بیماری گردد وازاین سببها هیچ بمردم نزدیکتر وبا او ملازم تر در تن او بدان محتاج تر از هوا نیست از بهرانکه قوام همه تن بسه قوتست طبیعی وحیوانی ونفسانی واین قوتها کار خویش بمیانجی روح تواند کرد وماده ومرکب روح هواست که حیوان آنرا تنفس می شناسد وبدین سبب است کر همه چیزها که بیرون تن حیوانست هواست که باندرون او رسیده ترست واگرچه هوا گرم وترست آن هوا که نزدیک ماست بقیاس با قراح روح وحرارت غریزی سرد است واین هوا که بدم زدن حیوان بحرارت غریزی رسد با روح بیامیزد وگرم شود وازحرارت روح دود ناک شود واگر بدم زدن دیگر از روح جدا شود قراح روح از اعتدال بگردد وآن روح وهوا اندر او گشتست

بسوزد وهرگاه که بدم زدن دیگر هوا دود ناک از روح جدا کرده وهوا تازه اندر آید وهوا تازه بروح رسد ازاینجا معلوم شد که هوا امددی ومرکبی نافع است بدلیل برانکه هوا که نزدیک ماست بقیاس با قراح روح سرد است آنست که هرگاه که اندر گرما سخت هوا را احتیاج ... هوا انبا ... ازبهرانکه این هوا که مماس پوست ماست وساکن است اندر مدت سکون از پوست ما حرارتی یافت وکیفیت آن محون کیفیت پوست گشته وحس لمس از کیفیت چیزی که مانند او باشد خبر ندهد وهرگه که هوا را احتیاج افتد آن هوا که مماس پوست ماست دور شود وهوا تازه مماس گردد پوست از کیفیت هوا تازه خبر یابد وبباید دانست که این هوا که نزدیک ماست هوا محض نیست لکن با بخارها ودودها وغیر آن آمیخته است وازهرچیزی اثری بپذیرد وهمچنین اندر فصلی از فصلها سال از طبع خویش ... باشد وهرگاه که فصلها سال از طبع خویش بگردد سبب بیماریها گردد وبهترین هواها هوایی باشد که از بخار دریا ودیگر آبها وازبخار مرغزارها وبیشها ودرختان بدجوب ایجر وکوزه ... وازبخار بالیزها که دروی کرنب وباقلی وسیر وجز باشد وازبوی آهک وکلخن وازعفونتها دور باشد واندر میان درختان انبوه ودیوارهای بلند نباشد وگذر او از جانب شمال گشاده باشد واندر تابستان بخار غبارناک واندر زمستان نرم ناک نباشد وهرگاه تن معتدل باشد وهوا گرم تن را لاغر کند وروی زرد کند وتشنگی آرد ودل را گرم کند وقوتها ضعیف کند واندر رطوبتها فروغ عفونت پدید آرد ومردم سرد قراح را ...

سود دارد و همه ضداوندان بیماری سرد سخت موافق و سازکار بود و رطوبتها
را تحلیل کند و مسام بگشاید و هوا سرد اندر بیشترین حالها مر تن درست را موافق
بود و ماده‌ها را غلیظ کند و فرو آرامانند بدین سبب آماسها و قرحها کمتر افتند
لکن زکام و نزله بسیار افتد و مسام بسته شود و سینه درشت گردد و هوا
تر مردم لاغر را سود دارد و پوست را نرم کند و هوا خشک ضد این باشد
و هوا غلیظ هوایی باشد که اندروی بسیار کان خورد و اندر شبها پدید نباشد
و دم زدن دروی ناخوش بود و هوا تر و مناک زیان کارتر از هوا غلیظ
باشد و هوا خانه گران تر از هوا صحرا باشد و هرگاه که هوا بد شده باشد
و مرگ بسیار گردد و هرگاه که وبا پدید آید سوختن عود و عنبر و کندر و مصطکی
و صندل و سعد و لادن و قسط و چوب سرو و چوب گز و بادام تلخ سود دارد
و اصلاح هوا بود و سرکه اندر خانه [illegible] خانه پراکندن سود دارد خاصه
اگر اندکی زر دروی حل کند [illegible]

اما اندر فصل بهار ماده‌ها که اندر زمستان در تن گرد آمده باشد و فسرده
پیش از آنکه بحرارت تابستان گداخته شود و منبسط گردد کم باید کرد از دو وجه
یکی آنکه طعام کمتر و لطیف‌تر خورند و معده را از طعام لطیف پر کنند و پیش
از طعام اندکی ریاضت کنند و از طعامهای گرم چون ... و تماج
و گو... بسیار و از شراب و از طعامهای تلخ و شور و تیز پرهیز کنند دوم آنکه استفراغ

کنند تا ماده کمتر گردد و اولیتر استفراغی اندر فصل بهار استفراغ خون باشد
و اندر فصل تابستان ریاضت طعام و شراب و جماع کمتر باید کرد و آسودگی
باید گزید و شربت و غذا آن باید که میل بخنکی و تری باشد و کسانی که قی توانند
کرد قی باید کرد چند بار و مسهل قوی نشاید خورد و اگر ضرورت بود آب
میوه‌ها و جلاب و شراب بنفشه و شراب گل و خیار شنبر و سفوف بنفشه
کفایت بود صفت آن بگیرند بنفشه خشک منقی درم یا ده درم و
بکوبند و بپزند و با هم چندان شکر سوده بیامیزند و با آب سرد بخورند
و فصل تابستان برابر او خداوند مزاج سرد را و بیماریها سرد را سود دارد
و اندر فصل خزان گوشت صید و گوشت قدید و از جماع و از هر چه خشکی
فزاید دور باید داشت ... بهار امتلا تا باید حقنت و جایگاه
خنک نشاید حقنت و اندر گرمای نیم روز و خنکی بامداد خود را نگاه باید
داشت و اندر آب سرد نشاید نشست و اندر آن فصل استفراغی باید
کرد یا داروی مسهل یا اخلاطی که از میوه خریفی تولد کرده باشد و جمع
شده پاک شود و قی نباید کرد و شراب کهن را فروح باید کرد و اندر
فصل زمستان طبع زمستانه دارد غذاها باندازه و ریاضت تمام علی الجمله
غذا اندر زمستان اسپیدها باید و قلیه خشک و کباب و مانند ... بادار حسیر

وکرو یا دیگر آن و شراب صرف باید خورد و هر که اندر زمستان بیمار شود زود تدبیر
استفراغ باید کرد از بهر آنکه ما سبب قوی نشود اندر سرما زمستان ما دتها گرد
نکنند و استفراغ اندر زمستان با سهال صواب تر که بقی والله اعلم

باب پنجم اندر تدبیر شهر و خانه و مسکن

هر مسکنی که فراخته تر هوا آن خشک تر
و نسیم آن خوشتر و دم زدن در هوا آن آسان تر و هر مسکنی که نشیب تر هوا آن
گرمتر و گرفته تر و بخارها آن بدتر و دم زدن در وی ناخوشتر و هر مسکنی که بیک جانب
آن کوه باشد و از دیگر جانب دریا هوا آن تر باشد و بادها بسیار آید
و اگر زمین آن صلب باشد و خشک و کوه آن سنگ مضرت کمتر باشد و اگر کوه
گل باشد و زمین سست تری آن زیان کارتر و اگر فراخ و ولایت گرم باشد عفونتها
و بیماریها عفونتی بسیار افتد خاصه اگر مسکن اندر نشیب باشد و اگر بالین جانبها جانب
شمال بسته باشد و دریا از جانب جنوب باشد وبا و بیماری اندر آن شهر بسیار
باشد و مسکنی که در میان شوره و معدن گوگرد و نفط و مانند آن بود هوا از اعتدال
دور بود و مسکنها بیابان خشک باشد و هوا آن درشت و مسکن بدریا تر
و مسکن کوهی خاصه اگر کوه مقابل مشرق باشد هوا آن درست باشد و مردم با قوت
و دراز عمر و درشت سخن باشند و مسکن که زمین از گل باکیزه باشد و کوه و دریا
از وی دور باشد هوا آن خوش و معتدل باشد و مسکن که در میان آبها باشد
و در میان بیشه باشد بد باشد خاصه که حشرات آبی و غیر آن تولد کنند و مسکن

که بر

که بر ساحل دریا باشد هوا آن درست تر باشد از بهر آنکه دریا عفونت بپذیرد
و اگر بنیاد شهر بد افتاده باشد و کسی خواهد که خانه و مسکن بر بنیاد نیک کند تواند کرد
و این چنان باشد که خانه بلند برآرد و غرفها سازد و همه جاها را روی سوی مشرق
کند و گذر شمال در وی کند و چنان سازد که شعاع آفتاب اندر بیشتری جاها درآید
و سقف خانه بلند و دریچها که در وی باشد فراخ سازد تا نیک آید

باب ششم اندر تدبیر جامه پوشیدن

هر جامه که مردم پوشند نخست جامه از تن گرم
شود پس وی را گرم کند و جامه گرم جامه را گویند که مردم را گرمی بسیار تر از آن
دهد که از تن وی بپذیرد چون جامه پشمین و پوستین و این از بهر آنست که جامه
از تن مردم بپذیرد و بخاری گرم است که از تن او برآید و اندر میان درشتی و لیفها
پشمین و اندر میان پوستین ما تر باشد و اندر وی جمع گردد و از وی زود جدا نشود
و چنانکه هوا سرد اندر تحلیل و مسام آن راه اندر آمدن بخار تن مردم همچنان
بر وی راه بیرون شدن نیابد بدین سبب آن گرمی که بیابد نگاه دارد و جمع
کند و فزون از آنکه یافته باشد باز دهد و هم بدین سبب است که قبا و صدره تنگ
مردم را زود گرم کند و هوا خشک تر اندر میان تن مردم و میان قبا راه نیابد
و جامه خشک جامه را گویند که گرمی کم از آن باز دهد که پذیرفته باشد و این جامه تنک
متخلخل و مسام او گشاده و بخار تن مردم بدان مسام بیرون شود و اندر وی باز نماند
و جمع نشود بدین سبب گرمی بیش از آن بپذیرد که باز دهد چون جامه کتان و توزی

وماننده آن وجامه پنبه میان این وآن باشد وابریشم از کتان گرم تر است واز
پنبه خشک تر اما گرم تر از بهر آنست که حیوانیست واز جمله اجزاء اوست چون گوشت
وپوست وغیر آن وخشک تر از پنبه از بهر آنست که املس است وتر بیرون آرد
چنانکه پنبه دارد وجامه نرم آنچه ... وبر دارد تن را گرم کند جامه زمستان باشد
وآنچه تن را دیگر دو صقال کار دارد وجامه تابستان باشد وجامه درشت تن
را درست کند ولاغر وپوست را سخت کند وجامه نرم ضد این باشد وسمور وروباه
ومرغی پشت را نرم کند وپوست بره بیز گرم است وگرمی سنجاب کمتر از گرمی
بره وروباه است وقاقم وسنجاب نیک دیگر نزدیکست واحواصل گرم تر
از همه دوست دهر سه جامه بهار وخزانست [illegible]

غذا نیک چیزی باشد که وروی هیچ معنی دارو نباشد چنانکه اندر تره ومیوه
باشد وهرچه ازین نوع باشد وروی معنی داروست اثر اغذا ادوای گویند
آن اجر بر سبیل علاج نباید خورد از بهر انکه هرچه گرمست خون را بسوزد وصفرا
زیادت کند وهرچه گرم نیست غلیظ است تری وبلغم آرد لکن غذا نیک
نان پاکیزه است از گندم آفت نارسیده وگوشت گوسپند بچه تن درست
وآسوده وشیر بها که در خور مزاج هر شخصی باشد وبهتر ماننده تر میوه بغدا
انگورست وانجیر که تمام رسیده باشد وهرگاه که غذا نیک اندر تن فلا بدبه
آید زود دستفراغ باید کرد وبطریقی که عادت دارند یا بطریقی که آسان تر

برآید وهرگاه که غذاها داروی چیزی خورده شود بر عقب آن چیزی ضد آن باید
خورد تا مضرت آن باز دارد مثلا اگر خیار وکدو وکوک وماننده آن خورده شود
واز مضرت آن ترسند مقداری سیر وکندنا ونعنع با آن در عقب آن بخورند
واگر سیر وپیاز وکندنا وماننده آن خورده شود چون کدو وکوک وخیار بر عقب آن
بخورند واگر طعامی غلیظ خورده شود که از آن سده تولد کند چون هریسه وپاچه ونان
فطیر وحلوا نشاسته بر ضد آن چیزی سده گشاینده ولطیف کننده با آن بکار
برند چون انگاره وترب بسرکه وکبر بسرکه وپیاز بسرکه وجند رجبنه وخردل خوش کرده
ودیگر روز سکنگبین خورند وطعام اندک خورند واگر با چیزی تیز وشور خورده شود در
عقب آن چیزی تر وتفه خورند چون خیار وکدو وماننده آن وتفه چیزی را گویند
که طعمی قوی ندارد واندر زمستان یخنی وبوارد وماننده آن نباید خورد واندر تابستان
بوارد بیشتر باید خورد وهرگاه که شهوت براستی پدید آید اندر طعام خوردن
تاخیر باید کرد وچنان باید دست از طعام بدارند هنوز شهوت می باشد وپس از انکه
طعام خورده باشد طعامی دیگر خوردن ومعده گران کردن سخت بد باشد واگر
روزی معده گران کرده شود روز دیگر بسیار نباید خفت وریاضت بسیار
کردن با آهستگی پس از انکه از خواب برخیزند واندکی گوارش موافق مزاج
باندکی ... خوردن واندر خوردنها ترتیب نگاه باید کرد وهرچه
نازکتر ولطیف تر وزود آشامیدنی نخست باید خورد مثلا شوربا سابه آشامیدنی

بس ترید خوردن بس گوشت و از پس ریاضت و چیزها بارک چون شیر و ماهی تازه و
مانند آن نشاید خورد از بهر آنکه معده گرم شده باشد و چیز بازک زود اندر معده گرم
تباه شود و اخلاط را تباه کند و کسی که غذاها بد گوارنده می شود بر آن اعتماد
نشاید کرد از بهر آنکه بروزگار اخلاط بد تولد کند و بسیار گردد و آن بیماریها تولد
کند و بسیار غذاهاست کاندران نوعی مضرت است و گروهی با آن خو کرده
باشند آن گروه را آن غذا به از آن غذا بهتر باشد کاندران هیچ مضرت نباشد
و با آن خو کرده باشد و بسیار کسان باشند که غذا اگرچه نیک باشد ایشان را
زیان دارد آن کسها را از این غذا پرهیز باید کرد چند گونه طعام مخالف خوردن
اندر یک نوبت سخت بد باشد و مدت دراز اندر یک نوبت بودن بد
باشد از بهر آنکه آنچه در اول نوبت خورند هضم پذیرد و آنچه در آخر نوبت خورند
از آن دور افتد و هضم ناهموار گردد و بهترین نوبتها طعام خوردن اندر دو روز
سه بار طعام خورند یک روز بامداد و شبانگاه و روز دیگر نماز پیشین و هر که اندر
یک روز دو بار خوردن عادت دارد اگر یکبار باز آید ضعیف شود و هر که
یکبار عادت دارد اگر دو بار خورد کسلانی و ضعف و امتلا پدید آید
و خداوند معده گرم را صواب آن باشد که بامداد چند لقمه نان با شراب
غوره که با شراب انار که با شراب لیمو و مانند آن بخورد پس بر ریاضت
و حرکت مشغول شود و طعام باید که پراکنده و اندک خورد و هر گاه که گرسنه

کرده

گردد و صفرا را بحیلت پذیری ساکن کرده نباشد صفرا اندر معده او بسیار گردد
و طعام را که بخورد تباه کند و هر گاه که حس آن بیابد که طعام تباه شد زود معده
و روده‌ها از آن پاک باید کرد و طبع را نرم کردن بشراب آلو و شراب تمر هندی و اگر
نتواند کیموس آب گرم و سکنجبین قی باید کرد یا بحیلت صفرا را ساکن کردن بشراب
انار و شراب غوره و غیر آن پس طعام خوردن و هر که از پس طعام بخواهد خفتن
لختی بیاید رفت یا آهستگی تا طعام از فم معده فرو رود پس بخسپد و هر که اندر درستی
هر گاه که طعام خوردن او گرم شود و پیر اجزاء آن طعام که کفایت او بود دیگبار نشاید
خورد بتفاریق باید خورد و هر که ریاضت کمتر کند قوت هاضمه او ضعیف باشد
و مردم پیر همچنین باشد طعام کمتر و لطیف‌تر باید خورد و گوشتها قوی نشاید خورد
بگوشت مرغ و مرقه قناعت باید کرد خداوند صفرا را غذا سرد و تر باید خورد
چون کشک جو و قلیه خیار و قلیه کدو و ماش مقشر با کدو و کوک و آبها ترش که غوره
و آلو و زرشک و دوغ پالوده سازند و مانند آن و غذاها خداوند سودا باید که
میل به تری دارد و اندک مایه گرم باشد چون رشته و اسفیدباها و شوربا
گوشت فربه و مرغ فربه و خایه مرغ نیم برشت و هر دو مرطوب را غذا گرم
لطیف کننده باید خورد چون نخوداب و اسفیدباها بگوشت کبک و کبک
و تذرو و آهو و بط فربه و توابل و دارچینی و کرویا و زیره و سعتر و مرطوب را
خاصه قلیه خشک از گوشت مرغ باید ساخت که سپیدی از وی جدا کرده

باشد و بروغن کوز بریان کرده یا بروغن زیت یا بروغن مغز زردالو و غذا
لطیف سبک چون گوشت جوجهٔ مرغ خانگی و گوشت دراج و طیهوج و مانند
آن تن درستی بهتر نگاه دارد و از آن فضول کمتر خیزد و غذاها لطیف قوت بیشتر
دهد و هر که غذا لطیف از بهر قوت خورد در گرسنگی راستی باید خورد و باندازه
باید خورد که قوت معده آن را هضم کند تمام تا همه قوت گردد و فضول تولد نکند
و لونها بسیار اندک یک نوبت بسیار نباید خورد از بهر آنکه قوت معده اندر
هضم الوان بسیار عاجز شود و متحیر باشد و هضم آن تمام و هموار نیاید و بیشتر فضول
کند بر یک لون اختصار باید کرد و بدان قناعت نمود و غذا خشک چون
گاورس و عدس و گوشت نمکسود شهوت طعام ببرد و معده را ضعیف و گرانی و
کسلانی آورد و غذاها سردستی و گرانی کند ترشیها اعراض پیری پدید آرد و غذا
شور و تیز خشم را زیان دارد و بسیار غذاهاست که اندر یک روز یک نوبت
دو بهم نشاید خورد چون دوغ با غوره یا و هیچ دو از پس انار ترش و از پس
آلو و شفتالو و زردالو نشاید خورد گرم با چیزی که از سرکه سازند نشاید خورد
کبوتر بچه و سیر و انار و خردل از این هیچ با یک دیگر نشاید خورد گوشت نمکسود
بره و شیر نشاید خاصه سیر و جغرات و ماهی تازه و انجیر اندر یک مجلس و اندر یک
روز نشاید خورد سیر و باذنجان نشاید خورد انگبین و خربزه از پس یکدیگر نشاید
خورد بسیار خوردن بی تکلف و سرکشتن آرد سیر و شراب اندر یکدیگر خوردن

نقرس آرد از پس فصد و حجامت چیزی شور خوردن گروهی آرد سرکه اندر
چیزی که مس دار زیر و روی باشد نشاید داشت و روغن و شیر اندر ظرف
مس و روی نشاید داشت ماهی تازه و شیر و خایه مرغ و بیشتر [illegible] نشاید
خورد باقلی و جغرات [illegible] نشاید خورد

باب [illegible] اندر تدبیر آب

آب سرد و تر است و باشد که بسبب نزدیکی با آتش یا بسبب گرمی هوا گرمی
عارضی پذیرد و به آنکه با وی چیزی بیامیزد یا طبع او بگردد و هرگز آب خشکی نپذیرد
مگر آن وقت که بفسرد اما فعل خاصه آب تری کردن است و اگر آبی باشد
که گرمی یا خشکی از وی پدید آید آب باران تابستانی بر خلاف باران زمستانی
باشد و باران بهاری میان این و آن باشد و آب باران اگرچه سخت نیک
باشد زود عفن گردد از بهر آنکه لطیف تر است و لطیف زود اثر پذیرد
و اگر بپزند دیر عفن گردد و آن که از آب یک قطره شود و برف که بر زمین
پاک افتد فرقی نیست میان آنکه در آب افکند یا آب را از بیرون بدان
سرد کنند آب سرد عصبها را زیان دارد و بدین سبب خداوند اوجاع
مفاصل را و کسانی را که اندر عضو عصبانی علتی و عارضی دارند چون معده
و مثانه زیان دارد و خداوند تبها و بیماریهای سرد و تر را و خداوند نقرس بلغمی را
و خداوند رعشه و استسقا و فالج را [illegible] باشد آب دریا و آب شور
مردم را لاغر کند خداوند ریشها و دملها را سود دارد و آب خوش رنگ

در افکنند و بپزند تا چند روز در آفتاب نهند بجای آب دریا باشد و آب شور خوردن
خون را تباه کند و خارش آرد و نخست اسهال آرد پس طبع را خشک کند و آب
تلخ همیشه اسهال آرد و از آب تیره سده و سنگ کرده و مثانه تولد کند آب گرم
طعام را بر سر معده آرد و تشنه فرونشاند آب سرد با اعتدال همه تن درستان را
سود دارد معده گرم را همچون گوارش بود و دل گرم را ایمنی بود و بخارها
را از دماغ باز دارد لکن انجامی باید که ماده پخته شود زیان دارد و آب گرم نیش
کشتن آرد و اگر سخت گرم باشد بادها بشکند و قولنج را سود دارد و تشنگی را
باطل کند و معده را بشوید و خداوند نزله و مالیخولیا و خداوند درد چشم را سود دارد
و ادرار کند و حیض فرود آرد آب چاه و کاریز ایستاده خاصه آنکه در میان درختان
باشد بد باشد و آب جوی و چاه بهم بباید آمیخت و آب ایستاده خاصه آنکه
در میان درختان و میان نی بود سخت بد بود و سپرز را بزرگ کند و همه
را زیان دارد و باشد که استسقا آورد کند و خصلتها بسیار دارد
و آنها را اصلاح توان آورد و تدبیرها بسیار و آسان تر و بهتر آنست که آنرا
با خاک پاکیزه بیامیزند خاصه خاک شهر خویش و بنشانند و بنشانند کمترین تدبیر
آنست که بپزند و بنشانند و اگر همچون گلاب چکانند سخت نیک باشد
و آب غلیظ با شراب بباید خورد یا با سیر و آب شور با سرکه و سکنجبین و اگر چیزی
قابض چون [illegible] و حب الآس و مانند آن در وی افکنند یک شبانروز در [illegible]

آن باز دارد و آب زاک با شراب خورند یا با چیزی که طبع را نرم کند و آب تلخ
با چیزی چرب یا شیرین خورند و آب تیره با سیر خورند و تریاق همه آبها مخالف
پیاز است خاصه بسرکه پرورده و با آب ایستاده هیچ چیز گرم نشاید خورد
چیزها خشک باید خورد و آنجا که آب اندک بود و در روزگار گرم آب را با سرکه
بیامیزند و نان در وی زنند تا آب کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب نشاید خورد
و اگر کسی را صبر نباشد اندکی آب سرد بباید مزید و هرچه سردتر تشنگی زود
نشاند و صبر کردن بر تشنگی مرطوب و مبرود را سود دارد و محرور را زیان
دارد و آب خوردن ناشتا صبر نباشد و از پس ریاضت و گرمابه سخت
زیان دارد و جگر و گرده را سرد کند و بیم باشد که استسقا تولد کند و اگر کسی را
از آب خوردن ناشتا صبر نباشد آب با شراب ممزوج کند اندر زمستان گرم
کرده باید و اندر تابستان سرد باید و آب خوردن شب که از خواب بیدار شوند
زیان دارد خاصه اگر تشنگی بسببی نباشد لکن محرور را و مخمور را باشد که زیان
ندارد و از پس طعام گرم آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد آب زمانی
در دهان گیرند پس فرو برند و اگر تشنگی در وقتی غلبه کند صبر باید کردن
و بخفتن از بهر آنکه طبیعت اندر خواب آن ماده را که تشنگی می آرد بتراشد
و تحلیل کند و اگر بر تشنگی در وقتی آب خورده شود تشنگی زیادت گردد از
بهر آنکه ماده مدد یابد و قوی تر شود و هم بادیان و آب بادیان تر تشنگی را زایل کند

در افکنند و نیز نه باچند روز در آفتاب نهند بجای آب دریا باشد و آب شور خوردن
خون را تباه کند و خارش آرد و نخست اسهال آرد پس طبع را خشک کند و آب
تلخ همیشه اسهال آرد و از آب تیره سده و سنگ گرده و مثانه تولد کند آب گرم
طعام را بر سر معده آرد و تشنه نشاند و سستی تنها آب سرد باعتدال همه تن را
سود دارد و معده گرم را همچون گوارش بود و دل گرم را آسایش دهد و اخشک بود و بخارها
را از دماغ باز دارد لکن انجا می باید که ماده پخته شود زیان دارد و آب گرم منتش
کشتن آرد و اگر سخت گرم باشد یا دها بشکند و قولنج را سود دارد و تشنگی و دوی[ه]
باطل کند و معده را بشوید و صداع و تندرله و مالیخولیا و صداع و درد چشم را سود دارد
و ادرار کند و حیض فرود آرد آب چاه و کاریز ایستاده خاصه آنکه در میان درختان
باشد بد باشد و آب جوی و چاه بهم بباید آمیخت و آب ایستاده خاصه آنکه
در میان درختان و میان نی بود سخت بد بود و سپرز را بزرگ کند و همه
احشا را زیان دارد و باشد که استسقا آرد کند و خصلتها پدید آرد دارد
و آنها بباید را اصلاح توان آورد و تدبیرها بسیار و آسان تر و بهتر آنست که آنرا
با خاک پاکیزه بیامیزند خاصه خاک نهر خویش بجنبانند و بنشانند کمترین تدبیر
آنست که بیزند و بنشانند و اگر همچون گلاب بجکانند سخت نیک باشد
و آب غلیظ با شراب بباید خورد که با سیر و آب شور با سرکه و سکنگبین و اگر چیزی
قابض چون قوقو و حب الآس و مانند آن در وی افکنند نیک شیار در مقرّ

آن باز دارد و آب زاک با شراب خورند یا با چیزی که طبع را نرم کند و آب تلخ
با چیزی چوب یا شیرین خورند و آب تیره با سیر خورند و تریاق همه آبها مخالف
پیاز است خاصه سرکه پرورده و با آب ایستاده هیچ چیز گرم نشاید خورد و
چیزها خشک باید خورد و آنجا که آب اندک بود و روزگار گرم آب را با سرکه
بیامیزند و نان در وی زنند تا آب کمتر حاجت آید و بر سر طعام آب نشاید خورد
و اگر کسی را صبر نباشد اندکی آب سرد بباید خورد و هرچه سردتر تشنگی زود
تر نشاند و صبر کردن بر تشنگی مرطوب و مبرود را سود دارد و محرور را زیان
دارد و آب خوردن تا شتاصبر نباشد و از پس ریاضت و گرمابه سخت
زیان دارد و جگر و گرده را سرد کند و بیم باشد که استسقا تولد کند و اگر کسی را
از آب خوردن ناشتا صبر نباشد آب با شراب ممزوج کند اندر زمستان گرم
کرده باید و اندر تابستان سرد باید و آب خوردن شب که از خواب بیدار شوند
زیان دارد خاصه اگر تشنگی را سببی نباشد لکن محرور را و مخمور را باشد که زیان
ندارد و از پس طعام گرم آب سرد زیان دارد و اگر چاره نباشد آب زمانی
در دهان گیرند پس فرو برند و اگر تشنگی دروغین غلبه کند صبر باید کردن
و بخفتن از بهر آنکه طبیعت اندر خواب آن ماده را که تشنگی می آرد بتراشد
و تحلیل کند و اگر بر تشنگی دروغین آب خورده شود تشنگی زیادت گردد از
بهر آنکه ماده مدد یابد و قوی تر شود و هم با دیان و آب بادیان تر تشنگی را زایل کند

باب پنجم اندر تدبیر شراب

اگرچه اندر دین اسلام شراب حرامست

از بهر آنکه در ملتها دیگر مباح بوده است و طبیبان سود و زیان آن اندر کتب آورده اند و بعضی مردمان از اهل اسلام لذت و منفعت آن مطلبند از اینجا که طریق طب است شرط آنست که منفعت و مضرت آن یاد کرده شود اما منافع شراب آنست که مزاج و حرارت آن مناسب حرارت غریزی است و بدین سبب است که حرارت غریزی بیفزاید و طعام را نیک بگوارد و خلطهای خام را بپزاند و بگدازد بعضی را باسهال و بعضی بادرار بول و بعضی بعرق و بعضی بقی دفع کند و از بهر اینست که هر که شراب خوردن عادت دارد هرگاه که دست از آن کوتاه کند هضم ... حرارت غریزی و قوتهای اندامها همه ضعیف شود و خلطها که باسهال و یا ادرار و بعرق و بقی دفع شدی اندر تن بماند و بسیار گردد و بدان سبب بیماریها گوناگون تولد کند اما منافع دیگر آنست که روی و رنگ را برافروزاند و قوت روح و قوت اندامها را مدد کند و رگها را از اخلاط بد بشوید و شهوت کلی بر دو قولنج و سده بگشاید و رگها را فراخ کند و غذا بهمه تن برساند و بدین خصلت ناقه را سود دارد و فربه کند و خواب خوش آرد و مضرت زهرها باز دارد چون شوکران و مانند آن و گزدم زده را شراب قوی گرم کرده آرام دهد لکن این منفعتها آن باشد که بوقت و اندازه بکار برند و هرگاه که از اندازه بگذرد همه مضرت گردد از بهر آنکه منفعت بزرگ اندر شراب آنست که حرارت غریزی را مدد کند و هرگاه

که بسیار خورده آید حرارت ضعیف گردد از بهر آنکه شراب حرارت غریزی را غذا است و غذا پذیرنده است هرگاه که غذا افزون تر شود قوت هاضمه و غاذیه از تصرف کردن اندر آن عاجز آیند و چون این دو قوت عاجز آیند ناچار غذا پذیرنده غذا نیابد و ضعیف شود و حال حرارت غریزی با شراب بسیار همچون حال آتش اندک بود که هیزم بسیار بر وی نهد چنانکه آتش اندک از فروزانیدن هیزم عاجز آید حرارت غریزی همچنان از هضم شراب بسیار عاجز آید و ضعیف گردد و بدین سبب است که هرگاه که افراط کند بیم باشد که مفاجا اندر میان شراب خوردن یا اندر خواب مستی هلاک شود از بهر آنکه شراب با خون بیامیزد و رگها همه تن و اندامها ممتلی گردد و هوا که مدد روح است اندر رگها و منفذها نشد و منفذهای دل راه نیابد در حال مفاجا فرو میرد و مضرتها دیگر وسواس است و مالیخولیا و ... غفلت و کند فهمی و رای ناصواب و خیرگی چشم و تباه شدن حاستها و اندر خواب ترسیدن و بیداری بی سببی و سکته و صرع و رعشه و فالج و نقرس و سرسام و خناق و دیوانگی و تبهای محرقه و بهریان و استسقا و جگر تولد این علتها اندر کتاب ذخیره یاد کرده آمده است و بباید دانست که بعضی مردمان باشند که هرگاه که قدحهای بزرگ خورند دیر مست شوند و اگر قدحها کوچک خورند زود مست شوند از بهر آنکه معده و جگر ایشان گرم نباشد و از قدح بزرگ بخار بر نتوانند انگیخت و چون بخار بدماغ بر نشود دیر مست شوند و از قدح کوچک بخار

زود تر تواند انگیخت بدین سبب دماغ زودتر از بخار شراب ممتلی گردد و زود
مست شوند و بباید دانست که محرور را شراب سپید و رقیق موافق تر باشد
و اگر شراب قوی را اندر کوزه کوفته بگدازند رقیق شود خاصه اگر ممزوج کند و
شراب زرد قوی تر باشد و هرچه قوی تر و رنگین تر پیران و مرطوبان را شاید
و شراب سیاه غذا بیش دهد لکن حرارت آن کمتر از شراب زرد باشد خاصه
شرابی که رنگ آتش دارد و شراب که طعم و بوی آن ضعیف باشد محرور را
شاید لکن از معده دیر بیرون شود و شراب ریحانی یعنی لطیف و خوش بوی
و خوش طعم خداوند خفقان و غشی را شاید و شراب ناخوش بوی دماغ را
زیان دارد و اخلاط بد فزاید شراب شیرین فربه کند و آواز صافی کند لکن دیر
گوارد و از وی سده تولد کند و جگر و سپرز را زیان دارد و شراب تلخ زود گوارد
و سده بگشاید و خلط خام بلغمی را لطیف کند شراب زرد [illegible] برگها بگذرد
و بدماغ رسد و زود مست کند و ادرار بول بیشتر کند شراب غلیظ برخلاف
این باشد و از شراب خام ناجوشیده مستی و هشیاری زودتر باشد و نشاط
زیادت کند و خون صافی کند لکن از مداومت آن دهان ناخوش گردد و
دماغ را تری فزاید شراب جوشیده آنچه تلخ باشد گوارنده باشد و هشیاری
دیر باشد و خمار قوی و نشاط آن همچون نشاط خام باشد و آنچه شیرین بود
اندر مثانه سنگ و ریگ پدید آرد و باشد که سده افکند و یا استسقا ادا کند

و شراب مویزی را حرارت و رطوبت کمتر از شراب انگوری باشد و غذا اکثر
دهد و نفع کند و کسانی را که مزاج ایشان خشک و سرد باشد شاید و برا ایشا
هم بدین سبب نشاید و از انواع شرابها که گرنج و کاورس و غیر آن کنند فعل
و منفعت آن شراب را نباشد چرا که دماغ ممتلی کند و شراب کهن حکم آن
حکم داروست و شراب تمام نارسیده جگر را زیان دارد و باشد که اسهال
کبدی آرد و محرور را شراب بر غذاها موافق مزاج باید خورد چون غوره یا
و ریواج و مانند آن و نقل انار و لیمو و ترشی ترنج باید خورد و آن را که شراب
صداع آرد نقل آبی و انار باید کرد و اندر میان هر دو سه شرابی اندک آب
سرد خوردن با قوت و شراب از دماغ باز دارد و آن را که معده گرم و ضعیف
باشد حب الآس و آبی ترش باید خورد و اگر معده سرد باشد نقل کونی و سعد
و نقل و پوست ترنج باید کرد و آن را که شراب غثیان و قی آرد نقل زیره و
نمک باید کرد و پوست پسته که بر ظاهر سفال باشد و شراب خوردن ناشتا
دماغ و عصبها را زیان دارد و تشنج آرد و خرد زایل کند مستی متواتر مزاج
جگر و دماغ را تباه کند و بیماری عصبها آرد و بیم سکته و مرگ مفاجا باشد
و کودک نارسیده را شراب سخت زیان دارد و حرارت ضعیف کند و تحلیل
ناقص کند کسی که خواهد که مستی زود هشیار شود سرکه با آب بیامیزد
مقدار دو سه پیاله بخورد و دوغ ترش و طرف کواخه خورد و کافور

وصندل بوید و روغن گل و سرکه بر سر او می نهد و کسی را که خواهد که مست شود
یا واحتی را اما غیر آن علاج کنند بذر البنج و قشر البیروح اندر آب بپزند تا آب
سرخ شود و آن آب با شراب بیامیزند و بدو دهند و اسپ اندر شراب فرغار کنند
و عود خام و آن شراب بپالایند و بدو دهند زود مست شود والله اعلم باب
هشتم اندر تدبیر خواب و بیداری بهترین وقت خواب
آن وقت باشد که طعام از قعر معده گذشته باشد و در قعر معده افتاده و قوت
هاضمه اندر آن تصرف تمام کرده و معده خالی خفتن حرارت غریزی را ضعیف
کند و تن را لاغر کند و خواب روز بیماری رطوبتی و نزله آرد خاصه رنگ روی
تباه کند و تن را سست کند و کسلانی آرد و سقوط شهوت آرد زیان کار
ترین خداوند مزاج سرد را خفتن است و کسی را که بروز خفتن عادت دارد
بتدریج از آن عادت باید گشت و خواب روز بجای خواب شب نیستد
و هنگام خفتن نخست بر پهلو راست باید خفت یک زمان پس بپهلو
چپ باز گشتن و شکم را گرم باید داشت و چیزی چون سمور و مانند آن
بر شکم باید پوشید و اگر بر شکم خسبد حرارت جمع شود و غذا اسک هضم شود و
پشت باز خفتن زیان دارد از بهر آنکه فضلهاء دماغ که منفذهای آن سوی
سوی پیش است چون بینی و کام و بدین منفذها باید که فرود آید سبب باز خفتن
پشت سوی پس میل کند و سینه و عصبها فرود آید نزله و سل و درد

عصبها و فالج و درد پشت تولد کند و همچنین کابوس و صرع و سکته و بی خوابی
و شب ناخفتن گوهر دماغ را گرم کند و طعام و شراب ناتمام و ناگوارنده ماند
و قوت را ضعیف کند و خواب بامداد زیان دارد از بهر آنکه اندر
شب غذا هضم یافته باشد و معده خالی باشد همچنانکه بر گرسنگی خفتن و
آوازها پیوسته و هموار و معتدل چون آواز آب و آواز درخت و آواز
آسیا و مانند آن مردم تن درست را خواب آرد و آنکه کسی را بی خوابی بود
باشد بکار آرند که تکیه کند و چشم فراز کند و اطراف بیندند و از اندک مایه غنودن
که باشد باز دارند و پیش او جماعتی سمرها گویند و کتاب خوانند چنانکه ملول
گردد و مانده شود پس یکبار از پیش برخیزند و روشنایی بردارند در حال بخسبد
باب نهم اندر تدبیر حرکت و سکون باید دانست که از بهر
حرارت غریزی از سببهای بیرونی و اندرونی اثرها می پذیرد و اندک اندک
بتحلیل خرج می شود حاجت است بدانچه عوض آنکه خرج میشود باز آورد
و آورا اندر دی و ادن هم از گوهر او و بهر حرارتی که زند زود با از بیرون بتن
مردم رسد همه غریب است و از گوهر او نیست حرارتی است که حرکت
اندامها او تولد کند از بهر آنکه هر گاه که مردم حرکت کند اندامهاء او گرم
شود و حرارت غریزی بدان سبب برافروزد و مددی باید هم از گوهر
خویش این حرکت را ریاضت گویند و اصلی تر رکن اندر تدبیر نگاه

غبار دارو دار فلفل
کف دریا ... نیل ... نوشادر
هر یکی برابر بلعاب ...
نام حاجت ... بعد ...
ایضاً بجهت ...
سیماب ... ۵ مثقال
نام ... مثقال ... مثقال
نسخه ...

داشتن تن درستی ریاضت است از بهر آنکه بحرکت ریاضت حرارت
غریزی بر می افروزد و فضله که در تن مانده باشد از غذا روز گذشته بتحلیل
خرج می شود و بهترین وقتی ریاضت را آن وقت باشد که طعام روز گذشته
هضم یافته باشد و طبع اجابت کرده و روده از فضله طعام خالی شده و نخست
که بر ریاضت مشغول خواهد شد باید فرمود تا اندامها یا لند مالیدنی نرم
و بتدریج سخت تر می مالند تا با آن سخت یا لند پس بر ریاضت مشغول شود
این مالیدن را مالیدن استعداد گویند و چون از ریاضت فارغ شوند
دیگر باره بمالند مالیدنی نرم و در میان این مالیدن دوم چند بار اندامها
خویش بکشند و بیازد و نفس باز گیرد چندانکه تواند تا فضلها که بر ریاضت
دفع نشده است بدین طریق دفع شود و این مالیدن دوم طبیبان مالیدن
استرداد گویند و ریاضت چندان باید که رنگ روی افروخته می شود
و حرکت بنشاط می تواند کرد و هر که مانده خواهد شد و عرق آمدن گیرد
از ریاضت باز ایستد و ریاضت بر گرسنگی زیان دارد و انواع
ماندگیها که از ریاضت و غیر آن پدید آید سه نوع است قروحی و تمددی
و ورمی گروهی گفته اند نوعی دیگر هست آنرا قشفی گویند اما قروحی
چنان باشد که اگر دست بروی نهی الم یابد چنانکه از قرحه یابد
و سبب آن فضله باشد رقیق بسیار و حرارتی قوی که اندامها را

گرم کند و گوشت و پیه را بگدازد و اندر نواحی پوست پراکنده کند و اگر این
فضله بسیار تر بود دیر باز اندر پشت می یابد و اگر بسیار بود لرزه سخت و تب
تولد کند و علاج آن آبزن نشستن باشد و مالیدن نرم بروغنها گشاینده چون
روغن بابونه و روغن شبت و روغن بیخ خطمی و گرمابه فاتر و غذا چیزی
لطیف دهند چون فروج که با آب غوره و نلک و کشنک چوبزنند و چون
قلیه کدو و اسفاناخ و ماش مقشر و ماندگی تمددی چنان باشد که مردم پندارد که
اندامها او کشیده شده است و امتلایی و حرارتی همی یابد اندر همه رگها و بندها
و حرکت دشوار تواند کرد و سبب آن فضلها باشد که اندر عضلها مانده
بود یا بادی و علاج آن گرمابه باشد و آبزن و روغنها که در علاج قروحی
یاد کرده آمده است و این ماندگی که از ریاضت تولد کرده باشد از استفراغ
چاره نباشد و ماندگی ورمی نوعی است که تن گرم باشد و رگها و عضلها ممتلی
و اگر دست بروی نهد الم یابد چنانکه عضوی آماسیده باشد و سبب آن
چون سبب تمددی باشد و علاج آن به چیز تمام شود امتلا را باستفراغ
باید کم کردن و حرارت را بتبرید تا خشک تسکین دادن و باقی فضلها
که اندر عضلها باشد و الم آنرا بگرمابه و آبزن و تمریخ و آسایش علاج کردن
و ماندگی قشفی چنان باشد که پندارند که در اندامها خشکی است و سبب
آن رنجی باشد که عرق بسیار رفته یا اندر هوا گرم سفری و رنجی اتفاق افتد

ورو زده وکم خوردن و علاج آن آبزن باشد و گرمابه و تمریخ و شربت کشکاب
و روغن بادام و شکر و لعاب اسبغول و شکر و غذا ماء الجبه اندر کشکاب بجبته
و فروج و مانند آن

باب [illegible] اندر [illegible] داروی مسهل

بباید دانست که مردم تن درست را و کودک را و مردم پیر و خشک اندام را
و لاغر و کسی که گوشت عضلهاء شکم او اندک باشد و کسی که قوت ضعیف باشد
و کسی را که عضلها زبان ضعیف باشد و این کسی باشد که سخن بجای خویش
نتواند گفتن و کسی را که اندر تن او چون زیادت از دیگر خلطها باشد
این چند گروه که یاد کرده آمد داروی مسهل نشاید خورد و نیز اندر فصل گرما و سرما
نشاید خورد و نیز اندر فصل گرما و سرما نشاید خورد خاصه اندر فصل گرما بیست
روز پیش از بر آمدن شعری و بیست پس از بر آمدن هیچ کس را نه داروی
مسهل نشاید خورد و نه فصد باید کرد و نه حجامت الا که ضرورتی باشد سخت
فصد کنند و شرط احتیاط و تسکین بجای آرند و میان تر نیز نباید کرد
خاصه اندر ایام باحور و اول باحور تموز دهم روز باشد از ماه تموز و بر آمدن
شعری بروزگار بقراط با اول ایام باحور اتفاق افتاده است بدین سبب
این مدت یاد کرده آمد از دارو خوردن بهی گردست و بیست روز
پیش از آمدن شعری و بیست روز پس از بر آمدن او در احدی نهاد
فی الجمله دو روز از آخر حزیران و چند ماه تموز هیچ استفراغ نباید کرد

اگر شادی بزرگ یا غمی بزرگ باشد یا مهمی و اندیشه بزرگ دارد دارو نشاید خورد
و بسیار خوردن دارو مسهل عادتی ناستوده است از بهر آنکه دارو خوردن آزموده
نباشد طبیب نشاید که او را دهد و صواب آن باشد که بغذا لطیف و اندک
تدبیر او میکنند و اگر چاره نباشد چیزی لطیف دهد از آن نوع که پیش یاد کرده
آمد مردم خشک مزاج داروی نرم لغزاننده فرود از آن استفراغ آرد که دارو
تیز دارو خوار نخست باید که تن را بر اراده دارو خوردن کند تا مقصودی بی
مضرت حاصل آید و این چنان باشد که چند روز چیزی که اخشا را ضعیف کند
بخورند و معده را مراعات کنند و گذرها دارو گشاده و طبع نرم دارند و خلطها
بر انگیزند پس مسهل خورند و آن ساعت که مسهل خورند طعام باید که هضم شده
باشد و شهوت طعامی دیگر پیدا نیامده و دارو سخت تر بن نهاده تا معده
آن را بعوض غذا قبول بکند و بهضم آن مشغول نشود و اگر داروی قوی باشد
پیش از آنکه دارو در کار آید خفتن دارد و بهتر کار کند و پس از آنکه در کار
آید خفتن دارو بهتر کار کند و پس از آنکه در کار آید نشاید خفت
و اگر بخسپد فعل دارو باطل شود و اگر دارو نرم و لطیف باشد دارو
خوار پیش از آنکه دارو در کار آید بخسپد دارو کار خویش بکند با کمتر کند
و آب گرم پس از دارو مطبوخ قوت دارو را ضعیف کند و از پس
جها قوی اگر در کار تقصیری رود آب گرم و شور آن را دفع کند و در کار

آرد و اگر یک درم سنگ مصطکی سوده با همچندان شکر بخورند دارو یاری تمام
کند طعام و شراب نباید خورد و اگر معده سخت گرم بود صبر کردن احتمال
بکند پس از دارو بزمانی اندک چند لقمه نان اندر شراب ترید باید کرد
و بخوردن یا شربتی سکنجبین یا آب انار و اگر کسی را فصد و اسهال
حاجت آید نخست مسهل باید داد و اگر کسی را دارو کار بکند و تاسه و ملی
آرامی و تمدد اعضا پدید آید شیاف یا حقنه یکبار باید داشت یا دو درم
مصطکی سوده با شکر اندر آب گرم بباید داد تا معده و امعا را قوت
دهد دارو و اخلاط بد را دفع کند و اگر رگها ممتلی گردد و چشمها بیرون
خیزد رگ بباید زد و بسیار باشد که آبی و سبب غثیان کرد دارو باشد دفع کند
و دارو را در کار آرد و اگر این اعراض تولد بکند لکن اجابت نیفتد هم فصد
باید کرد اگر چه پس از دو روز یا سه روز باشد و اگر دارو کاری تمام بکند و تن
از آن ماده که مقصود باشد پاک نشود گرمابه یکبار باید داشت چند روز و عرق
آوردن تا ماده که بسوی روده‌ها میل بکرد دست و بسوی پوست میل کرد دست
بعرق دفع شود و بباید آزمود اگر از گرمابه لذت می‌یابد نشان دفع شدن ماده
باشد و اگر لذت نیابد و تاسه در وی پدید آید در حال بیرون آید و شربت
و غذا موافق اندک تدبیر کردن و چون از دارو بیرون آید و شربت و غذا
موافق اندک تدبیر کردن و چون از دارو بیرون آید از همه چیزها که حالی

از احوال مردم بگردانند چون شادی بزرگ و غمی بزرگ و چون جماع و چون خشم
عظیم خویشتن را دور باید داشت و طعام اندک و لطیف باید خورد
و بر اثر دارو که کار بایستد و از آن فارغ شوند مرطوب و مبرود را حب
الرشاد باید خورد یا جلاب خام و محرور و صفرایی را اسپغول و معتدل
مزاج را لحم شاهسفرم و اگر کسی را حرارت سخت غالب شود اسپغول را
بروغن گل چرب کنند پس اندر جلاب کنند و کسی که سخت مبرود باشد
حب الرشاد بروغن زیت چرب کنند و شراب خوردن روز دارو
و پس از آنکه غذا خورده باشد بیم باشد که تب و اضطراب آرد و
اگر دارو اسهال فرون از اندازه کند شیر تازه دهند با تری و قوت
دارو روده‌ها باز دارد و اگر تخم لسان الحمل اندر شیر بکوشانند و بدهند در
حال باز دارد و اگر تب آمده باشد اسپغول و گل ارمنی و صمغ عربی
بروغن گل چرب کرده با شراب آبی یا شراب مورد بدهند و تریاق
فاروق و فلونیا اسهال باز دارد و هر گاه که اسهال چندان شود که فواق
پدید آید اسپغول بروغن گل چرب کرده با آب سرد بدهند و اطراف
ببندند و عطسه آرند و فلونیا دهند و اهل نعمت را و ملوک را و کسانی
را که دارو دشوار توانند خورد تدبیرها لطیف باید کرد اما خداوند
معده ضعیف و گرم را چون باستفراغ حاجت آید بگیرند شفوتیا مقدار

یک شربت و اندر جلاب خام حل کند و آبی و سیب ترش و شیرین
پاره کند و پس اندرین جلاب نهد یک شب و از این جلاب لختی اندر
خورد و بامداد آن آبی بر چینند بر خلال بد نهد و آن جلاب دو کنند
مضرت سقمونیا نباشد و فره دارو نشد اما اگر مقدار سقمونیا زیادت
از یک شربت کند با آنچه آبی بستانند مقدار یک شربت بود صواب
بود و اگر با ستفراغ صفرا و رطوبت حاجت آید تربد تراشیده نیم کوفته
بگیرند دو درم یا بیشتر بحسب قوت و طبع دارو خوار و اندر صد درم آب
بجوشانند تا بنیمه باز آید و بپالایند و قدری سقمونیا درین آب حل
کنند و قدری سوده در افکنند پس آبی یا سیب پاره کرده در افکنند
و یک شب بنهند بامداد آن آبی بدهند مقصود حاصل شود صفت مطبوخی
که خداوند نزله را سود دارد بگیرند بنفشه خشک پنج درم تخم سوس مقشر
نیم کوفته ده درم اندر یمن آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و بیست درم
شیرخشت اندروی گدازند و بپالایند یک شربت باشد صفت حبی لطیف
بگیرند بنفشه خشک دو درم رب السوس یک درم علک و خیارشنبر
چندانکه کفایت بود هر دو بدان بسرشند و حب کنند
اندر قی کردن
کسی را که سینه تنگ و از گوشت
برهنه باشد و گردن دراز و قفیه شش پیش کردن زندرون بود

69
بیرون خاسته و پیدا باشد و کسانی را که اندر سینه بیماری باشد قی نشاید کرد
و کسانی را که اندر سینه بیماری باشد قی نشاید کرد و کسانی را که دماغ و اندامها
سر ضعیف باشد و کسانی که سخت فربه باشد دارو مسهل اولیتر از قی کردن
باشد اما منفعت قی کردن آنست که همه بیماریها و دردها را که فرو سوی ناف
باشد سود دارد و معده را پاک کند و آرزوهای بد چون آرزوی گل و مانند آن
زایل کند و آرزوی غذا اندر آید و خداوند یرقان و رعشه و فالج و نقرس
و مالیخولیا و قوبا را سود دارد و خداوند جذام را و کسانی را که بد رنگ
و زرد روی باشد سود دارد و کسانی را که داروی مسهل قی و غثیان آرد اگر
پیش از دارو یک روز قی کند چون دارو خورد غثیان و قی نباشد و اما
مضرتها قی آنست که معده را زبون کند و اخلاط روی بدو آرد و دندان
را و چشمها را و بیماریهای سینه را زیان دارد لکن اگر قی باندازه حاجت
و بوقت کند گرانی سر و گوش و تیرگی چشم زایل کند و اما آن روز که خواهد
که قی کند چند گونه طعامهای مختلف باید خورد و چون طعام و شراب خورده
باشد یک زمان صبر باید کرد تا طعام و شراب با اخلاط بیامیزد و کسی را
که قی دشوار افتد سه روز پیش از قی هر روز یک وقیه روغن شیرخشت
با یک اوقیه شراب صلب آمیخته بباید خورد و هر روز اندر گرمابه رفتن
و روغن اندر همه اندام مالیدن و غذا شوربا خورد و طعامها گوناگون

خوردن و اگر هوا سرد باشد خانه گرم باید کرد یا قی اندر گرمابه باید کرد
و در وقت قی کردن رفاده بر پشت چشم باید نهاد و بیت و دست بباید
بست و چون فارغ شود چشم و روی با آب بباید شست و دهان با آب
گرم شستن و چند بار غرغره کردن سکنجبین و ابگامه و بهترین او ترکار قی
تابستانست و مرطوب را قی پس از ریاضت و پیش از طعام و شراب
و پس از آنکه از قی و غرغره فارغ شده باشد یک مثقال گل سرخ یک درم مصطکی
سوده با اندکی شکر یا بی شکر اندر آب سیب بخورند تا ماده تباه که روی معده
آرد باز دارد و باقی فضله کاندر معده باشد بجانب روده‌ها دفع کند و اگر
بجای مصطکی گلشکر بخورند یا طریفل کوچک روا باشد و آنرا اگر درد و
قی سوزشی اندر معده پدید آید شوربا مرغ فربه آنرا زایل کند و اگر قوت
پدید آید جرعه جرعه آب گرم و عطسه آوردن سود دارد و اگر اندر سینه
و پهلوها دردی و تمددی پدید آید بروغن بنفشه یا روغن بابونه بمالد و آب
گرم بکمید کند و داروهای قی آنچه بی خطرست اینست بگیرند تخم ترب دو درم
تخم شبت یک درم بوره نان چهار دانگ همه بکوبند و با سکنجبین بسرشند
و پیش از طعام بخورند این یک شربت بود صفت داروی دیگر ترب پاره پاره
کرده ده درم و اندر غضاره نهند تو بر تو و بر هر توی اندکی نمک می پراکنند
پس مقداری سکنجبین بر سر آن کنند و یک شب بنهند دیگر روز پیش از طعام

تدبیر قی کنند و اگر پیاز نرگس دو یا سه در میانه طعام بخورند یا ماهی
قی آرد و فقاع گرم با آب شبت و ماء العسل بخورند قی آرد والله اعلم

باب [illegible] فصد [illegible]

فصد استفراغی کلی است از بهر آنکه همه اخلاط خون است پس
هرگاه که فصد کرده شود از هر خلطی چیزی استفراغ افتد بدین سبب
فصد را استفراغ گویند و فضیلت فصد آنست که هر گاه که رگی بگشاید
رنگ و قوام خون و قوت بیرون آمدن آن می توان دید و چند انکه
مصلحت باشد بیرون کرد اندک یا بسیار و داروی مسهل و داروی قی
اگر تقصیری کند تدارک تقصیر آن بیند ارک داروی دیگر خطر باشد
و اگر افراط کند باز داشتن دشوار بود و بدین معنی فضیلت فصد
فزون از فضیلت دیگر استفراغهاست منافع خون اندر تن بسیارست
بعضی از منافع او اینست که معلومست که جگر گرمست و معدن
قوت طبیعی است و تولد خون از جگر باشد بدین سبب اثر خون
حرارتی طبیعی است و همه تن را از آن بهره است و بدان پرورده
شود مرکب جان و روح عزیزی که معدن آن دل است هم خون است
و خون آنرا بهمه تن می رساند و بدین سبب است که هر گاه که خون
بحقیقی بیشتر از اندازه بیرون کنند ضعف قوت و غشی تولد کند و منفعت

بزرگ ترست که رگی بزرگ از جگر بدل پیوستست و نصیبی تمام
از خون بدل می رساند و آن خود اندر دل مرکب قوت حیوانی
گردد و اندر همه شریانها برود و بهمه تن رساند و بدین سبب است
که هرگاه که خون از شریانها بیرون شود قوت حیوانی باطل گردد
و کمترین منافع خون اینست که پوست را رنگین کند و تازه دارد
و از بهر این منافع پیشینیان خون بیرون کردن روا نداشته اند
بهیچ حال و این رای خطاست از بهر انکه منفعت خون آن
وقت که مقدار آن در تن چندان باشد که باید و مزاج آن چنان
که باید و هرگاه که مقدار آن بیشتر شود یا مزاج آن بگردد و نا طبیعی
شود سبب بیماری گردد و زایل کردن حال نا طبیعی و مادهٔ نا طبیعی
واجب است و عذری خواسته اند و گفته که هرگاه که غذا از بیمار
باز گیرند یا چیزی اندک و نافع دهند هم مزاج خون و هم مقدار آن
باعتدال باز آید بیرون کردن خون حاجت نباید جواب گفته اند
اگرچه این تدبیر صوابست مهلتی و مدتی باید تا خون فاسد و بسیار
باعتدال باز آید انجا ایمن نبود که آفتی عظیم دستی کند و مهلت
نبرد پس بضرورت مقدار خون کم باید کرد و صواب آنست که اندر
چنین حال هر دو تدبیر کرده شود و غذا نافع و اندک دادن و مقدار

خون فاسد کم کردن تا غرض حاصل آید و اندر بیرون کردن خون
اعتماد بر قوت و حال دل باید کرد و این از نبض توان دانست
و اولیتر آنست که در حال فصد طبیب دست بر نبض دارد تا
هرگاه که اثر تغیر و ضعف پدید آید در حال ببندد و انجا که خون فاسد
باشد تا رنگ و قوام آن بگردد نباید بست مگر که اثر ضعف پدید آید
و انجا که سبب فصد بسیاری خون بود با قوت بیرون آمدن خون
کمتر شود نباید بست تا اثر ضعف پدید آید و انجا که سبب فصد اماسی
باشد تا رنگ خون بگردد نباید بست مگر بدو سبب یکی انکه
ضعف پدید آید دوم انکه آماس قوی بود و رنگ خون دیگر بگردد
و بیم ضعف باشد از بهر انکه اماس گرم و بزرگ گذرها خون بسته باشد
و خون را اندران موضع باز داشته و بدشواری بیرون آید و محرور
و مردم لاغر را که اندر معده صفرا تولد کند و کسی را که مسام گشاده
باشد و کسی را که فم معده ضعیف باشد و کسی را که حس فم معده قوی باشد
از غشی نگاه باید داشت طبیب باید که دست بر نبض دارد تا
هرگاه که اثر تغیر پدید آید در حال بباید بست و قی آوردن پیش
از فصد غشی باز دارد خاصه که در معده او صفرا تولد کرده باشد
و فم معده ضعیف باشد و بباید داشت که اندر حال خون آمدن غشی

کمتر افتد بیشتری از پس آن افتد که رگ بسته باشد و اگر اندر حال
غشی می افتد قوت باز آید و غشی زایل شود و پیش از فصد ترمانی
اندک شراب انار یا شراب غوره یا شراب سیب ترش و مانند
آن بدهند غشی باز دارد و مرور را شراب بوده دهند یا شراب
میبه یا جلاب که داروی افاویه پخته باشند و مقصود در آنست
یا زخفته فصد کنند و بر همان شکل باشد تا چون چند انکه باید بیرون کنند
یا کمتر بدین طریق از غشی نگاه دارند و از پس فصد ماء اللحم دهند و فصاد
باید که نافه مشک و آلتی که بدان قی توان کرد چون پر مرغ و مانند آن
حاضر دارد و دوا مشک تر حاضر دارد یا اگر غشی افتد در حال پر مرغ
فرو کند و قی افکند و مشک ببویاند و دوا مشک اندر جلاب یا اندر
آب انار حل کند و بحلق او اندر چکاند و کسی را که تب آید اندر
میان تب و روز نوبت رگ نشاید زد و کسی را که درد صعب
باشد رگ نشاید زد تا درد ساکن باید کرد پس رگ زدن
از بهر آنکه درد اخلاط را بسوی خویش کشد و رگ زدن خلط
را بیرون کشد منازعت میان این دو کشیدن پدید آید و ضعف
و اضطراب تولد کند و آن روز که رگ زنند و دیگر روز طعام
کمتر و لطیف تر باید خورد و چیزی باید خورد که صفرا بنشاند خاصه

مخمور را در جمله طعامی که قوت بسیار دهد چون کباب و قلیه و مانند آن
نشاید خورد از بهر دو کار یکی آنکه مقصود از فصد باز گرفتن قوت خون باشد
و طعام قوی مقصود را باطل دیگر آنکه آن روز که فصد کنند قوتها معده و
دیگر اندامها لختی ضعیف شوند و قوتها قوی باید تا طعام قوی را هضم کند
و چون قوت ضعیف شده باشد و طعام قوی خورده شود هضم نیک
نباشد و خلط بد تولد کند و در حال گرانی و کسلانی آرد و از پس رگ قی
و اسهال و از پس جماع و از خواب و رنج و از پس ناگواریدن طعام و از پس
هیضه و از پس هر کاری که تن را گرم کند تا بسبب آن تحلیل بسیار افتد
و مسام گشاده شود رگ نشاید زد و اگر ضرورت بود میان این حالها و
میان رگ زدن سه روز یا دو روز کم نشاید بهم از پیش رگ زدن و هم از
پس رگ زدن آسایش و باز غلطیدن صواب باشد لکن نشاید خفت
از بهر آنکه کسلانی آرد و باشد که احتلام افتد و ضعف آرد و بر سر رگ زرگ
باید نهاد و هیچ عطر و لخلخه نباید مالید و اگر بر سر رگ گرم شود هر ساعتی
می باید گشاد و رفاده بگلاب سرد تر باید کردن و باز بستن و مرطوب
پیش از آنکه رگ زنند ریاضت معتدل باید فرمود تا حرارت برافروزد
و رطوبتها بگدازد و اما رگها که بیشتر زنند قیفال است و اکحل و باسلیق
و حبل الذراع اندر بعضی دستها با رگ باسلیق ... و اندر بعضی با اکحل

آمیخته و بر زبد الاعلی نهاده ست نزدیک قرده دست و اندر کتب می آید
که منفعت قیفال است منفعت آن و قیاس برخلاف این واجب کند اما
که این خلاف از سهو ناسخان افتاده باشد و فصد صافن خون از بالا
فرو دارد و حیض بگشاید و ریش و خارش ران و خایه و قضیب را ببرد
و مابض اندر زیر زانوست بعضی گفته اند که مابض و نیا رگهاست
و شاخهای آن که بر یک رگ شده ست فصد آن درد خشاد و در پشت را
سود دارد و منفعت آن فزون از منفعت صافن ست و فصد عرق النسا
درد عرق النسا زایل کند و منافع آن بمنافع صافن نزدیکست اما قیفال
را بو ریب باید زد یا از پهنا یا از ربوده باید زد تا نیش از وی دیگر رگ
بیرون نشود و بر کرانه و تر عصب و عضله و غشاء آن بر نشاید و اندر زیر اکحل
عصبی ست احتیاط باید کرد و ربوده باید زد و از دراز باید زد
از بهر آنکه بسیار باشد که این رگ در میان دو عصب باشد و باسلیق
را از بهر آنکه بسیار باشد که این رگ در میان دو عصب باشد و باسلیق
را از بهر آنکه دو زیر او شریانیست از موضع خویش یک سوی باید زد و دیوار
باید زد یا از پهنا دراز اسا باید زد از بهر آنکه از دراز از تبه باد گیرد و با
که از هر دو جانب او شریان بود اگر چنین باشد دست از آن باید
در رگی دیگر باید جست و اندر بیشتر وقتها که باسلیق را بند بندند باد گیرد

با نکبین بر نشینه شربت چهار مثقال و در نسخه چهار لخت کما دریوس است **ایارج** جالینوس
منافع این از منافع لوغاذیا و ثنا در یطوس تمامتر است خداوند نقوه و فالج را و خ
را و استرخاء مثانه را سود دارد و سلس البول بی مراد باز دارد نسخه حنظل و غاریقون
و بصل الفار مشوی و انتق و سقمونیا و خربق سیاه و میوفاریقون و فیون از
هر یکی شانزده درم سنبل و فیتمون و مقل و کمادریوس و سلیخه از هر یکی هفت
مرو سکبینه و زراوند طویل و زراوند مدحرج و بهرسه بلبل و دارچینی و جاوشیر و جند
بیدستر و فطراسالیون از هر یکی چهار درم بعضی طبیبان چهار درم زعفران و چهار درم
صبر آورده اند با نکبین بر نشینه شربت بیش از شربه چهار مثقال و ثنا دریطوس
نام پادشاهی است که این معجون در عهد او ساخته اند و پیش از عهد جالینوس
بوده است اندرین کتاب بر ایارج جالینوس اختصار کرده آمد تا دانسته
آید والله اعلم **ایارج** فیقرا بلغت یونان طلخ است و اصل این ایارج
صبر است فیقرا بدین سبب گویند سنبل و سلیخه و مصطکی و دارچینی و اسارون
و عود بلسان و حب بلسان و زعفران هر یکی یک و صبر سقوطری دو و هم سنگ همه
دارو با شربت تمام دو درم سنگ و بیاید دانست که طبیبان اندرین بیماری
اندر ایارج فیقرا تصرف کرده اند و چیزی در افزوده و چیزی بعوض نهاده از جهت
خداوند صداع گرم و خداوند غثیان بوقتی بعوض زعفران گل نهاده اند و گاه
باشد که بعوض اسارون گیاه کنند تا لطیف‌تر آید و فقاع الاذخر در او

تا سیح که از جهت صفرا افتد باز دارد و بعضی بکار ومقل کنند تا امعا را از تفرق
صبر نگاه دارد و بعضی از جهت تحرو صبر معمول کنند و بعضی ایارج را با کمسی بر سرشند
تا استفراغ برود و تمامتر کند و استفراغ ایارج اندکی است اعضا از غذا پاک
کند و رطوبات از دماغ فرود آرد و خداوند لقوه و گرانی زبان و استرخاء مثانه دا
نداهما و اوجاع مفاصل و قولنج را سود دارد و بعضی طبیبان عصاره غافث در
او افکنند و از جهت پاک کردن جگر و بعضی قنطوریون در او افکنند و سیاه و کوزیا
از جهت خلط غلیظ و اسطوخودوس از جهت پاک کردن دماغ نافع است والله اعلم
بالغیب **باب نهم در نقیعها و مطبوخها** مطبوخ هلیله زرد اسهال صفرا
کند هلیله زرد ده درم عناب هندی بیست درم آلو سیاه سی عدد سپستان
یک کف تخم کاسنی یک کف بنفشه یک کف تخم کشوث یکلف برگ عنب الثعلب یک دسته
برگ کاسنی یک دسته بپزند چنانکه رسمست و بپالایند و پانزده درم فلوس
خیارشنبر و بیست درم شیرخشت در وی گدازند و باز بپالایند شربت با فلوس
خیارشنبر معتاد در سنگ مطبوخ دیگر هلیله زرد ده درم آلو سیاه سی عدد تمر
هندی سی درم شاهتره هفت درم سپستان پنجاه عدد بپزند و بپالایند و شیر
خشت بر نهند و باز بپالایند مطبوخ هلیلها از جهت تحرو [illegible] هلیله زرد
هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک هفت درم بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم عناب
آلو سیاه هر یکی سی عدد سپستان شصت عدد تمر هندی پانزده درم

تخم کاسنی تخم خرفه کوفته هر یک سه درم برگ کاسنی برگ کرفس هر یک یک دسته تخم کشوث
ده درم همه در یکمن و نیم آب بپزند تا یکمن برود و بپالایند شیرخشت بر نهند و باز
بپالایند مطبوخ هلیلها از جهت مزاج معتدل هلیله زرد هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک
هفت درم بنفشه گل سرخ هر یک پنج درم شاهتره سنا مکی هر یک پنج درم عناب اجاص
مویز دانه بیرون کرده سپستان هر یکی سی عدد تخم کاسنی تخم خرفه تخم کشوث هر یکی سه درم
انیسون تخم بادیان هر یک دو درم برگ کاسنی برگ کرفس برگ لبلاب
برگ عنب الثعلب هر یک یک درم [illegible] فلوس خیارشنبر تمر هندی هر یک
پانزده درم بپزند چنانکه رسمست و سی درم شیرخشت بر نهند بپالایند
چهار دانگ غاریقون چهار دانگ تربد دانگ و نیم سقمونیا ترکیب
کنند مطبوخ هلیله خداوند سودا و بلغم را سود دارد هلیله کابلی هلیله سیاه
بلیله آمله هر یک پنج درم افسنتین رومی چهار درم اسطوخودوس سه درم فو
هفت درم سنا مکی پنج درم آلو بیست عدد مویز دانه بیرون کرده بیست
درم بپزند و بپالایند شربت صد درم غاریقون یک مثقال ملح نفطی نیم مثقال
جز هم درم تخم حنظل دانگ و نیم حب کنند و تخت بیش از مطبوخ بکند
ساعت بدهند و از جهت یرقان و سده در [illegible] بشاید نفاخ فقاح الکبر هم
یکی پنج درم تخم کرفس تخم بادیان هر یک چهار درم مطبوخ افسنتین معده گرم
وضعیف را سود دارد افسنتین پنج درم گل سرخ بیست درم تمر هندی

بیست درم و چهارصد درم آب بپزند تا بصد درم باز آید بپالایند سی درم ترنگبین
با شکر در هفتاد درم ازین مطبوخ حل کنند و یکدرم صبر مغسول ترکیب کنند و بدهند و ایارج
فیقرا اکنند و تر از صبر تازه است **مطبوخ** افتیمون مالنخولیا و قوبا و جرب
و بهق را سود دارد هلیله کابلی هلیله سیاه هر یک هفت درم بسفایج پنجدرم افتیمون
هفت درم و در بعضی نسخها ده درم سنا مکی اسطوخودوس ده درم تربد نیم
کوفته چهار درم لسان الثور برگ بادرنجبویه عاقرقرحا از هر یکی چهار درم مویز
دانه بیرون کرده سی درم تخم کشنیز افتیمون هر یکی دو درم اکنون سرشته
در وی حل کنند و سی درم شکر در وی گداز کنند و بدهند و اگر غاریقون یکدرم و صبر
چهار دانگ و [illegible] و [illegible] در مغسول و دانگی شحم حنظل ترکیب کنند
و اول شب بدهند و بامداد مطبوخ قوی باشد طبیب بحکم مشاهده میفزاید و میکاهد
مطبوخ خیارشنبر اخلاط سوخته فرود آرد هلیله زرد و ماهندی هر یکی پانزده
درم عناب اجاص هر یک بیست عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم گل سرخ
پنجدرم هفته سه درم [illegible] ده شاخ اگر کسی را معده ضعیف باشد مغنه
سازند هم در یکمن و نیم آب تا یکمن برود بپالایند و بیست درم فلوس
خیارشنبر در صد [illegible] درم ازین مطبوخ سازند و بدهند **مطبوخ** سورنجان
بزرگ هلیله زرد ده درم هلیله کابلی پنجدرم شاهتره هفت درم سنا مکی
پنجدرم تخم کرفس بادیان انیسون سورنجان مصطکی اسارون ریوند باس

مویز بیدان ماهی زهره هر یک دو درم بپزند و بپالایند شربت صد درم سی درم ترنگبین
اگر باشد در وی گداخته ترکیب ایارج فیقرا یکدرم تربد چهار دانگ غاریقون
دو دانگ **نسخه** دیگر درد نشست و زانو را و تشنج نافع هندی ریوند باس
مویز بیدان سورنجان هر یک پنجدرم مویز منقا حلبه هر یک ده درم پوست
بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک هفت درم زنجبیل ماهی زهره هر یکی سه درم
بیخ اذخر پنجدرم خیار چنبر [illegible] شربت چهار وقیه باد و مثقال روغن بید انجیر و دیگر
مختص هلیله زرد پانزده درم تربد بسفایج شاهتره هر یکی چهار درم تخم کشنیز بادیان
تخم کرفس هر یک یکدرم گل سرخ سه درم و بپزند و بپالایند **مطبوخ** قنطوریون
باریک سه درم تربد نیم کوفته و بسفایج نیم کوفته هفت درم مویز دانه بیرون
کرده هفت درم جمله در صد و پنجاه درم باز آید و بپالایند و یکمثقال باره باتن
بخورند و آمدن آب چشم باز دارد [illegible] یکبار بخورد **نقیع** هلیله درد سر
گرم را هلیله زرد کوفته پانزده درم آب آلو سیاه صد درم در هاون سنگین
بیاشند تا آب آلو قوت هلیله بستاند بپالایند یا دو وقیه جلاب بدهند
و اگر بعوض آب آلو فوماهند و دهند روا بود **نقیع** الفواکه هلیله زرد کوفته
ده درم آلو سیاه بیست عدد عناب سی عدد [illegible] و پانزده درم سپستان
سی عدد هفته خشک پنج درم تخم کشنیز پنج درم تخم کوکنار خشک هر یک دو
درم فلوس خیارشنبر هفت درم همه در آب گرم نقیع کنند یک شب و آنگاه

بپالایند و بریت درم ترکیب و ده درم شکر در وی کدازند و بدهند صواب باشد
نسخه صبر در دسر کرم را آب کسنه سه وقیه صبر چهار دانگ در شینه سه روز در افتاب
می نهند و شب جای کرم نهند روز سیم بپالایند و بکار برند درد سر بلغمی را مفید
آید و بادها بشکند سعد و سنبل افسنتین فقاح الاذخر تخم کرفس تخم بادیان نانخواه
زیره هر یک یککف همه در یکمن و نیم آب بپزند تا یکمن رود بپالایند یک وقیه
صبر در بن آب افکنند و سه روز در افتاب بدارند روز سیم بپالایند شربت یک
وقیه با سه درم روغن بید انجیر ماء الاصول خداوند فالج و لقوه و صرع را سود دارد
و استسقا و سنگ کرده و مثانه و اوجاع مفاصل را سود دارد و سده ببرد
و جگر بگشاید پوست بیخ کرفس پوست بیخ بادیان هر یک ده درم پوست
بیخ کبر بیخ درم تخم کرفس انیسون تخم بادیان اذخر هر یک چهار درم حب البلسان
اسارون هر یک دو درم عود بلسان بوزیدان هر یک سه درم سلیخه سه
درم خطمیانا دو درم هم اسقند سه درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم
در دو من اب بپزند تا به نیمه باز آید شربت چهار وقیه با یک وقیه بادام
تلخ و دو درم روغن بید انجیر از جهت استسقا فقاح الاذخر سنبل سنافت کمافیطوس
کمادریوس افسنتین رومی هر یک سه درم زرنبک ده درم در قرابیند و از
بهر صرع و فرو آمدن حیض زراوند طویل و زراوند مدحرج فنطوریون باریک
اصل چارینا هر یک سه درم حب المقل نیم کوفته هفت درم اسقولوفندریون

سه درم تخم بوزیدان نیم کوفته دو درم انجیر خشک ده عدد و از بهر نقرس حنظل شیطرج
فنطوریون نانخواه سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره هر یک پنج درم در او افزایند
نافع بود ان شاء الله

باب دهم در حبها مسهل و غیر آن

حب اصطمخیقون تن را از سودا پاک کند و از خلط بد هلیله کابلی شش درم آمله افسنتین رومی
غاریقون سقمونیا هر یک سه درم اسارون انیسون تخم کرفس هر یک دو
درم تربد سپید هفت درم افتیمون پنج درم ایارج فیقرا نه درم قرنفل یکدرم
فانید چهار درم در آب بگدازند و بقوام ارند دارو ها کوفته و بیخته با آن
بسرشند و حبها کنند چون فلفل شربت دو مثقال حب ایارج درد سر و درد چشم
را سود دارد صبر بیست درم هلیله زرد ده درم مصطکی و کثیرا و سقمونیا
و زعفران هر یک سه درم گل سرخ بخور هم کوفته و بیخته بکلاب بسرشند
و حب کنند شربت دو درم نسخه دیگر صبر ده درم تربد هشت درم
مصطکی گل سرخ هر یک دو درم و نیم زعفران یکدرم و نیم هلیله زرد بخور درم و نیم
سقمونیا سه درم نیم شربت دو درم حب قوقایا نسخه جالینوس درد
سر و چشم را سود دارد تن از فضول پاک کند مصطکی عصاره افسنتین با
افسنتین اگر عصاره نبود صبر سقمونیا شحم حنظل را استار است حب کنند
با آب کرفس چو شاینده و صافی کرده شربت از دری تا یک مثقال تا دو درم
نسخه دیگر ایارج فیقرا ده درم شحم حنظل سه درم و دو دانگ سقمونیا دو درم

ونیم پنج درم اسطوخودوس بجدرم این جمله ده شربت بود صفت حبی که دماغ را تنقیه
و مرطوب را و صفرایی را سود دارد افتیمون چهار مثقال بسفایج سه مثقال تخم
حنظل سقمونیا یک هندی افسنتین هر یک دو مثقال عنزروت سه مثقال تربد
دوازده مثقال شربت سه درم حب سورنجان اوجاع مفاصل را سود دارد
ایارج فیقرا یک درم سورنجان بوزیدان ماهی زهره هر یکی دانگی ونیم تخم حنظل قنطوریون
مازریون هر یک دو دانگ تربد نیم درم زنجبیل شیطرج سپنداق بلیله هندی جندبیدستر تخم کرفس
هر یکی نیم دانگ سکبینج جاوشیر مقل هر یک دو دانگ سقمونیا دانگی ونیم صمغها با آب
گرم حل کنند داروها کوفته و بیخته با آن بسرشند حب کنند این جمله یکبار شربت
است و اگر کسی را ماده سودا مرکب بود دانگی ونیم خربق سیاه زیادت
و اگر از افراط ترسند خربق بجای سقمونیا کنند حب منتن خداوند فالج
و لقوه و درد پیوندها سود دارد ایارج فیقرا ده درم تخم حنظل قنطوریون
باریک هر یک دو دانگ تربد نیم درم قو دو درم ونیم حلتیت جندبیدستر سکبینج
جاوشیر مقل جدوار هر یکی یک درم صمغها با آب کرفس حل کنند و داروها با آن
بسرشند و حب کنند شربت سه درم نسخه دیگر لقوه و فالج را و حیض فرو
آورد را سکبینج انزروت مقل جاوشیر هر [illegible] تخم حنظل صبر تربد هلیله زرد از هر دو
برابر حل کنند شربت سه درم حب نفط اخلاط حب سورنجان بزرگ
با اخلاط منتن بگیرند و صمغها بنفط سپید حل کنند و داروها با آن بسرشند حب

کن

٧٧

کنند حب سکبینج قولنج بگشاید و بادها بشکند رطوبت ببارد سکبینج تخم حنظل
هر یک ده درم سقمونیا سه درم و دو دانگ حب کنند با آب حب ازبل
قولنج بگشاید زبل الذئب چهار درم تربد پنج درم تخم کرفس انیسون هر یک سه درم شربت
سه درم حب غاریقون سده بگشاید استسقا و بیماریها جگر را سود دارد افتیمون صبر
هر یک شش درم غاریقون چهار درم سقمونیا سه درم فطراسالیون انیسون تخم کرفس
سیسالیوس دوقوا ز هر یکی دو درم حب کنند شربت سه درم نسخه دیگر خداوند
استسقا زقی را سود دارد غاریقون ده درم عصاره غافت ریوند چینی هر یکی
دو درم شکر طبرزد ده درم حب کنند هر روز یک درم میدهند تا آن روز که اسهال
بیشتر کنند پس باز گیرند نسخه دیگر که سینه را پاک کند غاریقون چهار دانگ
ونیم عصاره قثاء الحمار دانگی [illegible] سوس نیم درم این یکشربت است حب [illegible]
که بادها بشکند و آماس خایه و فتق را سود دارد تخم کرفس [illegible] انیسون و [illegible]
زعفران هر یک دو درم بود نه فطراسالیون ادخر قسط زرنب دار فلفل اسارون نیم
نیم درم حل کنند با آب سداب هر روز یک درم با یک مثقال بدهند [illegible] مازریون استسقا
زقی را سود دارد ریوند چینی عصاره غافت تخم کشنه هر یک سه درم غاریقون یک درم
مازریون مدبر ده درم حب کنند شربت دو درم ونیم صفت حبی که کرم در اندرون
[illegible] ببارد تخم حنظل بوره هر یکی دو دانگ مازریون مدبر نوشادر هر یکی دانگی
زهره گاو بسرشند و حب کنند این یکشربت است نسخه دیگر تربد قنبیل بوده

خشک برگ کابلی کبکب دار و هر یک دو درم سیح ده درم قرد مانا هشت درم شربتی
سه درم با پنج درم باب رازیانج تر با طبیخ شربت حب خیزران علت خنازیر
زایل کند ایارج فیقرا سه درم غاریقون دو درم و نیم تخم حنظل یکدرم و نیم انزروت
چهار درم تربد هفت درم جاوشیر یک مثقال بوره دو درم سقمونیا یک مثقال با آب
کنند تا حل کنند شربتی هر روز باندازه قوت از نیم درم تا چهار دانگ یا درمی حب و بعضی
هم در علت خنازیر سود دارد و اماسها که از آن نوع بود زایل کند سنبل سلیخه حب البلسان
عود البلسان اسارون مصطکی دارچینی زعفران هر یک یکدرم صبر شاهتره درم
اسطوخودوس تخم حنظل هر یک پنجدرم تربد هفت درم سقمونیا چهار درم نمک هندی دو
درم شربت دو درم و نیم تا سه درم صفت حبی که بهق و برص و قرع را سود دارد
ایارج فیقرا پنجدرم افتیمون ده درم حجر لازورد مغسول هفت درم سقمونیا تخم حنظل
خربق سیاه هر یک دو درم سنبل انیسون هر یک یکدرم حب کنند باب کرفس
کرنا [illegible] شربت دو درم و نیم حب شیطرج بزرگ عرق النسا و درد سفت
کردن را سود دارد سکبینج انزروت مقل جاوشیر فرفیون هر یک یکدرم صبر افتیمون غاریقون
هر یک درمی و نیم زراوند دراز قنطوریون جند بیدستر هر یک یکدرم زنجبیل دار فلفل زرده
ناخواه انیسون تخم کرفس مرزنجوش زعفران هر یک چهار دانگ هلیله زرد سورنجان ماهی زهره
از هر یکی ده درم و چهار دانگ فوفل شیطرج و تخم حنظل و وج و نمک هندی از هر یکی چهار درم
باب کاکنج بسرشند و حب کنند شربتی دو درم تا سه درم نافع باشد حب شیطرج کوچک هلیله زرد ده

درم صبر بیست درم زنجبیل دو درم بلبل و دار بلبل از هر یکی یکدرم فوفل سه درم سنبل و نمک
هندی تخم حنظل از هر یکی دو درم فانید چهار درم حب کنند باب کرفس شربتی
ده درم تا سه درم نافع باشد حب غافث خداوند یرقان و درد جگر را سود دارد
صبر و غافث و هلیله زرد و راستاراست حب کنند باب کرفس شربتی دو درم
حب شاهتره که خداوند گر را سود دارد هلیله زرد و سیاه از هر یکی پنجدرم هفت
درم سقمونیا دو درم و نیم هر یکی جداگانه بکوبند و سقمونیا جداگانه اندر هاون با آب
شاهتره حل کنند شربتی سه درم سنگ نافع باشد دیگر که خداوند گر را سود دارد
صبر یکدرم هلیله زرد یکدرم سقمونیا دانگ و نیم گل سرخ دانگ و نیم کثیرا نیم دانگ حب کنند
باب کشنیز یا باب شاهتره و این یک شربت باشد حب مقل خداوند بواسیر را سود دارد
هلیله کابلی یازده درم تربد ده درم سکبینج پنج درم فوفل سپید دو درم مقل یازده درم
مقل و سکبینج باب گندنا حل کنند و داروها بدان بسرشند شربتی دو درم تا سه درم
نافع باشد حب مقل که خداوند تشقاق را طبع فرو آرد و محرورا موافق باشد هلیله کابلی
بیست درم مقل ده درم بنفشه و رب سوس و پرسیاوشان و کتیرا صمغ بادام و صمغ
عربی و نشاسته از هر یک یکدرم مغز بادام شیرین و آرد باقلی از هر یکی چهار درم
تخم خشخاش دو درم زعفران دو دانگ و نیم بادیان یکدرم شکر دوازده شربتی
هر شب دو درم نافع باشد حب السعال از جهة سرفه که تب را فرو دارد
رب سوس پنجدرم بلبل و قرد مانا و انگزد و مغز بادام تلخ از هر یک یکدرم بماء العسل

با آب عسل بسرشند وحب کنند واگر درین حب تخم بادیان و وزر اوند گرد زیادت
کنند قوی باشد حب مقل که در درد و بواسیر و مقعد را نیک کند بلیله سیاه و
املج و بلیله از هر یکی یکجزو و مقل را از همه باب کنند تا حل کنند و دارو با بدان بسرشند
وحب سازند شربتی دو درم بدهند نافع باشد حب مقل که خون باسور باز دارد
بلیله کابلی و بلیله و املج از هر یکی ده درم سپید و کهربای سوخته و صدف و سرون
بز کوهی سوخته از هر یکی پنج درم شبت یمانی ده درم مقل هندی ده درم اندر آب
کنند تا حل کنند و دارو با بدان بسرشند وحب سازند شربتی دو درم هر بامداد
بدهند نافع باشد حب الاقاقیه که باد را بشکند و ارواح برآرد و طبع نرم دارد و قولنج بگشاید
زنجبیل و قرنفل و دارچینی و فلفل و دار فلفل و مصطکی از هر یکی یک مثقال سقمونیا
دو مثقال سرخ هفت مثقال حب کنند هر یکی چند نخودی هر شبی یکدست یا دو دست
اجابت کند حب [illegible] که [illegible] سودا صمغ عربی و کتیرا و نشاسته و مغز
دانه آبی پاک کرده از هر یکی سه درم مغز دانه [illegible] سه درم رب سوس [illegible]
و تخم کوک و خرفه از هر یکی سه درم مغز بادام سپید کرده از دانه قثا و مغز تخم خیار
و مغز کدوی شیرین از هر یکی پنج درم شکر [illegible] ده درم همه را بکوبند و بلعاب
اسبغول بسرشند و حبها سازند و پیوسته در دهان میدارند و اگر جای آرد
باقلی ارد نخود کنند و پنج درم [illegible] زیادت کنند و در دهان میدارند
تشنگی بنشاند خاصه اگر با آب لیمو یا غوره بسرشند حبی که اسهال باز دارد مازو

ثمره الطرفا و افیون را [illegible] باب صمغ حل کنند شربتی چند نخودی
حبی که اسهال [illegible] باز دارد مورد و فرفه افیون چند [illegible]
حب کنند [illegible] حب با آب سرد نافع باشد و کودکان را دو حب
با سه حب دهند حب دیگر افیون و سندروس و مرو زعفران حبها کنند
همچو نخودی شربتی دو حب نافع باشد صفت حبی که بوی دهان خوش کند [illegible] گل
بویا و قاقله و قرنفل و فوفل و دارچینی و [illegible] از هر یکی یکدرم کافور نیم مسک
دو دانگ حبها کنند هر یکی چند نخودی و از جهت کسی که سردی بر وی غالب
باشد کافور بیفکنند و زنجبیل و کبابه و بسباسه [illegible] نهند و از جهت کسی
که پیوسته دهان او رطوبت ناک باشد یک مازوی سوراخ و یکدرم نمک
هندی زیادت کنند نافع باشد حب [illegible] که استسقاء لحمی را سود دارد
صبر [illegible] ده درم افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سنبل و [illegible]
و مصطکی از هر یکی دو درم زعفران یکدرم نیم غاریقون سه درم [illegible] یکدرم
حب کنند شربتی سه درم نافع باشد صفت حب نزله جهت دفع سعال و بی
خوابی و [illegible] نزله و ماهی سود [illegible] باشد بگیرند افیون مصری زرد
پاک و صمغ عربی [illegible] و نشاسته و رب سوس [illegible] و با آب بسرشند
و حب کنند هر یکی [illegible] هر شب [illegible] حب [illegible] در دهان نهند و بوقت
خواب فرو برند باب یازدهم اندر داروهای قی کنند صفت داروی که بلغم برآرد

بگیرند سپیداب سپید دو درم تور(ه) یکدرم کندش نیم درم نمک هندی نیم درم کو
و با کبیس (؟) بسرشند در طبیخ شبت و سکنگبین عسلی دهند داروی دیگر گلنار
کوزی هر یکی یکدرم تخم زنب سه درم همه بکوبند و با کبیس بسرشند و در طبیخ
شبت و سکنگبین عسلی دهند صفت داروی بن فو بزرگه (؟) از ابرزه کوبیده
خشک کنند و بکوبند و دو درم در ماء العسل یا در طبیخ شبت بدهند داروی دیگر
زنب تازه کرده یکعدد شبت یکدسته نمک هندی یک کف در دو من آب
بپزند تا به نیمی باز آید بپالایند با سکنگبین عسلی دهند داروی دیگر کشک
جو چهار اوقیه تخم سرمق دو اوقیه تخم خیار دو اوقیه نمک درست
دو درم بپزند چنانکه رسیده گشته باشد آب او سی درم سکنگبین عسلی
با صد درم ازین کشکاب بدهند باب دوازدهم در دوا
غرغره غرغره که دماغ پاک کند عاقرقرحا دارفلفل زنجبیل سعتر
و دل سپید زوفا خشک از هر یکی از اسطار راست بر (؟) حب کرده
و با کبیس بسرشند و با نگاه غرغره کنند اگر بیخ سوسن آسمانگون و مویزج
و مرزنگوش و پودنه دشتی هر یک دو درم بوره و پوست بیخ کبر
هر یک دو درم باروان ترش بریان کرده یکدرم با اشق یار کنند و با
سکنگبین عسلی بکار دارند لقوه و فالج و صرع را سود دارد غرغره از جهت
اماس گرم که در زبان بود آب برگ عنب الثعلب کرآب کشنه طبیخ

پس بگیرند و بدان غرغره کنند غرغره از جهت اماس سخت تخم حلبه ی درم
خرمای هندی بیست درم انجیر خشک بیست عدد همه در یکمن و نیم آب بپزند چنانکه بسمت
تا به نیمی باز آید و بکار دارند غرغره اماس بلغمی در غرغره کرده اول باب گفته شد
تصرف می باید کرد نبودن و کاستن با ندازه اماس بلغمی کرانی زبان که
از رطوبت بود زایل کند باذن الله غرغره فرو آمدن کام ماردان ترش
مازو سماق راستار راست بکوبند و بپزند و در شیر کاو غرغره کنند یکشبانروز
بان شیر غرغره کنند غرغره فرو آمدن گلو که از تری بود باز دارد سماق پنجدرم
شبت یمانی بریان کرده سه درم نمک طبرزد سه درم گل سرخ تخم گل از
هر یکی دو درم کوفته و بیخته با شراب توت بکار برند غرغره که در خناق
سود دارد آب لسان الحمل سه اوقیه آب عنب الثعلب دو اوقیه روغن
گل نیم اوقیه بهم زنند و بکار دارند غرغره رب توت ده درم فلوس
[illegible] درم آب عنب الثعلب بیست درم بیامیزند و بکار دارند
و [illegible] انار ترش حل کرده یا در آب کشنیز تر یا در آب برگ
خرفه و طبیخ سماق و عدس با روغن گل و یا روغن گل و با آب انار ترش
سود دارد غرغره ماده خناق باز دارد مر شبت یمانی زعفران گلنار
عاقرقرحا گل سرخ مامیران مازو نوشادر تخم سوسن شیاف مامیثا
عصاره لحیة التیس سماق دارفلفل قصب الذریره اقاقیا معصفر نوشته

مار ترش را ستار است کوفته و بیخته با رب کوز یا رب توت بکار برند غرغره حناق
که مادة ان سرد بود تخم سداب عاقرقرحا فودنج سپید تخم ترب مرجلیت بورق
نوشادر بلبل بود بیته رماد الطاطیف را ستار است با سکنجبین بپزنند غرغره که ...
شیر انجیر پنجاه درم ربوب تمر هندی و انگبین هر یکی ده درم در آب گرم حل کنند بکار
دارند غرغره بر ... حلبه تخم کتان هر یکی ده درم حب الرشاد پنج درم ورد ده
استار آب چغندر بپزند تا به نیمه باز آید بپالایند غرغره دیگر گشاینده تیر و انجیر
بیست درم مویز منقی ده درم خمیر ترش نخود درم در آب گرم حل کنند و بکار دارند قلوس
حیار شنبر در شیر تازه حل کرده پاک کننده است و نافع باذن الله جل جلاله

باب سیزدهم در سعوطات و شمومات و لخورات و عطوسات و قطورات

صفت سعوطی خداوند دماغ گرم و خشک
را سود دارد آب کوک روغن نیلوفر استار است شیر زنان دو بار چندان
بیامیزند و به بینی برکشند یا در چکانند صفت سعوط درد سر گرم را طباشیر
سپید کافور هر یکی نیم درم زعفران دانگ و نیم بسایند و روغن نیلوفر
بکار دارند سعوطی که شقیقه سرد را سود دارد بادام تلخ با روغن زرد آلو
تلخ با آب مرزنگوش آمیخته بکار دارند صفت داروی که بوی خواب آورد
سرسام گرم را سود دارد آب سیب آب مورد ترکلاب صندل اندکی کافور
بهم رسند می بویند و بنفشه و نیلوفر و بوی سیب و ... سود دارد صفت دارو

٨١

که میویند صداع سرد و فراموشی را مفید بود کوز بوا شیخ و قرنفل مرزنگوش هر یک مثقال
بسباسه چهار مثقال کوفته و بیخته با آب سیب بسرشند و می بویند صفت دارو
که مصروع را سود دارد سداب مرزنگوش سیب پیوسته بویند سود دارد و اگر
نعناع و آرد جو بسرکه انگوری بسرشند و خمیر کنند و شمامه سازند پیوسته می بوید
داروی که گند بینی زایل کند مر پوست نارترش هر یکی درستکی و نیم قصب الذریره
سک هر یکی یک درم همه کوفته و بیخته نگاه دارند و فتیله از آب ترکنند و بدان
آلوده کنند و به بینی در نهند صفت داروی ریش بینی را گنده شود سود دارد و
زاج قلقطار مرماز و توبال مس هر یکی نیم درم زرواره شش درم کندر دوازده
درم همه بکوبند و در روغن آب بپزند تا بقوام آید و فتیله بدان بکار دارند داروی که
خون آمدن از بینی باز دارد قرطاس سوخته پوست خایه مرغ هم سوخته اقاقیا
ماز و سوخته و در سرکه انداخته پوست نار ترش کندر مر صدف سوخته
نشاسته کافور اندکی همه کوفته و بیخته بعصاره بادروج بکار دارند صفت دارو
که سده بینی بگشاید یا سوس که در سرکه بجوشانند و باقلی بسرکه ترکرده بر آتش
افکنند و سر به بخار آن دارند گل سرخ و ... سوختن و لادن و خو
گانس سود دارد داروی که بگوش در چکانند درد گوش باز دارد افیون
یکدرم شیاف ابیض که از بهر چشم سازند سه درم روغن گل چهار درم حل کنند
سه درم بسایند و بیکبار در چکانند مردم جوان و شراب خواره را

نشاید مردم کهل و پیر از آن شاید **صفت** دارویی درد گوشت را که ریم بالاید زایل کند
انگبین هفت درم خل الخمر هفت درم زنگار دو درم انگبین با سرکه بجوشانند و زنگار
در وی فرو ریزند و بر که حل کنند و در وی چکانند **صفت** دارویی که درد صعب را زایل کند
زهره گاو ده درم روغن خیری ده درم بیامیزند و بجوشانند تا زهره برود
و روغن بماند یک قطره در وی چکانند **صفت** دارویی که ریم پاک کند و باز دارد دم الاخوین
صبر انزروت مرکند خبث الحدید زنگار هر یکی دو درم همه بکوبند و ببیزند و فتیله
به انگبین تر کرده با این دارو در مالند و بگوش در نهند **صفت** دارویی گرانی
گوش فو دل سپید بکوبند و انجیر خشک لختی بشکافند و تخم او برچینند و عسل او
از پوست جدا کنند بوره ارمنی فو دو ماهی همه کوفته و بیخته فرو ریزند و فتیله کنند
گوش بدان پاک کنند و گرانی زایل کند **دارویی** دیگر تخم حنظل سه درم بوره
ارمنی یکدرم جند بیدستر ریوند افسنتین رومی هر یک یکدرم و نیم فیقون
قسط هر یکی یکدرم کوفته و بیخته زهره گاو بر ریزند و شیاف کنند و بوقت
حاجت در روغن بادام تلخ حل کنند و در چکانند **صفت** دارویی که
کرم گوش بکشد آب برگ شفتالو تر کوفته و فشارده آب بودینه تر آب
برگ ترب هر یکی یکدرم فو سپید بوره ارمنی سقمونیا افسنتین زراوند
هر یک یکدرم بکوبند و بدین آبها بر سرشند و حب کنند و بوقت حاجت
بیاسایند و بگوش در دمند نافع بود ان شاء الله باب چهاردهم در

طلیا

طلیها و ضمادها **صفت طلاء** صداع سرسام گرم صندل سپید و سرخ برگ نیلوفر برگ
گل سرخ تخم کوک هر یکی سه درم افیون بیخ لفاح هر یک یک مثقال زعفران یکدرم
مامیثا دو درم کوفته و بیخته بعصارهٔ کوک سرشته و اقراص کرده بوقت حاجت
بگلاب بسایند و بر صدغ طلا کنند **طلی** صداعی که از مقام در آفتاب خیزد صندل
سپید و سرخ اندزروت هر یک یکدرم افیون دو دانگ بآب کشنیز تر سرشته طلا
میکنند **صفت** طلا که در ابتدا سرسام بکار آید روغن گل گلاب هر یک ده درم خل
الخمر یکدرم بیامیزند یک روز اول بکار دارند و روز دوم اندکی سرکه عنصل کنند
روز سیم همه سرکه عنصل کنند و اندکی جند بیدستر در افزایند **ضماد** که در بیماریها
حاده و تحت هذیان بکار آید آرد جو ده درم سبوس گندم پنج درم برگ
خطمی سه درم بنفشه یکدرم بکوبند و باب بید و روغن گل و سرکه بر سرشته و بر سر نهند
یا خود ... **طلا** صداعی که از برآمدن بخار ها خیزد مازو گلنار اقاقیا سک
بنفشه ... زعفران هر یک نیم ... بر صدغ و پیشانی طلا کنند **صفت** ضماد
صداعی که از ... تولد کند اطراف مورد اطراف سورد در آب بپزند و بکوبند
... و اکلیل الملک و قصب الذریره و شبت ... و گل ارمنی کوفته و بیخته
با آن فرو ریزند ... در روغن ... حل کنند و همه بیامیزند و ضماد کنند
صفت ضمادی که ... با گوشت بشانند پیه بط مرغ خانگی یکدار ندو
لختی ... کوفته و بیخته با آن فرو ریزند و بکار دارند **ضماد** که

در دوات الحبر بنشانند بنفشه بابونه شبت سبوس گندم تخم خطمی تخم کتان
کوفته ارد جو ارد حلبه ارد گندم همه در آب جوش زنند و بپالایند و با این
بابونه را دیگر باره بپزند تا ستبر شود و بکار دارند صفت ضمادی که معده
ضعیف را قوت دهد لادن افسنتین مصطکی هر یک قیرشه صبر دو درم
خرما قسب گل سرخ هر یکی سی درم در شراب کهنه بیست درم بسرشند و گرم
کرده بر معده نهند هر وقت که معده خالی باشد از طعام بچهار ساعت نهند
و اگر معده سرد بود سنبل قشور الکندر سعد قسط اذخر زیادت کنند
صفت ضمادی اماس سرد را که در معده بود افسنتین لادن سنبل تخم
صبر میعه هر یک چهار درم زعفران عود بلسان حب بلسان مر صافی مصطکی
هر یکی دو درم موم سه درم روغن ناردین بیست درم ضمادی اماس
صلب را که در معده باشد نشاسته ارد حلبه هر یک ده درم گل سرخ پنج درم
مصطکی سنبل هر یک سه درم بابونه خطمی آرد جو هر یک بیست درم سعد
اذخر قصب الذریره هر یک سه درم همه بلعاب کتان بسرشند و بر معده
نهند هر وقت که خالی بود صفت ضمادی که معده باز دارد اگر
حرارتی عظیم بود از حجر با ب مورد تر بسرشند و بر نهند و اگر حرارت
ازان کمتر باشد اقاقیا پوست انار ترش عصاره لحیة التیس پنج درم
سماق ده درم سبت جو ده درم در آب مورد و آب سیب و ...

بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی که جگر گرم سود دارد صندل سپید شش درم
بنفشه پنج درم خطمی نیلوفر آرد جو هر یکی سه درم زعفران کافور هر یک نیم درم
موم پنج درم روغن گل چندانکه کفایت بود صفت ضمادی معده و جگر گرم
ضعیف را سود دارد از دو اسهال ببندد باز دارد کعک بغدادی چهار درم
مصطکی کندر افسنتین هر یک دو درم مر صبر قصب الذریره عود هندی
اقاقیا هر یکی یک درم لادن ده درم آبی پاک کرده و در شراب پخته
شش درم خرما قسب سیاه عدد موم و روغن گل و روغن ناردین چندانکه
کفایت بود کعک و خرما در شراب فرغار کنند و بهم بسرشند ضماد کنند
صفت ضماد بر زخمهت اشق بر سرکه حل کنند و پیک گوسفند با آن
بسرشند و ضماد کنند خاکستر بیخ کبر و خاکستر لوبیا تر بر سرکه بسرشند ضماد نیک است
صفت مرتک مرتک کندر را ستار است بر سرکه طلی کنند و اگر خواهند اشق سرشین الخبر
بر کرنبه ضمادی قویست صفت ضمادی که خداوند استسقا رقی و قیلا را
را سود دارد آرد جو سعد نیک کوسپند خشک بوده ارمنی زیره کل
ارمنی ریسنار است تا آب بر شد و ضماد کنند صفت ضمادی که خداوند استسقا زقی را
اسهال کند شحم حنظل تخم حب النیل سقمونیا صبر مبعه تربد خطمی هر یک دو درم
تربد مقل ... اسارون سرگین گاو هر یک پانزده درم زهره گاو فقاع
... مویز ... صنوبر ... هر یک ده درم قردمانا کاما فریقون

بوره سرخ نمک اندرانی هر یک نیم درم پیه مرغ خانگی پیه بط هر یک ده درم موم پی
درم روغن کنجد چندانکه حاجت بود در سرشنه و ضماد کنند صفت ضمادی از لوق
الامعا کی بلغمی باز دارد و لادن سعد مصطکی اذخر قصب الذریره مرزنکوش
تمام از هر یک نیم درم عود خام کوز بوا قرنفل هر یکی دو درم همه با آب برک
مورد سرشته کرده با آب اطراف سرو ضمادی که اسهال صفرا باز دارد اطراف
مورد تر برک سیب ترکل سرخ خشک صندل باز و سک رامک لادن سماق
اقاقیا حضض همه را استار است با آب آبی و اطراف ز ضماد کنند صفت ضماد
که درد بواسیر بنشاند مقل کوبان شیر مغز نباتی کا و مغز زرد آلو تلخ میعه تر
زرده خایه مرغ را استار است مقل را در روغنی که پیاز در وی جوشانیده
باشند حل کنند و دارو با بدان برشنند ضمادی اماس بواسیر بنشاند
اکلیل الملک بابونه را استار است در آب پخته ی درم زرده خایه مرغ
جوشانیده دو درم زعفران افیون هر یکی نیم درم تخم کتان حلبه خطمی هر یک
هشت درم سفیج چندانکه کفایت بود سه درم مقل در آن حل کنند
و هم بان برشنند و بر برک چغندر طلی کنند و روی آن بر روغنی که پیه
مرغ در آن بگداخته باشند چرب کنند و بران موضع نهند صفت ضمادی
اماس کرم و خنصه و قضیب آرد جو حلبه و باقلی و عدس هر یک دو
درم آب کاکنج آب کرنب روغن کل یک درم زرده خایه مرغ برشنند

وطلا کنند

وطلا کنند ضمادی آرد باقلا و جو و حلبه زیره کرمانی کوفته در موز دانه
بیرون کرده و کوفته برشنه و موم روغن پیه بط و موم زرد و روغن بابونه
بهم برشنند و ضماد کنند صفت ضمادی که بول خون باز دارد کل ارمنی کل مختوم
صمغ عربی تخم خرفه کبیر اکل سرخ کلنار سرون زکوهی سوخته عصاره لحیة التیس
هر یک دو درم با آب برک مورد برشنه ضماد کنند اگر اقاقیا و حضض و هر زیاد
کنند روا بود ضمادی تر انیدن آب از خایه و قضیب و خارش آن را زایل
کند شیاف ماميثا اقاقیا هر یک یک درم صبر توتیا در هر یک چهار دانگ زعفران
دانگی اشنان جامه شستن نیم درم روغن یاسمین جمله طلا کنند ضمادی که
جدا و ند فتق را سود دارد کوزهره و سعد برک مورد مرزنکوش مازو اقاقیا
کندر وصمغ و سداب خشک مغاث اندروت کلنار حضض دم الاخوین سرنیشن
صبر یا بخواه حب الغار کوفته و بیخته برابر به سرشیم ماهی یا با صمغ برشنه
و ضماد کنند و بسته دارند تا خو بنشیند و فتق کودکان را مقل و مر برابر
بسرکه حل کنند ضماد کنند و بر بندند ضمادی که شیر زنان کم کند زردی
سرکه اکلیل الملک کوفته و بیخته آرد باقلا برابر بیزند و طلا کنند و اگر
بود نه و سداب خشک زیادت کنند قوی تر بود صفت ضمادی که اماس
پستان سود دارد آرد کندم کوفته و بیخته آرد جو آرد باقلا و حلبه
و خطمی همه برابر زعفران نیمه یک جز زرده خایه مرغ نیمه یک جز برشنند

وضماد کنند صفت ضمادی که نگذارد که پستان زنان بزرگ شود دوغ سوخته
وکندر از هر یک یکجزو آرد جو دو جزو بسرکه سرشته طلا کنند در یکماه سه بار
پیرش کوته بکار دارند صفت ضمادی که اختناق رحم زایل کند علاج انباه
مصطکی سنبل هر یک ده درم بلبل سلیخه شونیز پودنه کوهی هر یک پنج درم
اکلیل الملک هشت درم روغن شبت روغن سوسن هر یک بیست
درم شاهتره تولانج عاقرقرحا هر یک هفت درم داروها خشک بکوبند و وزند
و مصطکی و علک بروغن بگدازند و همه درهم سرشته و شلم و ناف و تهیگاه
وکمرگاه و استخوان بروی بدان طلا کنند طلای دیگر نقرس گرم را آرد جو
بیست درم افیون سه درم در آب عنب الثعلب سرشته طلا کنند مار قطونا
وزرده خایه مرغ و آرد جو و دردی سرکه و روغن گل سرشته طلا کنند دیگر طلا
نقرس مرکب را سعات خطمی آرد جو تخم مرو سورنجان زرده خایه مرغ روغن
گل برابر دریاتیله و ابنش نرم بکنند قطره آب بریزند و اگر ماده صفراوی
صندیدی بود حصص و صندل و جرم و ماهیتا زعفران هر یک دو جزو کرنب نبطی
سوخته چهار جزو بآب عنب الثعلب سرشته اگر ماده بلغمی بود بابونه و اکلیل الملک
حلبه تخم کتان برگ غار بنفوق بنفشه برگ کرنب معان علک
البطم برابر بمیفیج سرشته اگر از مقل و جاوشیر و اشق و پیه و گرده بز و مغز
ساق گاو و انگبین و موم و روغن واندکی سرکه جداگانه ضماد سازند و ما ما

ودیگر ضماد بیامیزند و سرشته صفت طلی داء الثعلب را و قیصوم و عصا خردل
سپید حب الغار هر یک شش درم کوکرد و فیق سپید هر یک دو درم بروغن
زیت طلا کنند طلای دیگر که ریزیدن موی باز دارد در برسیاوشان لادن و افسنتین
حب الغار بروغن بپزند و طلا میکنند سود دارد و اگر در شراب حل کنند و در طبیخ
مورد بیامیزند طلا مکنند سود دارد صفت دارویی که سبوسه سر را پاک کند
آب چغندر زهره گاو یکدرم بیامیزند و سر بان میشویند صفت طلی ریش
سر کودکان را خبث الفضه مرداسنگ سفیداج هر یک چهار درم دم الاخوین گلنار کحل
خما هر یک دو درم زراوند طویل مغز بادام تلخ سوخته هر یک یکدرم همه کوفته
نرم و بسرکه ترکنند بروغن گل حل کنند و اگر زرجوبه در وی دارو زیادت کنند
مقدار دو درم صواب باشد صفت طلا کر و خارش را سیماب کشته پنج درم
کندش دو درم زراوند طویل سه درم بیامیزند و بروغن گل حل کنند
سه روز طلی کنند طلای آزموده است که کر و خارش را خشک کند
مغز زردآلو تلخ تخم ریواج از هر یک بیست درم کوفته و بیخته نمک طعام دو درم سیماب
کشته دو درم بیامیزند و بسرکه ترکنند و مقدار سه درم در دو استار جو آس
بسرشتند در گرمابه طلا کنند صفت طلی کر تر را آزموده اند کندش دو
درم زراوند طویل چهار درم خبث الفضه شانزده درم زرجوبه سه درم
سیماب کشته سه درم همه آمیخته بسرکه ترکنند و بروغن گل حل کرده در گرمابه

ما طلی کنند و از تخم حنظل در آب بزنند و آن آب طلا کنند نسخه نیکست
صفت طلی خارش و تنش را که در پوست بود موزیج و زرنیخ و سماق کندس
برابر روغن زیت طلا کنند ثبت باد او در گرمابه شوند طلاء دیگر که بهق و
برص سپید و سیاه ببرد کندش و قوه و شیطرج و دل تخم ترب مازریون تخم حنظل
خربق سپید موزیج سقمونیا انقیا هر یک یکی و شقایق دو جزو با سرکه طلا کنند
طلای که برص را زایل کند و مجرب روز باید شیطرج و نیل و قوه و شبت یمانی
معه که بپارسی گل سرخ گویند هم کوفته با سرکه سرشته بطبیخ قوه طلا کنند طلای
کلف و کنجده را ببرد تخم ترب تخم خربزه آرد باقلا با سرکه تر کرده و خشک کرده قسط
مغز بادام تلخ اکلیل الملک کثیرا ارستار است صفت طلا که آثار زخمها ببرد
تخم ترب زرنیخ سکبینج هر یکی دو درم کندر پنج درم با سرکه شیر تر طلا کنند ضمادی
که کوفتگی وارد را سود دارد معاد و معاش مغز هر یکی ده درم صبر
و سک و زعفران هر یکی سه درم بگلاب و آب برگ مورد سرشته و اما
اسپید معده سبب سرشت در زیر آتش نرم پخته پنجاه درم گل سرخ
ده درم اقاقیا برگ مورد سنبل هر یکی پنج درم مصطکی کوز سرو صبر هر یکی یک درم
بگلاب سرشته و اگر حرارتی بود ده درم آرد جو هم درم کافور و یک درم زعفران
در افزایند ضمادی که هم درد اکلیل کند موم زرد یکم و روغن گشتنیش (?)
جزو موم در روغن بگدازند و بابونه کوفته و بیخته بان سرشته ضماد کنند.

ضمادی که ماده را از ان باز موضع باز دارد صندل سرخ نشاف ماميثا بول
اقاقيا با آب عنب الثعلب طلی کنند صفت طلی اماس نرم که بتازی رهل (?)
گویند صبر و مر و حضض و اقاقیا سعد نشاف ماميثا گل ارمنی با آب کرنب طلی
کنند و ترل در چشم و روی باشد با سرکه و آب گشنیز طلا کنند و ترل
که از پس بیماری پدید آید و بثیه با سرکه و برگ مورد طلا کنند داروی که سپیدی
بر ناخن افتد ببرد زرنیخ سرخ شبت یمانی گوگرد هم یکی یکم [illegible] روی و
جو ورقت را در سرکه و انگبیش بگدارند و دارو با آن سرشته طلا کنند صفت دارو
مضرت گزیدن جانوران زهرناک از جراحت بیرون کشد چند بید سر سکبینج
حلتیت کبریت سرگین کبوتر بوده دشتی نمک طر امشیع برابر روغن زیت
کهن سرشته ضماد کنند صفت داروی که پوستها را از گرد ناخن بر
خیزد باز دارد سه درم مصطکی در روغن گل بگدارند و دو درم نمک با آن
بیامیزند و بران موضع نهند و به بندند ضماد که مضرت گزیدن جانوران زهر
ناک از جراحت بیرون کشد چند بید سر سکبینج حلتیت کبریت سرگین
کبوتر بوده دشتی نمک طر امشیع برابر ضماد کنند باب یازدهم در
نطولها صفت نطولی که سرسام گرم را که خواب نیاید
سود دارد بنفشه تخم کوک هم یک پنج درم تخم خشخاش گل سرخ نیلوفر از
کدو تر بابونه هر یکی دو درم کشک جو نیم کوفته پنجاه درم همه در [illegible] آب بپزند

تا به نیمه باز آید بپالایند و سر به بخار آن دارند و بر سر چکانند صفت نطول صداع
سرد بابونه اکلیل الملک هر یک ده درم شبت مرزنگوش هر یک شش درم برگ
غار و سیح هر یک چهار درم صفت نطول دوا بکار بنفشه تر و خشک نیلوفر
تخم خطمی برگ بید برگ کشنک جو تراشیده کدو برگ عنب الثعلب برگ خیار
برگ بزرقطونا برگ اسپستان هشتاد عدد خشخاش سپید و گل سپید هر یک
یک کف روغن بنفشه یک اوقیه همه بپزند و بپالایند و بر سر او چکانند و باقی
گرم کنند و روغن بروی چکانند و سر به بخار آن دارند صفت نطول
صداع سودایی بنفشه و نیلوفر و بابونه و اکلیل الملک سوسن و بادرنجبویه
کشنک جو ساذج هندی قرنفل همه برابر بپزند و سر بآب آن می شویند
صفت نطول صداع بادناک بابونه اکلیل الملک برگ کرنب تر و
و بادیان تر نرگس تخم بادیان زیره سعتر مرزنگوش سنبل و سداب
همه برابر صفت نطول صداع سرد و خشک سر و بابچه بابونه اکلیل الملک
حلبه شبت نافع بود ان شاء الله باب ششم در روغنها روغن
قسط فالج و لقوه را سود دارد و معده و جگر سرد را سود دارد و سیاهی
موی نگاه دارد قسط ده درم بلبل سه درم عاقرقرحا چهار درم فرفیون سه
درم جند بیدستر سه درم همه نرم کوفته در زیت بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند
و روغن زیت همین با آب بیامیزند و بپزند تا آب برود و روغن بماند و در

نسخه دیگر بسکنجبین آورده اند روغن شونیز فالج و لقوه و تشنج را سود
دارد شونیز بیست درم مغز بادام تلخ سی درم هر دو را بکوبند و روغن بکشند
و در مهره های گردن و پشت می مالند روغن دیگر که در گوش کنند که از گرمی بود
زایل کند روغن گل ده درم روغن بادام شیرین پنج درم [illegible]
بیامیزند و بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند در می چکانند روغن که
در گوش سرد را ببرد صبر مر مصطکی حصص خند بیدستر زهره گاو هر یکی
یک درم کندر پنج درم روغن بادام تلخ بیست درم شراب کهن بیست درم
داروها نرم کوفته با آن بیامیزند و بپزند تا شراب برود و روغن بماند
روغن مصطکی سستی معده را سود دارد پانزده درم مصطکی نرم کوفته
با پنجاه درم روغن زیت در شیشه کنند در میان آب در پاتیله او کنند بجوشانند
تا مصطکی یک از دو درم ببکشند و بر معده طلا میکنند روغن افسنتین [illegible]
معده و همه آید امهار اقوت دهد روغن زیت یا روغن بادام تلخ
یا روغن زردآلو تلخ یا روغن گوز هر کدام بود همین افسنتین رومی [illegible]
چهل روز در آفتاب نهند روغن فرفیون همه دردها را زایل کند
که از سردی بود فالج و استرخا را سود دارد قسط ده درم جند بیدستر
پنج درم پودنه کوهی خشک دوازده درم عاقرقرحا هفت درم کندش چهار
درم مویزج سه درم همه نرم کوفته در چهار صد درم شراب بپزند تا دو بهر

برود و نیمه وزن آن روغن عنبری یا روغنی دیگر از روغنها گرم با آن بیامیزند
تا شراب برود و روغن بماند پس زهره ده درم روغن دو درم فرفیون تازه
برافکنند و بجوشانند بنهند و بردارند روغن سوسن سردی و اختناق رحم
را سود دارد و گرده و مثانه گرم کند بسفایج و قسط و حب البلسان هر یک
یک وقیه قرفه و قرنفل هر یک نیم وقیه زعفران یک وقیه مصطکی یک
وقیه گل سوسن سی عدد در روی از و پاک کرده روغن کنجد یک رطل و نیم
بغدادی همه کوفته و بیخته در شیشه کنند در سایه نهند نزدیک آفتاب
چهل روز تا روغن بوی دارو بگیرد و بپالایند و نگاه دارند روغن بید
انجیر فالج و لقوه و سستی جگر و سپرز را و قولنج را سود دارد با خواه سعتر
و دینه کوهی تخم کرفس تخم بادیان انیسون مصطکی اسارون هر یک نیم
درم شیطرج مقل هر یک نیم درم سکبینج انگدان جاوشیر هر یک سه درم بیخ کرفس
و بیخ بادیان و بیخ اذخر و بیخ سوسن راسن خشک هر یک ده درم زنجبیل دار چینی
قاقله جوزبوا کبابه فلفل دار فلفل کوز بیاسان شونیز قسط کرویا هر یک چهار درم زرباد
درونج هر یک سه درم همه نیم کوب در آب ترکنند یک شبانروز پس بپزند
تا دارو نیک پخته شود و بمالند و بفشارند و ثفل جدا کنند پس روغن
بید انجیر با آن بیامیزند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربت
از یک مثقال تا سه درم ماءالاصول روغن شناهسفرم در درد زانو و

و درد پیوندها زایل کند آب شناهسفرم فشارده یک من و روغن هم چنین و بجوشانند
نرم تا آب برود و روغن بماند شربت از یک مثقال تا یک وقیه در آب
نخود که در وی زیره کرمانی پخته باشند روغن لاله معده سرد را گرم کند
با پیه بط و پیه مرغ طلا کنند تشنج زایل کند لاله کوهی برگ ها او دو وقیه
روغن زیت یک رطل بغدادی در شیشه ده روز در آفتاب نهند روغن
که موی را نگاه دارد و اگر بریخته باشد برآرد ماز و هلیله کابلی برگ مورد
هر یک نیم جزو در شراب ریحانی ترکنند یک روز پس بپزند تا نیک پخته گردد
پالوده همه آن روغن کنجد برنهند و بر مقدار یک رطل روغن ده درم
لادن برنهند و بجوشانند تا لادن بگدازد و آب برود و روغن بماند همه
این موی با آن چرب کنند یا بطبیخ مورد بشویند روغن آبی معده را قوت
دهد و عرق باز دارد و اگر بر کشکاب بخورند معده را قوت دهد و اسهال
باز دارد و سوزش مثانه زایل کند آبی فشارده دو جزو آب برگ
مورد تر کوفته و فشارده یک جزو روغن گل همه بیامیزند و با آتش
نرم بجوشانند تا آبها برود و روغن بماند در مفاصل و بستن [illegible]
عرق باز دارد روغن مازریون در استسقا سود دارد برگ مازریون
یک رطل در پنج رطل آب بپزند تا یک رطل آید بپالایند و سه اوقیه
روغن بادام برنهند با آتش بجوشانند تا آب برود و روغن بماند شربت

یک درم با نیز سنتر ابزالی باب هفدهم در مرهمها مرهم کافور
طرقیدن لب و مقعد و سوختگی را و سوزش تا سور را سود دارد مرداسنگ
سپید و سپیده ارزیز برابر نرم کوفته و سوده نگاه دارند و موم روغن
کنند از موم سپید و روغن گل دار و بایان برسرند و سپیده خایه
مرغ و اندکی کافور باان در هاون افکنند و همه بمالند تا ملی شود و نگاه
دارند مرهم باخیلون بهم اما سپاه سخت را نرم کند و ریشها برآند و پاک کند مرداسنگ
زرد ده استار سوده چون سرمه روغن زیت نیمن هر دو در تابیله بابستی میخوتابند و بجنبانند
تا مرداسنگ در روغن گداخته شود و روغن سیاه گردد پس نیمن لعاب تخم کتان
و ده استار لعاب اسغول ده سیر لعاب تخم خطمی با وی بیامیزند و نگهچ بجنبانند تا همه
و باتش نرم می پزند تا چنان شود که مهر نیرد در نسخه دیگر بجای لعاب اسغول لعاب
حلبه است مرهم دسلیخی و بنا ری مرهم الرسل گویند دارو با این دوازده
لت حواریان عیسی دوازده تن بودند هر یک دارویی اختیار کرده اند
اما سپاه سخت را و خنازیر را نرم کند و ناصور و صعب را بصلاح باز آرد و ریشها و
جراحتها از ریم پاک کند مقل سه جزو انشق جزو جاوشیر سه جزو کندر
مرداسنگ چهار جزو مر مرد هر یک دو جزو قوم زرد بیست جزو روغن
زیت صد و بیست جزو ریتانه بیست و چهار جزو زنگار دو جزو زراوند سه
جزو صمغها بر که حل کنند و مرزه با موم در روغن بگدازند پس همه بسرشند مرهم برگ

اما سپس سخت نرم کند و برآند و از ریم پاک کند و گوشت رویاند موم زرد نیمن رفت
هشت اوقیه مر ریتانه علک الانباط هر یک چهار اوقیه روغن زیت ده من
و نیم در نسخه دیگر مر تیت هم سنگ مر بیه گاو آورده اند مرهم سرخ ریشهارا که بهم
همه اندامها بر آید سود دارد و گوشت برآرد مرداسنگ زرد دو جزو زرد چوبه
یکجزو هر دو نرم بسایند و مرکب کنند و بروغن گل بسرشند مرهم زنگار ریشهای
کهن را خشک کند و گوشت رویاند جزو زنگار دو درم علک البطم ایتیانه از هر
هفده درم زنگار جدا بسایند و دیگران با روغن زیت بگدازند و زنگار بر نهند و در
هاون بمالند تا همه هموار شود صفت مرهمی رویانیده مرداسنگ یک
وقیه روغن زیت سه وقیه مرداسنگ در روغن بگدازند پس بگدازند
پس کنند و نیز زفد و انزروت دم الاخوین رمه هر یک دو درم
بسرشند و بکار دارند مرهم مصری رنش گوش که ریم بسیار پالاید و همه ریشها
را سود دارد سرکه هفت درم الکبس هشت درم هر دو بپزند و کف بردارند
و بقوام آرند و دو درم زنگار سوده در وی بسرشند صفت مرهم سوختگی
آتش را مرداسنگ خبث الفضه سفیداج قیمولیا هر یک بسرشند روغن
گل سپیده خایه مرغ بسرشند چنانکه رسمست باب هژدهم در
داروها کام و زبان و دندان و ملاذه صفت دارویی که
گرانی و سستی زبان زایل کند نوشادر بلبل عاقرقرحا فلفل سپید هم برابر

کوفته و بیخته بهم روز چند بار بر زرفان بان بمالند داروی دیگر دمیدنی که دهن
طباشیر تخم لسان الحمل هیله زرد گلنار زیتون کرمازو ثبت بمانی شیاف
مامیثا برابر کوفته و بیخته شب در دهان بر افشانند داروی دمیدنی دهان را که
سیاه بود برگ زیتون اقاقیا هر یک ده درم ثبت بمانی قلقطار هر یک چهار
درم بیخ سوسن می درم سعد چهار درم زعفران یکدرم هم کوفته و بیخته در دهان
بر افشانند داروی دیگر خوره و خون امدن را سود دارد مر نوشادر بیخ سوسن
زرنیخ سرخ عاقرقرحا را استاد است بگویند و بو زیند و در بن دندان کشند داروی دیگر
که دندان سیاه را از دایه قنبیل ده درم بلبل چهار درم جامانه در سادج هندی دو
درم مازوی سوخته هشت درم کوفته و بیخته بان سواک کنند صفت سنون
که دندان را باز دارد و بوی دهان خوش کند و رطوبتها از بن دندان ببرد و ببرید
بلیله دو درم نمک بریان کرده ده درم عود سوخته پنج درم جو سوخته سفال چینی
کرمازو گلنار عاقرقرحا و فلفل سادج هندی گل سرخ سماق هر یک یکدرم سعتر
سیح سوخته زراوند طویل هر یک سه درم مشک حب الاس پنج الوان هر یک
چهار درم باب نوزدهم در داروها جهت صفت سنون
که دمه باز دارد و خارش بشاند توتیای مغسول ده درم هلیله زرد اهلیل
جز رد جو به هر یک یکدرم کوفته و بیخته بکار برند اگر دو درم بلیل زیادت
کنند جشمها بیران و مرطوبا را سود دارد خارش و حیرگی ببرد

۹۰

قلیبا زرد ده درم مس سوخته یکدرم سپیده ارزیر نمک اندرانی هر یک دو درم نوشادر
جعده بلبل دار بلبل هر یک یکدرم زنجبیل و فلفل اشنه هر یک یکدرم داروی دیگر
در آمدن اب و دمعه بیرا از ابا زدار داین راغ ر بگویند سادج و سرمه قلیما زر سادج
هندی سرطان بحری توتیا مس سوخته صبر توفال مس زعفران هر یک دو درم پلپل
دار بلبل نوشادر هر یک یکدرم شیاف دیزه سبیل و جرب و سلاق و سوزش
را و سپیده و موی و وبی را زایل کند و این رطوبتها که ماده موی و وبی بود و سبل
کند اخلاط ان صمغ عربی کثیرا قلیما زر سپیده ارزیز مرصافی صبر بکار زرنیخ سرخ
قلقطار سوخته مس سوخته دار بلبل پلپل سفید و سیاه سادج عدسی تا آسته
زرجوبه سکر العشر توفال مس سوخته هر یک یکدرم از زروت یکدرم و نیم درم الا
اقاقیا هر یک چهار دانگ و نیم حضض سبل بار و سوخته هر یک نیم درم همه بسایند
و نیم درم بیرزد باب سداب و زنی ترنج حل کنند و دارو با بان سرشته و شیاف
کنند شیاف اخضر سبل و جرب و سپیده را زایل کند زنگار منقال قلیمیا سیم
استو سپیده ارزیز هر یک دو درم باب سداب سرشته شیاف کنند
سرمه روشنایی جرب و ظلمه و انتشار و ابتداء آب باز دارد و توتیا
هندی قلیمیا سیم و زرمار قسیاه ذهبی هر یک سه درم سرمه سادج هندی هر
یکدرم زعفران مروارید هر یک دو درم کافور شکسته هر یکی دانگی شیاف زعفران
مخصوصست منفعت جرب قلیمیا و قلقند هر یک دو درم زعفران یک درم

بلبل دو درم زرنیخ زرد یک درم و نیم توتیا دو نیم درم صمغ عربی ده درم شیاف کنند
بشراب کهن **شیاف** سماق جرب و خارش و سوزش و برهم گرفتن پلک و بر دن
خواستن چشم را سماق در اب صافی بپزند و بپالایند و باز بپزند تا سطبر شود
سپیده ارزه موی برسند و شیاف کنند بوقت حاجت با اب غوره یا باب
سرد بسایند و بکار دارند **شیاف** احمر سلاق را در اخر رمد سودوار د ساذج هندی
مغسول ده درم مس سوخته هشت درم سبد مروارید ساذج هندی هر یک چهار
درم صمغ عربی کثیرا مرصافی هر یک یکدرم شیاف کنند بشراب انگوری کهن **شیاف**
احمر حاد جرب و سبل و سلاق و کنه را اثمد ساذج هندی مغسول شش درم
صمغ عربی نیم درم مس سوخته دو درم قلقطار سوخته دو درم افیون و صبر
هر یک نیم درم زنگار دو درم و نیم زعفران مرصافی هر یک دانگ و نیم بشراب
انگوری کهن بسرشته و شیافه کنند **بباید** غوره سیلاق و دمعه و جرب و سبل را
توتیای کرمانی زرجوبه هر یک یک ... هلیله زرد کحیل هر یک پنج درم دارفلفل
مامیران هر یکی دو درم و چهار دانگ نمک هندی یکدرم همه کوفته و بیخته در
اب غوره بپرورند **ذرور** در علت ... ونیم و توی سود دارد در اخر این علت
بکار دارند و در اخر سبل توتیا کرمانی مغسول شبح سوخته مغسول هر یکی ده درم
شکر طبرزد پنج درم بسایند و چون سرمه بکار دارند سبل کرم و جرب را
ذرور در ورد پنج سود دارد از روت نشاسته شکر طبرزد صمغ عربی

هر یک را اشارا است کوفته و بیخته بکار دارند و اگر بپزند و لخته در کشند صواب بود
و بگلاب بزنند و بر اتش نهند از ان نزارند که جمع حل شود و قوام دارو را سبر
کردد **نسخه** دیگر انزروت مدبرّه ده درم شکر طبرزد نشاسته هر یکی یکدرم کف
دریا نیم درم **ذرور** نیافع در علت ورد پنج همه انواع رمد راسود دارد دیگر بند در رو
ملکانی نیم درم ... صغیر نیم درم **ذرور** اصفر صغیر انزروت مدبر هشت درم
شیاف مامیثا رهبانی دو درم صبر افیون نشاسته تخم گل هر یکی نیم درم زعفران
سه درم مر دانگ و نیم **دارو** معمل علت جرب را خاص صبر سوخته بکرم و تو
نیم جزو هر دو با انگبین بسرشته انگبین مصفی کنند دو بار چند وزن دارو انگبین
کنند طیقان خداوند نمنه و جرب و سبل و ... خاملک و باد سنه
را سود دارد ساذج هندی مغسول دوازده درم زنگار نیم درم قلقطار سوخته
نیم درم مس سوخته چهار درم صمغ عربی ده درم افیون زعفران هر یکی یکدرم
بشراب کهن کر باب مادیان تازه بسرشته و شیاف کنند **شیاف** بر موما ماده را
از چشم باز دارد و جلدی نشاند و مزاج چشم هم در روز باعتدال و
بحال تن درستی باز دارد **شیاف** مامیثا انزروت مدبّر هر یک هشت درم
زعفران دو درم کثیرا یکدرم افیون نیم درم همه کوفته و بیخته با اب باران
بسرشته بوقت حاجت بسپیده خایه مرغ بسرشته و بکار دارند **نسخه** دیگر
برگ گل تر یازده درم افیون سنبل هندی هر یکی دو درم زعفران

هفت درم یا به بادیان بپرشند شیاف دیگر مرمر اصفهانی مغسول چهار درم
صبر دو درم اقاقیا هر یک دوازده درم افیون یکدرم همه کوفته و بیخته بسپیده
خایه مرغ سرشته و شیاف کنند بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و بکار
دارند ذرور ابیض در اول رمد سود دارد قلیمیا سیم اسفیداج صبر
هر یکی ده درم گل سپید تاره شصت درم نشاسته سی درم افیون ده درم کثیرا
هشت درم صمغ عربی کحل درهم یا به بادیان شیاف کنند ذرور اصفر بسر بکار
دارند سنبل هندی گل سرخ صبر هر یکی شش درم مر زرد الیخ یکدرم زعفران چهار
درم عصاره مامیثا هفت درم انزروت شش درم افیون دو درم کثیرا انیسون
هر یکی ده درم ذرور درد چشم را سود دارد قلیمیا زر مس سوخته
هر یکی دو درم دم الاخوین سبد مروارید هر یک چهار درم کثیرا مر زعفران نشاسته
زرچوبه اقاقیا هر یک دو دانگ برنج سرخ طرز دهر یک نیم درم شیاف دیگر زرنیخ
سرخ کندر مر زعفران همه برابر کوفته و بیخته شیاف کنند و بآب
گشنیز تر حل کنند و بکار برند شیاف خلوقی بادها پراکنده و اماس بادی زایل
کند مس سوخته سه درم اقاقیا دو درم کثیرا صمغ عربی زعفران سنبل هر یک
.... یا به بادیان سرشته شیاف اسود بادها تحلیل کند و اماس طبقه
ملتحمه زایل کند مس سوخته یکدرم زعفران نیم درم مروارید از هر یک
یکدرم افیون یک درم و نیم اقاقیا یکدرم شیاف مامیثا نیم درم با به بادیان

بیاف کنند املا کردن و در رسیدن را شاید شیاف دینارکون سبل رقیق را
بردارد زرچوبه ساذج مغسول صبر شیاف مامیثا دیناری راست ذرور اصفر که دمعه
باز دارد زعفران یک مثقال کافور ریاحی نیم دانگ نرم بسایند و بکار دارند
ذرور عضلها چشم را قوت دهد دمعه باز دارد و نوشادر هشت درم مر
یکدرم ساذج مغسول یک درم و نیم قلیمیا زر چهار دانگ همه کوفته و بیخته با
هلیله زرد و آب غوره و آب سماق بپزند و آب هلیله زیادت از دیگر آبها
کنند و اگر آب برگ مورد باران بار کنند نیک باشد شیاف که ریمها را
که بر طبقه ملتحمه بود سود دارد قلیمیا زر اسفیداج ارزیز سوخته سرب اصفهانی
صمغ عربی کثیرا اسرب سوخته شسته هر یک هفت درم مرجان افیون هر
یکدرم با آب شیاف کنند شیاف ابیض کندری درد و ریشها چشم را سود
باشد اسفیداج ارزیز هفت درم انزروت مر افیون کثیرا هر یک یکدرم
صمغ چهار درم کندر نیم درم با آب باران سرشند شیاف مغسل سپید
بردارد و سبل چطاف عاقرقرحا انزروت زنگار کف ابکینه قلیمیا
هر یکی بدرجوش غبار و با بکینی معضی سرشته بکار دارند شیاف الورد درد چشم
صعب را و ورم و بثره بزرگ و مو سرخ و رمد کهن را و بیرون جستن
چشم را از کنه را سود دارد برگ گل تاره هفتاد و دو مثقال قلیمیا محرق
و مغسول بیست و چهار مثقال افیون سه مثقال نرم دو دانگ زنگار ده

سد ف تبک

تخم ریحان تخم کندر تخم بیرون شاه تره گل ارمنی صمغ عربی کتیرا [illegible] هر واحد مساوی کوفته بیخته [illegible] تخم که تکه بندد [illegible]

[illegible] تخم [illegible] شاه تره [illegible] صمغ عربی کدو نه و بیخته [illegible] ونیم [illegible]

عصص [illegible] یکدرم [illegible] یکدرم [illegible] و تجربه دانسته اند [illegible] یکدرم [illegible]

هر روز [illegible] مفید [illegible] خردل [illegible] روغنی [illegible] نافع [illegible] روغنی [illegible]

ما بیدن نافع تخم خطمی [illegible] نافع [illegible] مرزنجوش [illegible] روغنی [illegible] داخل [illegible]

[illegible] روغنی [illegible] نافع [illegible] تیل [illegible]

[illegible] بنفشه نیلوفر [illegible] اصل السوس [illegible] هر یک دو [illegible]

[illegible] تخم خیار [illegible] هر یک [illegible]

ترنجبین [illegible] داخل [illegible]

[illegible] بنفشه [illegible] عناب [illegible] اصل السوس [illegible]

[illegible] بنفشه نیلوفر عناب سپستان [illegible] اصل السوس [illegible]

تخم [illegible] هر یک [illegible] روغنی [illegible]

[illegible] داخل [illegible] تخم [illegible] ترنجبین [illegible] هر یک ده [illegible] ده [illegible]

[illegible] روغنی [illegible] داخل [illegible] میل [illegible]

[illegible] روغنی [illegible] داخل [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible]

[illegible] و سه روز [illegible]

[illegible]

[illegible] باران [illegible]

[illegible]

باید کرد که شیر در معده تباه نشود و نشان گواریدن شیر آنست که قبل از نفخ [illegible] شود و بعد از
خوردن شیر هم ملال [illegible] نشود بعد از یکساعت اگر نفخ قدری ترش [illegible] و اند [illegible] عظیم افزوده نشان گواریدن شیر است
و اگر شیر در معده تباه شود ترشی [illegible] باید کرد و اگر وقت خوردن شیر مزاج بسیار نرم شود کم کنند
ترک نبات نموده [illegible] صمغ عربی [illegible] داخل نمایند و غذا [illegible] با شربت سیب یا [illegible] سیب [illegible] نمایند
یا چیزی از قبیل [illegible] بار روغن بادام یا [illegible] بهشت یا [illegible] و باکی [illegible] یا مرغ بچه
با برنج یا [illegible] و از میوه سیب و انار [illegible] و [illegible] میل ننمایند الا [illegible] شیر [illegible] بجهت
ضیق النفس و ربو و استسقاء [illegible] و طحال و علل [illegible] شیر بغایت نافع است و مدر بول و
[illegible] سده جگر و [illegible] بغایت مفید [illegible] مقوی بدن و
حافظ [illegible] شیر را باعث زیادتی [illegible] وقت خوردن فصل بهار است طریق خوردن روز اول بیست
درم روز دویم سی درم [illegible] هر روز ده درم اضافه نمایند بحدی که بر طبع گران نیاید [illegible]
[illegible] گرفته [illegible] نمایند [illegible] شیر خور بقدر [illegible] ده [illegible]
شود و زود [illegible] نکرده و اطلاق [illegible] و در [illegible] طعم شیر ظاهر نشود و در معده ترشی نشود علامت
عدم تجبن است و اگر تجبن ظاهر شود شیر را کمتر نموده دو دانگ سکنجبین تناول نمایند تا رفع تجبن کند
و اگر اقتصار بغذا و آب [illegible] نمایند و دیگر غذا [illegible] نخورند بهتر است اما [illegible] در [illegible]
کم شیر بغایت نافع آید والا اقتصار بر [illegible] و اگر اطلاق [illegible] زیاد شود دو
روز ترک نمایند و یک روز [illegible] یا [illegible] کمتر میل نمایند و باید قبل از خوردن شیر و بعد از
خوردن تنقیه فصد باسلیق نمایند و در آخر فصد اسیلم از جانب چپ و فصد باسلیق از جانب راست نمایند
[illegible] دندان [illegible] باید بر محل بیرون آمدن دندان روغن [illegible] و پیه [illegible] و مغز ساق
گاو و مغز سر [illegible] و مغز سر خرگوش پخته مالیدن [illegible] شیر [illegible] بالخاصیه [illegible] باب
بالخاصیه [illegible] و هرگاه در [illegible] بیرون آمدن درد کند [illegible] روغن گل [illegible] گرم

معجون [illegible] بجهت [illegible] کردن و [illegible] و [illegible] بلغمیه [illegible] نافع است [illegible] در [illegible] نمایند
[illegible] فلفل سیاه یک اوقیه نیم زنجبیل دو اوقیه [illegible] اوقیه [illegible] اوقیه عسل مصفی [illegible] تمام ادویه [illegible]
بعضی نسخه [illegible] دارچینی [illegible] و [illegible] و سنبل الطیب و [illegible] هر یک [illegible] درم صفت معجون بجهت [illegible] و [illegible]
[illegible] هلیله زرد ده مثقال [illegible] مثقال [illegible] افسنتین ده مثقال [illegible] سه مثقال افتیمون [illegible]
ده مثقال [illegible] یک [illegible] بیخته [illegible] معجون [illegible] شربت [illegible] نمایند صفت [illegible] زعفران [illegible]
هر یک [illegible] در [illegible] سوده [illegible] صفت [illegible] عمل نمایند صفت [illegible]
[illegible] صفت [illegible] بجهت [illegible]
[illegible] هر یک [illegible] دو درم [illegible] یک و نیم درم [illegible] در [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

٩٥

طریق ساختن شربت [illegible] که کنار رود از بزرگ بیت دانه اسفرزه ده مثقال اصل السوس

تراشیده بیته و تخمهای صنع عربی بهدانه تخم خطمی تخم خبازی کتیرا بنفشه از هر یک پنج مثقال گل گاو زبان

نیم کوب کنند و خشخاش را نرم بکوبند بهدانه و تخم خطمی و خبازی با اصل السوس هم در آب باید جمع و بنفشه

و [illegible] از هر یک جدا در [illegible] نمایند و تخم خطمی خبازی و بهدانه و اصل السوس را با هم به [illegible] بندند و کتیرا و صمغ و بنفشه

را در جوش آخر به آن [illegible] و باده [illegible] و قند [illegible] به قوام آورند شربت صبح و شام سه مثقال میل نمایند طریق خوردن

چهار [illegible] صبح [illegible] یک نخود [illegible] بخورانند بعد از چهار ساعت فاصله باز یک نخود

[illegible] بعد از چهار ساعت دیگر یک نخود [illegible] بیاشامند و بعد از هفت روز مسهل بخورانند

[illegible] بعد از چهار ساعت [illegible] بخورانند و آنگه مسهل بخورانند اصل روز از ترشی و [illegible]

[illegible] بعد از مسهل [illegible] نمایند [illegible] بعد از مسهل پرهیز نمایند [illegible] ده درم

پرهیز نمایند و اگر مسهل [illegible] بعد [illegible] اصل [illegible] است [illegible] نافع است [illegible]

[illegible] دو درم [illegible] نافع است [illegible] است مسهل [illegible]

[illegible] مناسب است [illegible] نافع است تخم خطمی [illegible] با روغن [illegible] قطعه قطعه در [illegible]

هر روز با عسل [illegible] بکوبند و [illegible] نافع است [illegible] روغن [illegible] که [illegible] روغن [illegible]

[illegible] هر یک جدا [illegible] روغن [illegible] داخل [illegible] و بعد [illegible] نمایند

[illegible] بقدر [illegible] روغن [illegible] یک [illegible]

نافع است طریق ساختن [illegible] سنا مکی بسفایج

[illegible] ده درم [illegible] ده درم پنج درم [illegible] درم [illegible] درم

ده درم

[illegible] در سه رطل آب بجوشانند که یک رطل بماند [illegible] ده درم

[illegible] بگذارند [illegible] یکدرم [illegible] دو درم [illegible]

[illegible] داخل [illegible] میل نمایند طریق [illegible]

لد

[illegible] شربت

[illegible]

[illegible] بنماینند

[illegible] سلب روغن گل لهم [illegible] و بعد کرم

٩٦

[illegible] اگر فرزند نمی‌ماند [illegible] به چهار رنگ کاغذ بنویسد و در وقت [illegible] و وقت
[illegible] چهار گوشه خانه دفن کنند تا سه یوم بعد بر بازوی طفل ببندد [illegible]
[illegible] کنند حسبی الله وکفی [illegible] بسم الله الرحمن
الرحیم [illegible] قبل ان تقدم من مقامک وانه
علیه لقوی امین فالله خیر حافظا وهو ارحم الراحمین

٩٧	١١١	١٠٣	٩٠
١٠٢	٩٩	٩٦	١٠١
٩٢	١٠٥	٩١٢	٩٨
٩٩	٩٥	٩٣	١٢٩٥

[illegible]

زا [illegible] و بعید [illegible] چند روز [illegible] و به [illegible] اسبغول
بجوشانند و وقت شام [illegible] در دیگ سنگی [illegible] تا [illegible]
دو رطل شیر [illegible] رطل سکنجبین [illegible] اگر [illegible]
[illegible] کنند [illegible] بنشند [illegible] آب [illegible]
از آن [illegible] تا [illegible] صاف سازند
و با سکنجبین [illegible] میل نمایند [illegible] که اول [illegible] بخورند که بینی
[illegible] شیر گاو [illegible] شیر [illegible]
دوربینی [illegible] قدم [illegible] دو روز [illegible]

اصل [illegible] ٢ مثقال | [illegible] ٣ مثقال | [illegible] ٣ مثقال | اصل السوس [illegible] عناب [illegible] | ٥ عدد [illegible]

ترانجبین ١٠ مثقال | [illegible] ٢ مثقال | تخم [illegible] ٢ مثقال | تخم خبازی ٢ مثقال | [illegible]

[illegible] در [illegible] بجوشانند و بپالایند و صاف نموده ترانجبین و اصل [illegible] میل نمایند
[illegible] تخم [illegible] خبازی [illegible] داخل [illegible]
[illegible] تخم [illegible] ده مثقال [illegible] داخل [illegible]
[illegible] میل نمایند و [illegible] مثقال [illegible] میل نمایند
طریق [illegible] ده [illegible] ٢ عدد [illegible] ده مثقال اصل السوس [illegible]
٢٠ مثقال [illegible] خطمی و خبازی [illegible] ٥ مثقال [illegible]
نمایند [illegible] خطمی و خبازی [illegible] نمایند [illegible]
نمایند [illegible] اصل السوس [illegible] خطمی و خبازی و [illegible]
[illegible] صاف [illegible]
داخل [illegible] ده [illegible] صبح و شام ٣ مثقال میل نمایند

[illegible]

ناتمیزیتی
سیدن ادرمه
دفتر بیلیک
جبه بانند

... سه سیوه
واقف نیم ده اشار قند